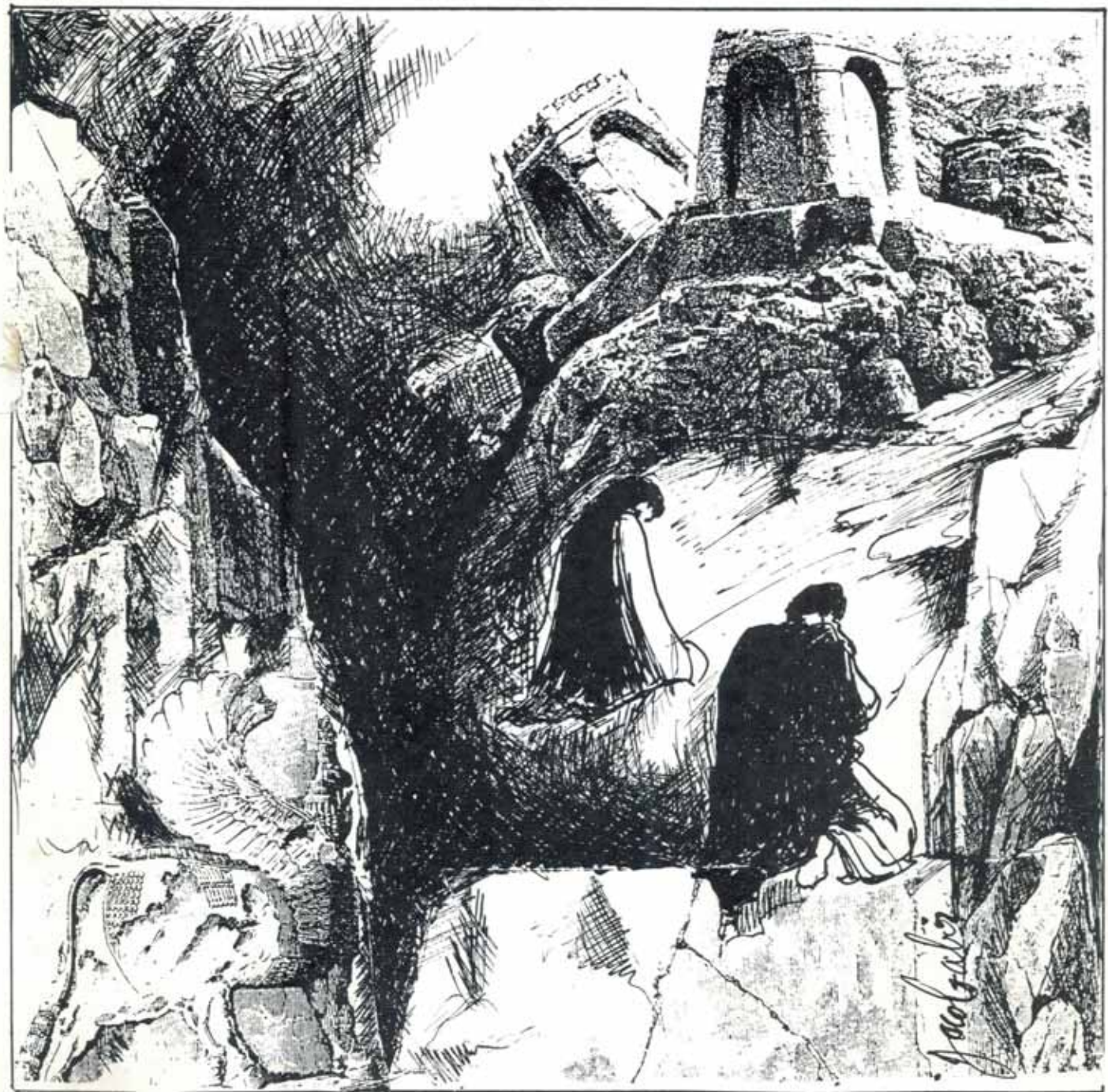


فدراسیون یهودیان ایرانی

شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال یازدهم - شماره ۷۵ - جولای ۱۹۹۳ - مرداد ۱۳۷۲





Law Office of
ODETTE L. ASHLEY

من ایرانی هستم و فارسی صحبت میکنم

دفتر حقوقی

اودت آشلی

(لادن آشوری)

وکیل مجرب با داشتن بیش از نه سال سابقه در دعاوی چندین میلیون دلاری
بزرگترین شرکتهای آمریکا و برنده بودن در تمام دعاوی

اکنون در دفتر جدید واقع در «سنجوری سیتی»

آماده دفاع از حقوق شماست

در امور تصادفات تا زمانی که حق شما دریافت نشده از شما وجهی دریافت نمی شود.

PENTHOUSE

1901 Ave. of the Stars
Century City, CA 90067

Tel: (310) 553-9090

Fax: (310) 556-1740

مفتخریم افتتاح دفتر جدید خود را در سانفرانسیسکو با اطلاع برسانیم

CENTURY DISCOUNT PHARMACY

حراج فوق العاده وبی سابقه در داروخانه های

سنجری

عدهای سودجو با استفاده از شهرت و صداقت داروخانه سنجری خود را بجای آن معرفی می نمایند لطفاً داروخانه سنجری را که فقط در دو محل زیر فعالیت دارد با دیگران اشتباه نکنید

CHILDREN'S
TYLENOL
ELIXIR



Relieves children's
fever and pain
without
causing drowsiness



شربت تایلنول برای سرماخوردگی
بچه ها ۲ اونس قیمت معمولی ۵/۸۰
قیمت حراج ۳/۹۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL PM
Caplets

تایلنول ام دو برابر قدرت ۵۰ تایی قیمت
۳/۳۰ دلار قیمت حراج ۲/۹۹ دلار

MYLANTA
DOUBLE
STRENGTH
ORIGINAL FLAVOR

شربت مایلانتا ضد گاز و ضد اسیدی
دو برابر قدرت ۲۴ اونس قیمت
معمولی ۱۲/۲۵ قیمت حراج ۵/۹۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL
Caplets

قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی گرم ۲۰۰ تایی
قیمت ۱۵/۹۰ دلار قیمت حراج ۸/۹۹

Imodium
A-D ANTI-DIARRHEAL



شربت ایمودیوم ضد اسهال قیمت ۷/۸۰ دلار
قیمت حراج ۲/۲۹ دلار

EXTRA STRENGTH
TYLENOL
Tablets

قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی ۱۷۵ عددی قیمت
معمولی ۱۵/۲۵ قیمت حراج داروخانه های سنجری ۸/۹۹ دلار

INFANTY
TYLENOL

Fast, effective
relief of
infants' fever
and pain

قطره تایلنول اطفال ۳۰ میلی گرم
۸/۹۹ دلار قیمت حراج ۵/۹۹ دلار

REGULAR STRENGTH
TYLENOL
Tablets

تایلنول معمولی ۲۰۰ تایی قیمت ۳/۱۲ دلار
قیمت حراج ۱/۹۹ دلار

MYLANTA
GAS

قرص مایلانتا ۸۰ میلی گرمی قیمت
۱۳/۳۲ دلار، قیمت حراج ۷/۹۹ دلار

مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

شعبه بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایو شمالی

درمذیکال بیلدینگ روبروی

سیتی هال بورلی هیلز

تلفن: ۵۹۹۹-۲۴۶ (۳۱۰)

شعبه وست لوس آنجلس

۱۱۸۲۰ سانتامونیکا بلوار

در شاپینگ سنتر سورتنی رنگ

تلفن: ۱۵۶۸-۴۷۳ (۳۱۰)

اولین داروخانه در لوس آنجلس

که قیمت های فذکو- سیوان

و تریفتی را می شکند

کارنامه سلامتی خود را سالانه

از دکتر

مهناز طبیب زاده

دریافت
دارید



کنترل وزن



زنان



تصادفات



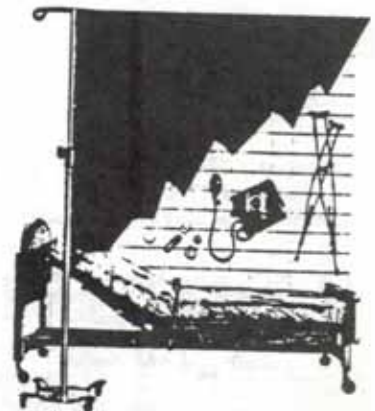
عمومی



ازدواج

نوار قلب
رایگان

در صورت انجام چک آب کامل



چک آب

16661 Ventura Blvd., Suite 211
Encino, CA 91436
(818) 789-7893

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel: (213) 655-7730
(213) 655-7731
FAX: (213) 655-1221

نشریه شوفار - سال یازدهم

شماره ۷۵

جولای ۱۹۹۳ - مرداد ۱۳۷۲

• شوفار برسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ ریزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان :

دکتر سلیمان آقانی - مدیر مسئول

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی - شکره درویش

نینا استوار - فرزانه طالعی

گیتی بروخیم - سام کرمانیان

دکتر یاروخ بروخیم - دکتر فریدون نصرتی

نوراله خرازی - ابراهیم ویکتوری

طرح ها از : مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس : منصور پور اتحاد

• نویسندگان و ملاحظاتی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را بر اینگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر ماخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

یک سوم صفحه ۱۲۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

ماه عبری «آو» وقایع بیشماری را در تاریخ مردم ما یدک می کشد. در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، اولین معبد مقدس ما در اورشلیم که توسط شاه سلیمان بنا نهاده شده را پادشاه بابل، بخت النصر به نابودی می کشد.

در سال ۷۰ میلادی، بار دیگر امپراطور روم کمر به نابودی این معبد دوباره ساخته شده، می بندد و در سال ۱۳۵ میلادی آخرین قرارگاه رزمندگان «برکوخیا» بدست رومیان ساقط میشود و درست یکسال بعد بر خرابه های معبد مقدس ما پرستشگاهی برای مشرکین بر پا شده، و شهر اورشلیم بنام غیر یهودی «الیا کپیرولینا» تبدیل شده، ورود یهودیان بآن ممنوع میشود.

ماه عبری «آو» پیامی را به سینه خود حک کرده دارد که بر پندار هر یهودی باید در تمام ماههای سال اثری نه یکماهه که دوازده ماهه داشته باشد - و آن پیام اینست که نه فقط امپراطوران و فرمانروایان بابلی و رومی و اسپانیائی و آلمانی بدنبال نابودی ما و میراث هایمان بوده اند، بلکه تاریخ گواهی میدهد که بسیاری از دیگر مردمان نیز چشم دیدن یهودی را ندارند. و اتفاقی نیست که اینان، بیش از هر چیز دیگر بدنبال نابودی چشمان ما یعنی اورشلیم مقدسمان هستند. اما این بی خبران از عهد نا گستی ما با خدایمان، نمیدانند که اگر در برهه هائی از تاریخ درخشان و پر افتخار خلق ما، آنها موفق شده اند که برج و بارو و دیوارهای شهر مقدسمان را فرو ریزند و حتی بر آن بتکده ها بنا نهند و بخیال خود دیدگان ما را از چشم خانه بیرون بکشند، با وجود این ما جایگاه امن تری برای پاسداری از اورشلیم داریم - «دل هایمان».

هزاران سال می گذرد و اورشلیم از دست ما خارج میشود و دست بدست میگردد، اما رسالت و اصالت آن را ما پراکنده شدگان از قبله گاهمان سینه به سینه به فرزندانمان نقل میکنیم تا آنجا که در زمان حیات من و شما، بار دیگر اورشلیم استقلال می یابد و ما سعادت دست یافتن دوباره به آن را می یابیم.

خبر: دیروز، در نزدیکی دیوار ندبه، یک سرباز یهودی مورد حمله یکی از تروریست های عضو سازمان فلسطینی حماس قرار گرفت و به ضرب دشنه کشته شد....

بخت النصرها، هنوز در خیابانهای یروشالائیم قدم میزنند... هشیار

باشیم.

خواننده گرامی:

مدتی قبل صورتحسابهای حق اشتراک سالیانه شوفار برای شما ارسال گردید و در آن یادآوری نمودیم که برای اینکه شوفار بتواند مستمرا و بدون وقفه انتشار یابد، توجه شما در پرداخت حق اشتراکتان و نیز معرفی دیگر آشنایانتان که شوفار دریافت نمایند میتواند کار گشا باشد.

استقبال شما از این پیشنهاد ما بسیار زیاد بود، اما کافی نبود - چه طی بررسی که بعمل آورده ایم، حق اشتراکهای پرداخت نشده، هنوز هم رقم قابل توجهی است. شوفار نشریه ای است از آن یهودیان ایرانی که یک نسخه از آن باید در خانه هر یهودی باشد - ما بیش از دهسال است با این رسالت به میدان آمده ایم و تا به امروز هم به این تعهد خود پای بند مانده ایم. ما دست اندرکاران شوفار برآستی باید همه فکر و خیالمان برروی کار مطبوعاتی مان متمرکز باشد تا بتوانیم کیفیت شوفار را، در راستای آرمانهای آن، در سطحی بالا و ارزنده نگهداریم. دریغ است از وقت و نیروی نویسندگان این نشریه که گرد هم بنشینند و بجای آنکه بگویند «چه بنویسم»، فکرشان را اسیر رها شدن از تنگنای مالی نمایند.

حداقل کمک شما به نشریه تان سالی ۳۶ دلار است - یعنی ماهی ۳ دلار. این رقم ناچیز را بپردازید و نیز اگر صاحب شغل و حرفه ای هستید، کارتان را در شوفار آگهی کنید و با ما به خانه هزاران نفر از همکیشانان بیایید.

و پیش از آنکه «شوفار» را به زمین بگذارید، قلم بردارید و حق اشتراک پرداخته خود را بپردازید.

سپاسگزاریم.

شورای نویسندگان شوفار

سیاست آمریکا در خاورمیانه

جنگ با نیروهای متحد آمریکا سپری شده ولی بنظر میرسد عراق بتدریج قدرت نظامی خود را باز می یابد. اخیراً رئیس ستاد نیروهای آمریکا در خاورمیانه هنگام گزارش به کمیته خارجی مجلس نمایندگان وضع نظامی عراق را به این ترتیب توصیف نمود: «عراق در حال حاضر صنایع نظامی خود را بسرعت توسعه میدهد و زیربنای جنگی عراق که در جنگ نابود شده بود کاملاً بازسازی شده است. اینک صنایع تسلیحاتی عراق قادر به تولید سلاحهای موشکی با برد کوتاه و بلند میباشد و در صورت بروز یک جنگ دیگر بین عراق با کویت یا عربستان سعودی عراق میتواند خطر بسیار بزرگی برای این دو کشور ایجاد نماید و برای جلوگیری از چنین حمله احتمالی آمریکا مجبور به مداخله فوری با قدرت نظامی فوق العاده خواهد بود». طبق گفته ژنرال هومار، هنگام حمله نیروی هوایی ایران به پایگاههای مجاهدین خلق در ۸۰ کیلومتری داخل خاک عراق، نیروی هوایی عراق کاملاً آماده مقابله با هجوم نیروی هوایی ایران بود. هم اکنون گفته میشود عراق آماده میشود که بار دیگر بمواضع کردهای عراق که از طرف سازمان ملل منطقه امن شناخته شده حمله ور شود و آمریکا اینک متوجه این امر شده است که رژیم صدام حسین نه تنها خطری برای مردم کرد و شیعه عراق میباشد بلکه میتواند برای همسایگان خود نیز خطری باشد. بهمین جهت ستاد نیروهای آمریکا در این منطقه مشغول تدارک طرحهای لازم برای سرکوبی عراق در صورت یک حمله احتمالی است.

اما در مورد ایران، آمریکا معتقد است رژیم اسلامی این کشور در پنج مورد زیر با سیاست آمریکا اختلاف اساسی دارد:

۱ - تهران مهمترین مرکز برای توسعه تروریسم در جهان

حمله هوایی چند هفته پیش ایران به مراکز مجاهدین خلق در داخل خاک عراق مصادف بود با اعلام سیاست جدید دولت کلینتون درباره ایران و کشورهای مجاور خلیج فارس. بر خلاف سیاست قبلی بوش که هر چند گاه یکبار کفه سیاست آمریکا یا بطرف ایران یا به طرف عراق می چربید، سیاست کنونی آمریکا در حال حاضر مبتنی بر این اصل است که هر دو کشور ایران و عراق برای صلح جهان خطرناکنند و باید هر دو را مهار نمود.

بسیاری از صاحب نظران سیاسی معتقد بودند که سیاستی که ایران در پیش گرفته است در دراز مدت آمریکا را در جهت تقویت عراق سوق خواهد داد، زیرا ایران در صورت دست یابی به سلاحهای کشتار دسته جمعی هم به منافع آمریکا و هم به مصالح دول طرفدار آمریکا در حوزه خلیج فارس لطمه خواهد زد. این صاحب نظران به گفته کلینتون در مصاحبه خود در ماه ژانویه با خبرنگار نیویورک تایمز استناد میکردند که گفته بود: «چنانچه عراق قطعنامه صادره از طرف سازمان ملل را رعایت نماید، دولت او آماده است از فکر برکناری صدام حسین دست بردارد». ولی اخیراً آقای ایندیک مشاور کلینتون در امور مربوط به خاورمیانه و عضو شورای امنیت ملی آمریکا اعلام داشت که آمریکا صدام حسین را یک دشمن دائمی خود تلقی مینماید و مخالفت با او قطعی و برگشت ناپذیر است و اضافه نمود که رژیم صدام حسین یک رژیم جنایتکار میباشد که مردم عراق را به اسارت کشیده است.

سیاست آمریکا در حال حاضر بر این اصل استوار است که هم رژیم ایران و هم رژیم عراق مهمترین مراکز خطر برای منافع آمریکا در این نقطه از جهان میباشد و با وجود اینکه دو سال از شکست عراق در

شده است و ایران چه از لحاظ مالی چه از لحاظ ایدئولوژی از سازمانهای تروریستی پشتیبانی مینماید.

۲ - رژیم اسلامی با ایجاد صلح بین اعراب در اسرائیل مخالفت مینماید.

۳ - دولت ایران بر علیه کشورهای عرب و دولت آمریکا مشغول توطئه است.

۴ - ایران با ازدیاد قدرت نظامی خود سعی مینماید کشورهای عرب مجاور خلیج فارس را تحت سلطه خود در آورد.

۵ - حکومت ایران کوشش فراوان خود را معطوف به دسترسی به سلاحهای اتمی نموده است.

معهدا مسئولین امور خاورمیانه در دولت آمریکا اظهار امیدواری مینمایند که روزی دولت ایران با برداشتی منطقی از اوضاع جهانی، دست از ماجرا جوئی های خطرناکی که مالا زبان آن متوجه ایران خواهد بود، بردارد. به این دلیل اینک آمریکا در روابط سیاسی خود با کشورهای عراق و ایران، از روش قدیمی انتخاب میان بد یا بدتر دست برداشته است زیرا هر دو دولت را بدترین میدانند.

ایندایک معتقد است که سیاست آمریکا بین دو قسمت

غرب و شرق خاورمیانه یعنی کشورهای عراق و ایران در شرق و اسرائیل و همسایگان عربش در غرب منطقه با هم ارتباط کلی دارد و بنابراین چنانچه بتوانند خطر ایران و عراق را رفع نموده و یا لااقل آنرا مهار نمایند، در وضع سیاسی قسمت غربی خاورمیانه بهبود کلی رخ خواهد داد. بهمین ترتیب نیز انعقاد یک قرار داد صلح در قسمت غربی میتواند خطر کشورهای عراق و ایران را برای صلح منطقه خنثی نماید.

ولی نکته اینکه باید مورد توجه قرار گیرد آنستکه در تقسیم بندی بالا، سوریه که خود یک کشور رادیکال میباشد میتواند از لحاظ خط ارتباطی بین قسمت غرب و شرق منطقه وزنه جالبی باشد و این از نظر سیاستمداران اسرائیلی مورد قبول نیست.

از سوی دیگر اگر آمریکا در سالهای آینده تعهدات خود را در این منطقه کاهش دهد باید ترتیبی داده شود که متحدان آمریکا در این منطقه موازنه قدرت را بدست گیرند و این میتواند در روابط اسرائیل و آمریکا تأثیر مهمی داشته باشد زیرا اسرائیل یکی از مهره های اصلی ایجاد موازنه قدرت میتواند باشد.

صدای همصدائی

برنامه ای از سیون ابراهیمی

در خدمت شناساندن فرهنگ یهودیان ایرانی به همگان

هر یکشنبه شب

از ساعت نه و نیم تا ده و نیم

در رادیوی صدای ایران

به جمع برنامه سازان و شنوندگان برنامه صدای همصدائی پیوندید

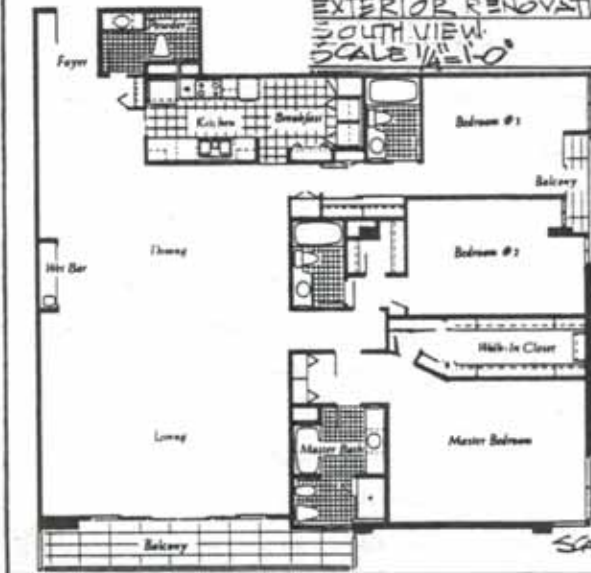
J. A. JACOB ABIR, ASID
 ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
 10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
 Los Angeles, California 90024
 [310]470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
 دانشگاه ملی

طرح و نظارت:
 ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
 منازل و محوطه سازی



EXTERIOR RENOVATION: 16TH ST. PHILADELPHIA
 SOUTH VIEW
 SCALE 1/4" = 1'-0"



2+3 BED ROOM
 1ST & 2ND FLOOR

SCALE PLAN 1/4" = 1'-0"



خبرهائی از جهان یهود

چگونه اکنون بر حق موجودیت حکومت اسرائیل صحه گذاشته است. من می پذیرم که قذافی شاید تنها برای خارج شدن از انزوای سیاسی دست باین اقدام زده، اما اولین قدم را نباید نادیده گرفت. به اعتقاد من جدائی نفرت می آفریند. ما باید درهای همزیستی را بگشاییم و این درها فقط درهای زبان دو دین یهود و اسلام است. این ادیان ماست که بما پایه ای مشترک برای دوستی و صلح ارزانی میدارد.»

نفرت سیاهان از یهودیان

در شرایطی که سالها پیش، سیاهان آمریکائی در بردگی زندگی میکردند، بدلیل حس همدردی که یهودیان نسبت به این طبقه محروم جامعه آمریکائی داشتند، کمکهای زیادی به سیاهان نموده و در کنار نهضت آزادی طلبانه آنان، گروه کثیری از فعالان جامعه یهودی حضور دائم داشته و یاری دهنده بودند.

در طی چند دهه اخیر و بویژه از زمانی که مارتین لوترکینگ رهبری نهضت آزادی سیاهان را بعهده گرفت، بتدریج نفوذ نهضت های ضد یهودی در میان سیاهان آمریکائی گسترش یافت و در این میان اعراب و به ویژه فلسطینیان نقش عمده ای را بازی میکنند. در بعضی از محله های نیویورک، برخورد میان یهودیان و سیاهان شکل نامطبوعی بخود گرفته و این دو اقلیت که روزگاری بدلیل همدردی و درک مسائل مشترک یکدیگر، همبستگی زیادی داشتند، رفته رفته از هم دور شده و روابطشان به تیرگی گرائیده است.

ناهنجارتترین این یهودی ستیزها که درک آن نیز مشکل میباشد، نفرت سیاهان تحصیلکرده از یهودیان میباشد - کسانی که شاید خیلی بیشتر از هم نژادان خود میدانند که یهودیان تا چه درجه به آنان خدمت نموده اند چرا که قسمت عمده بودجه اغلب سازمانهای فعال برای کسب آزادیهای فردی سیاه بوستان را یهودیان تامین



نادی برادری

راو متاحم فرومان که از ساکنان سرزمین های مورد اختلاف بین اسرائیل و فلسطینیان است، عضو مرکز هاراو یشیوا - متعلق به نهضت گوش امونیم میباشد و در کنار کتب مقدسه یهود که بطور مداوم به مطالعه آن میپردازد، نسخه ای از قرآن را نیز گذاشته و مطالعه مینماید. راو فرومان معتقد است که یهودیان و مسلمانان خدائی واحد و همانند را می پرستند و این هم شکلی اعتقادی میتواند پلی استوار باشد برای رسیدن پیروان این دو ایمان «برادر» به یکدیگر.

وی در مصاحبه ای با روزنامه النهار چاپ اورشلیم شرقی اظهار امیدواری کرد که او و چند تن دیگر از روحانیون یهودی اسرائیلی اجازه شرکت در گردهمائی بین المذاهب را در لیبی بیابند. فرومان که بدلیل ملاقات خود با فیصل حسینی نماینده فلسطینیان در سال ۱۹۸۹ هنوز مورد انتقاد زیاد است میگوید: «به قذافی که به موجودیت اسرائیل اعتقاد نداشت نگاه کنید که

میکردند. کسانی که بهتر از هر کس میدانند که اتهاماتی از این دست که «تجارت بردگان سیاه در طی قرون قبل در انحصار یهودیان بوده» دروغ محض است و فقط و فقط زائیده فکر مخرب یهودی ستیزان است.

اما چرا این دسته از سیاهان آمریکائی تا بدین حد پرچم خصومت علیه یهودیان علم کرده اند؟ پاسخ ساده این پرسش را میتوان در گفته یکی از رهبران تحصیلکرده سیاهپوست که در نیویورک تایمز بچاپ رسیده یافت. هنری لوئیز گیتز، رئیس بخش تحقیقات افریقائی-آمریکائی دانشگاه هاروارد میگوید: «ما نمیتوانیم هرگز کسانی را که بما کمک کرده اند ببخشیم».

ملاقات با رهبران سیاهپوست آمریکا

هفت نفر از اعضای سیاهپوست کنگره آمریکا به ریاست آقای جان لوئیس اخیراً بمدت پنج روز از اسرائیل دیدار بعمل آوردند. این دیدار از سوی مقامات وزارت خارجه اسرائیل بعنوان آغازی نوین در روابط این کشور با رهبران سیاهپوست آمریکائی که در گذشته روابط اسرائیل و افریقای جنوبی را مورد سرزنش قرار داده بودند، تلقی گردیده است.

عربستان سعودی و غزه

یاکوو نمرودی یکی از سرمایه داران بنام اسرائیل در مصاحبه ای با رادیوی ارتش اسرائیل اعلام داشت که پیش از آغاز جنگ خلیج فارس، به ابتکار مشترک او و عدنان قشوقی سرمایه دار معروف سعودی، وزیران دولت اسرائیل با مقامات ارشد دولتی عربستان سعودی ملاقاتهایی داشتند که طی آن قرار بود عربستان باریکه غزه را از اسرائیل اجاره نموده و آنرا بصورت هنگ کنگ خاورمیانه در آورد. نمرودی در این مصاحبه اظهار داشت که سعودیها حاضر بودند میلیاردها دلار در غزه سرمایه گذاری نموده، نسبت به حل مسئله پناهندگان اقدام نموده، به تروریسم خاتمه داده و راه حل های سیاسی برای این مسئله ارائه نمایند، اما بدلیل وقوع جنگ خلیج فارس، این پیشنهاد به بوته فراموشی سپرده شد. قشوقی، پس از دلسرد شدن از امکان انجام این معامله با عربستان، عین این پیشنهاد را با معمر قذافی مطرح نموده و نامبرده اعلام داشت که حاضر است تا میزان پنج میلیارد دلار در این راه سرمایه گذاری نماید.

دید شبانه هلیکوپترهای کبرا

سازمان صنایع هواییمائی اسرائیل اخیراً اعلام نمود که این سازمان موفق شده است برای اولین بار روی هلیکوپترهای آمریکائی کبرا (که در حملات جنگی کارآئی عالی دارد) دستگاههایی بسازد که در تاریکی شب نیز با همان دقتی که در نور روز میسر است، موشک شلیک نماید.

این کار حاصل کوشش مشترک صنایع هواییمائی اسرائیل و نیروی دریائی آمریکا است و از سال ۱۹۸۸ تاکنون متجاوز از ۱۵۰ میلیون دلار هزینه آن شده است. رئیس سازمان صنایع هواییمائی اسرائیل، ژنرال موشه کورت اعلام داشت که این دستاورد با توجه به رکود اقتصادی جهانی بویژه در معاملات سلاحهای جنگی، یک موفقیت قابل توجه و چشمگیر است. نامبرده اظهار داشت: «ما محصولی عالی با کوشش مشترک دو کشور و در چهار چوبه بودجه معینی به بازار عرضه داشته ایم و این نشانه آنستکه ما میتوانیم هر گونه پروژه مشابه دیگری را نیز به ثمر برسانیم».

سرهنگ کرتیس کرو، رئیس آمریکائی پروژه نیز گفت: «این محصول فوق هر انتظاری بود که در مورد توانائی و دقت آن داشتیم».

سخنگوی سازمان صنایع هواییمائی اسرائیل اعلام داشت که این سیستم طی مدت شش سال آینده بروی تعداد زیادی از هلیکوپترهای کبرا نصب خواهد شد و از هم اکنون ۲۲۵ دستگاه آن از سوی نیروی دریائی آمریکا سفارش داده شده است.

دختر راو یهودی و صوفیگری

هاوا لازاروس یافه، استاد دانشگاه عبری اورشلیم به دریافت «نشان اسرائیل» بخاطر تبحر او در آموزش دادن جوانان دانشگاه نائل گردید. وی دختر یک راو یهودی است که در زمان جنگ دوم جهانی به اسرائیل مهاجرت نموده است.

پرفسور یافه میگوید: اسلام و یهودیت سالها بر هم تأثیر گذاشته اند. این دو مذهب تنها مذهبی هستند که علاوه بر قوانین نوشته و مدون دینی، دارای قوانین شفاهی نیز میباشند که بسیار به یکدیگر نزدیک است - مثلاً در آغاز اسلام، روضه مسلمانان نیز در روز کیپور بوده است.

اگر یهودیت عامل موثری در شکل گرفتن اسلام

جروزالم پست منتشر شده در مقام پاسخگویی می نویسد:
 «من هنگام ایراد این سخنان خوب میدانستم که این گفته ها در میان آنان که همیشه میخواهند مرا دشمن دمکراسی بخوانند طوفانی بپا خواهد کرد. اما بر کسانی که قصد وارونه جلوه دادن گفته های مرا ندارند، واضح است که دولت یهود به تبع ذات خود دولتی دمکرات نیز هست. به نظر من خطر واقعی که موجودیت دولت اسرائیل را تهدید میکند دقیقا همان افرادی هستند با فریاد صلح و دمکراسی، در عمل تیشه به ریشه اسرائیل میزنند. موفقیت این افراد بدون شک باعث تسلط یک دیکتاتوری فلسطینی بر اسرائیل خواهد شد.»



دختر گمشده ۱۴ ساله به آغوش خانواده باز میگردد

برای بسیاری از یهودیان حبشه، مهاجرت به اسرائیل طی طریقی خطرناک، طولانی و درد آور بود. برای مین هایل دسی که اکنون ۱۴ ساله است، داستان یک رنج و وحشت باور نکردنی نه ساله بود - دوری از خانواده، سرگردانی تک و تنها در بیابانها و بردگی. ماه قبل مین هایل به اسرائیل و به آغوش خانواده خود بازگشت و این کار با کمک آژانس یهود میسر گردید. وقتی هواپیمای ال عال که ۶۴ مهاجر حبشی را به اسرائیل میآورد به زمین نشست، جه نتو و دورا دسی پدر و مادر مین هایل به هواپیما چشم دوخته

بوده، شعر و ادب و دیگر آثار یهودی که در قرون وسطی شکل گرفته نیز از ادبیات عرب بارور شده است. شما بدون دانش عربی و آشنائی با اسلام نمی توانید آثار ابن میمون یا یهودا هلاوی را بدرستی دریابید. پرفسور یافه میگوید: «ابراهیم فرزند ابن میمون که در سالهای ۱۲۳۷-۱۲۰۴ در مصر رهبری جماعت یهودی را بعهده داشت، معتقد بود که صوفیگری ریشه در اعتقادات کهن یهودی دارد که از آن جمله است رکوع و سجود حین نماز یا دیگر نیایش های صوفیان. ابراهیم کوشید تا این سبک نیایش را در کنیساهای قاهره قدیم معمول دارد اما با مقاومت و مخالفت شدید اعضای کنیساها روبرو شد و مورد قبول واقع نشد.»

مهاجرت یهودیان روسیه به آلمان

اعضای کمیته مهاجرت کنست (مجلس نمایندگان اسرائیل) از دولت آلمان خواستار ایجاد محدودیت در امر مهاجرت یهودیان روسیه به آلمان شده اند. ایمانوتل زیسمن، رئیس این کمیته اظهار داشت: «افزایش جامعه یهودیان آلمان بهیچوجه مورد توجه ما نیست چرا که یهودیان در این جامعه جذب شده تغییر مذهب میدهند.» نامبرده از دولت یون مصرانه خواست تا از طریق قانونی ورود این مهاجران را به آلمان محدود گرداند تا این افراد به اسرائیل مهاجرت نمایند. این درخواست از سوی آلمان مورد قبول قرار نگرفت و سفیر آلمان در اسرائیل اعلام داشت تاکنون ۳۰،۰۰۰ یهودی روسی در آلمان سکنی گزیده اند و درخواست بیش از ۲۰،۰۰۰ نفر دیگر از آنان برای دریافت روادید مورد بررسی است. نامبرده اضافه نمود: «نباید فراموش شود که نزدیک به ۵۰ درصد از این افراد، هر چند ادعای یهودی بودن دارند ولی در حقیقت یهودی نیستند.»

اظهارات ژنرال اریل شارون

ژنرال اریل شارون اخیراً در کنوانسیون حزب لیکود طی سخنانی گفت: «پدران ما برای تاسیس دمکراسی باین سرزمین نیامدند - چه خوب که توانستند دمکراسی واقعی را در اسرائیل بنیان بگذارند، اما هدف اصلی آنان از آمدن به اینجا، تاسیس دولت یهود بود.» ژنرال شارون که از این بابت مورد انتقاد شدید مخالفان خود قرار گرفته است، طی مقاله ای که در

بودند بی آنکه بتوانند کلمه ای بزبان بیاورند. هر چند لباسهای زیبایی به تن داشتند که گوئی به جشن و شادی میروند. معهذاً هیجان و ناآرامی بر چهره هایشان نقش بسته بود. هشت فرزندشان و سایر اعضای خانواده و فامیل در کنار آنان بودند.

درهای هواپیما باز شد و مهاجران با هیجان از هواپیما بیرون ریختند. زنان، کودکان خود را به پشت شان بسته و بچه های شیرخوار خود را در آغوش گرفته بودند، اما از مین هایل خیری نبود. زیوادسی، خواهر بزرگتر مین هایل فریاد میزد: «پس مین هایل کو؟»

و بناگاه مین هایل روی پله های هواپیما ظاهر شد - با دستمالی سفید به سر و همانجا روی پله ها خشکش زد. لباس سنتی حبشی به رنگ سبز و با طلادوزیهای بسیار بتن داشت. یکی از مددکاران اجتماعی آژانس یهود او را کمک کرد تا از پله ها پائین بیاید.

برای چند لحظه، گوئی زمان متوقف شد و سپس در میان فریاد و گریه و شادی، همه اعضای خانواده بسوی او هجوم آوردند تا پس از نه سال هدر رفته، دوباره این عضو گمشده خود را در آغوش بکشند.

مین هایل، همراه با خانواده خود، در بهار ۱۹۸۴ - چند ماهی قبل از «عملیات نجات موسی» - دهکده خود را ترک کرده بود تا با پای پیاده خود را به سودان برساند. در آن زمان پنج ساله بود و پدرش و راهنمایان آوارگان به نوبت در تاریکی شب او را به کول می کشیدند.

عمه او راحل ایمانگت تعریف میکند: «شام خوردیم و او با ما بود. و بناگاه، همینکه در تاریکی شب از کوهی بالا رفتیم، متوجه شدیم که از پشت یکی از راهنمایان بزمین افتاده. دو روز بدنبال او گشتیم، اما بما گفتند که او مرده است. بما گفتند که باید به راه خود ادامه دهیم وگرنه جان همه آنانکه با ما بودند در خطر می افتاد. ما تمام طول راه گریستیم.»

خانواده دسی هرگز مرگ او را نپذیرفتند و قضیه را به آژانس یهود گزارش کردند. آژانس یهود پس از جستجوی بسیار، خانواده ای را در دهکده سرتیل ردیابی کرد که دختری را بفرزندی قبول کرده بودند که مشخصات این دختر با مین هایل تطبیق میکرد.

آدگه کید، پدر خانواده ای که مین هایل را بفرزندی برداشته اند میگوید: «شبی بارانی چیزی بدر

خورد. ابتدا تصور کردیم حیوانی پشت در است. وقتی در را باز کردیم با دختری نیمه عریان و کثیف که تمام بدن او مملو از شپش بود مواجه شدیم. از او مواظبت کردیم و وقتی بهبود یافت او را بفرزندی پذیرفتیم هیچ کس نمیدانند مین هایل چه مدت در بیابان سرگردان بوده. نام او را درک (طلا) گذاشتیم - نزد ما ماند و بمدت چهار سال بمدرسه رفت.»

ولی سرنوشت تلخی های دیگری را برای این کودک رقم زده بود. سال گذشته یکروز که اعضای خانواده جدیدش در منزل نبودند، او را ربودند و به دهکده ای که ۲۰۰ کیلومتر دورتر بود بردند و به بردگی گماشتند.

گنه تو دسی که توسط آژانس یهود به حبسه آورده شده بود تا در یافتن مین هایل آژانس را یاری دهد - کاری دشوار و طولانی را آغاز کرد تا اینکه چند هفته پیش، با کمک عکسها و نشانی های موجود، مین هایل پیدا شد و بلافاصله اوراق مهاجرت او آماده گردید.

اما آیا تصور میکنید قصه دلخراش زندگی این نو جوان بهمین زودی با خوشی خاتمه می یابد؟ دورا، مادر او در اینکه آیا براستی این فرزند خود اوست تردید می کند. آژانس یهود با آزمایشی که بر روی نسج زنده بدن مین هایل بعمل آورد، مادر او را از نگرانی بدر آورد و با تأمین مشاوره روانشناسان و مددکاران اجتماعی به این خانواده کمک میکند تا با این تراژدی کنار بیایند.

در خواست یهودیان روسیه

رهبری یهودیان روسیه از یلتسین رئیس جمهور این کشور در خواست نموده است تا در مقابل حرکات ضد یهودی در روسیه واکنش نشان دهد. این در خواست در پی تظاهراتی است که کمونیستها و ملی گرایان اخیراً در روسیه راه انداخته و یهودیان را مسئول مسائل روسیه می خوانند.

کنفرانس زنان

نهمین کنفرانس زنان اسرائیل اخیراً بمنظور ایجاد ارتباط بین زنان اسرائیل که از ملیت ها و با ایدئولوژیهای گوناگون در این سرزمین زندگی می کنند تشکیل گردید. دعوتنامه های این کنفرانس که در آن تنها زنان شرکت داشتند به زبانهای عبری و عربی چاپ شده بود و تعداد زیادی از مدعوین زنان عرب بودند.

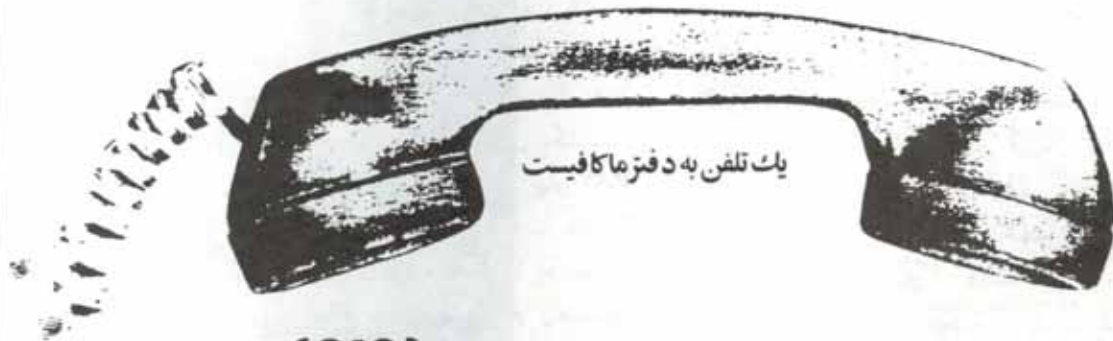
Law Offices of
STANLEY C. FRANKLIN
A Professional Law Corporation

استتلی فرانکلین

باسابقه ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایران کالیفرنیا

بامکاری

پری فرانکلین



(818)

۲۴ ساعته

901-0344

وکیل متخصص در امور

تصادفات اتومبیل

| باپرداخت کمترین حق الوکاله |

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411

خاور میانه، نسل جوان

جهالت و بی قانونی در جوامع خود قرار میدهند و بدینوسیله میخواهند جامعه یا کشور را به عقب بازگردانند. ناگفته پیداست که تنها راه علاج و مبارزه با آن آموزش، توسعه اقتصادی و رفاه مادی و آزادی سیاسی و ایجاد قوانین حافظ آزادیهای مردم است.

در کنار حرکات بنیاد گرایانه در خاورمیانه، مردم و جوامع واقعی این کشورها بی صبرانه در انتظار بهبود وضع اقتصادی هستند که اگر نه به پای جوامع غربی برسند بلکه اقتصاد آنان لااقل به درجه ای مانند کشورهای ترکیه و مالزی برسد که هر دو کشورهای مسلمان هستند و تا چند سال پیش در ردیف کشورهای در حال توسعه و عقب افتاده جهان بودند.

بی صبری و بیقراری مردم کشورهای خاورمیانه از آنجا ناشی میشود که می بینند اقتصاد مالزی با ۱۸ میلیون نفر جمعیت از اقتصاد مصر با ۵۴ میلیون جمعیت بزرگتر است و همین مالزی با اندکی جمعیت بیشتر از جمعیت سوریه اقتصاد آن چهار برابر این کشور است. و باز مردم کشورهای خاورمیانه می بینند که اقتصاد ترکیه بدون اتکاء به یک منبع طبیعی مانند نفت سه برابر اقتصاد مصر است.

با توجه به مراتب بالا، بررسی این کارشناسان نشان میدهد که با همه فشار و پرده پوشی هائی که در این جوامع وجود دارد نسلی از زنان و مردان جوان و بیقرار بوجود آمده که در آرزوی تغییر و تحول در کشورهای خود هستند. آنها می بینند که وعده های حکام کشورشان، چه آنهایی که در سالهای ۶۰ از سلطه استعمار نجات پیدا کردند و سرنوشت صنایع و منابع طبیعی کشور را بدست گرفتند، و چه آنها که در سالهای ۷۰ برای مبارزه با فساد و ریشه کن کردن فقر و برقراری عدالت اجتماعی و دموکراسی بر سر کار آمدند تحقق نیافته و آنها همه روزه باید شاهد تحول و پیشرفت کشورهای دیگر از آسیا گرفته تا سرزمینهای شوروی

با بمب گذاری رادیکالهای اسلامی در نیویورک و ریختن باران موشکهای تاماهاک بر بغداد به تلافی کوششهای صدام حسین برای کشتن پرزیدنت بوش رئیس جمهوری سابق آمریکا، هنگام سفر او به کویت در ماه آوریل گذشته، شانس بهبود اوضاع اقتصادی منطقه خاورمیانه و برقراری روابط عادی بین آمریکا و کشورهای منطقه مذکور در آینده ای نزدیک بسیار ضعیف شده است.

در پی این حوادث عده ای از کارشناسان سیاسی آمریکا و از جمله آقای برژینسکی مشاور امنیت ملی در حکومت کارتر اظهار نظرهای نگران کننده ای در مورد امکان رویارویی آمریکا با جهان اسلام بعمل آوردند و در شبکه های بزرگ تلویزیونی نیز هیاهوی بسیار درباره نفرت مسلمانان از آمریکائیان در گرفت. تصادفاً کمی از بعد بمباران بغداد گزارشهای دیگری از طرف برخی از کارشناسان خاورمیانه و مخصوصاً ایران بدست آمد که نشان میداد نظرات آقای برژینسکی بیشتر بیهوده گوییهائی برای ایجاد وحشت بوده است تا یک اظهار نظر عینی.

این کارشناسان میگویند که در خاورمیانه واقعیت چیز دیگری است و دورنمای آینده خوشبینانه تر از نظرات آقای برژینسکی است. آنها اعلام کرده اند که هیچگونه منازعه موروئی بین جهان اسلام و ایالات متحده آمریکا و سیستم اقتصاد بازار آن وجود ندارد، معذک باید در نظر داشت که بنیاد گرایان اسلامی در همه جا هستند و با غرب و شیوه های دموکراسی آن مخالفند.

با وجود آنکه بنیاد گرایان اسلامی در جهان اسلام گروه کوچک و حاشیه نشینی را تشکیل میدهند که در مجموع قدرتهای جوامع اسلامی جای مهمی را اشغال نمیکند لیکن بنیاد گرایی عکس العمل خشم آمیز نسبت به فقر است و در عین حال مسکن و آرام بخشی برای اینگونه زندگی است. به همین جهت بنیاد گرایان تکیه گاه خود را بر پدیده هائی مانند فقر و

ثبات حکومت و علائق دموکراسی بجائی رسیده است که در مقابل بنیادگرایان ترک و شعارهای آنان یک زن تحصیل کرده بمقام نخست وزیری برگزیده میشود. البته مخالفت و مبارزه بنیادگرایان اسلامی با غرب و آمریکا که بهیچوجه بمعنای مخالفت و مبارزه مردم مسلمان خاور میانه و جهان اسلام نیست باین زودی بر طرف نخواهد شد.

تا هنگامیکه آنها می بینند که آمریکا قسمت عمده نفت خود را از خاورمیانه دریافت میکند و اکنون با فروپاشی اتحاد شوروی به قدرت بلامنازع منطقه تبدیل شده و نیز برای به نتیجه رسیدن مذاکرات اعراب و اسرائیل و برقراری صلح در خاورمیانه با فشاری میکند دست از مخالفت با آمریکا و احتمالاً خشونت هائی مانند بمب گذاری و غیره بر نخواهند داشت ولی صلح در خاورمیانه رویداد پسنیده ای است که در راه است و با برقراری صلح اقتصاد کشورهای منطقه توسعه خواهد یافت و با توسعه اقتصادی رفاه به جوامعی که بنیادگرایان در آن زندگی میکنند باز میگردد و فقر را از میان بر خواهد خواست و آنگاه جایی برای بنیاد گرایی باقی نماند.

سابق و اروپای شرقی، آمریکای لاتین و غیره باشند و در سرزمین خودشان همان رژیم و همان حاکمان و رهبرانی بر سر کار باشند که این همه فرصت ها را از دست دادند تا آنجا که در کشوری مانند ایران بعد از ۱۵ سال طبق آمار و تحقیقات انجام شده بوسیله محققین و استادان ایرانی بیش از ۳۱ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می کنند.

این طبقه جوان و بی قرار احساس می کنند که وقت آن رسیده است تا در خاورمیانه اقداماتی برای پا نهادن به مراحل دموکراسی انجام گیرد و برای اولین بار چنین است که نهضت های دموکراتیک در این کشورها بسیار جدی بنظر میآیند.

هیچ مانعی از جمله بنیاد گرایی در شرایط امروز جهان از شکوفائی آزادی و میل به دموکراسی در خاورمیانه نمیتواند جلوگیری کند. در اقتصادهای پیش رفته و از جمله همان دو کشور آسیائی ترکیه و مالزی سالها است که مسجد را از دولت تفکیک کرده اند و هیچکدام از این دو در کار یکدیگر مداخله نمیکنند و نتیجه آن شده است که هر دو کشور اقتصادهای پیشرفته تری از ایران، عراق و مصر و سوریه و غیره دارند و



کیتترینگ کاشر پرنس با ما از میهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمائید



خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باور نکردنی
کادر ورزیده و مجرب ما زیباترین میزهای غذا را تزئین نموده و
بهترین سرویس را ارائه میدهند

بمدیریت : منوچهر مختار

تلفن ۰۴۰۴ - ۶۰۹ (۸۱۸)

فکس ۰۲۰۰ - ۶۰۹ (۸۱۸)

نرخ مخصوص این فصل:

OPEN BBQ

در منزل شما ۱۲/۵ دلار

نفت و سرنوشت اسرائیل

میلیون بشکه

۸۳۰	عربستان سعودی
۳۶۸	ایران
۲۲۷	امارات عربی
۱۵۳	لیبی
۱۹۵	نیجریه
۰۵۰	قطر
۰۷۴	عمان
	منطقه بیطرف
۰۴۲	(مربوط به کویت و عربستان)
۰۴۸	عراق
۱۲۵	کویت
۲۱۱۲	جمع

بطور کلی محصول کشورهای نفت خیز عضو سازمان اوپک بیش از ۲۵ میلیون بشکه در روز است مقداری از آن مربوط به کشورهای ونزوئلا ، گابن و اندونزی است که روابط خصمانه ای با اسرائیل ندارند .

لازم به یادآوری است که بعد از عربستان سعودی ، عراق با داشتن ذخائر نفتی عظیم در مقام دوم در جهان قرار دارد و قبل از ماجرای اشغال کویت روزانه بیش از دو میلیون بشکه نفت صادر میکرد که در حال حاضر اجازه استخراج بیش از مصرف خود را

وجود ذخائر نفتی عظیم در خاورمیانه و شمال آفریقا یکی از عوامل عمده مناقشات ، عدم ثبات سیاسی ، کودتا ، انقلاب و عدم امکان دسترسی بیک صلح واقعی در منطقه بوده است و میتوان بجات گفت که در این میان اسرائیل از هر جهت تحت فشار قرار میگردد . از طرفی کشورهای صاحب نفت ، با درآمد سرشار خود کمکهای مالی زیادی را در اختیار کشورهای متخاصم با اسرائیل قرار میدهند که بتوانند به تجهیزات جنگی دسترسی یافته و خصومت سرسختانه خود را با اسرائیل ادامه دهند .

از طرف دیگر کشورهای صنعتی غرب بعلا احتیاج به نفت و فروش اسلحه و مهمات و مصنوعات دیگر کشورهای نفت خیز تا حدود زیادی به خواسته های آنان گردن می نهند و منافع اسرائیل را نادیده میگیرند . هرگاه در نظر بگیریم که در آمریکا روزانه در حدود ۱۷ میلیون بشکه محصولات مختلف نفتی بمصرف میرسد و از این مقدار بیش از ۵ ر ۷ میلیون بشکه نفت خام از کشورهای نفت خیز وارد میشود پی میبریم چرا این کشور ، اغلب تابع نظرات کشورهای نفت خیز است و اسرائیل مورد بی مهری قرار میگردد .

در جدول زیر آخرین آمار استخراج نفت در ماه ژانویه ۱۹۹۳ در کشورهای نفت خیز خاورمیانه و شمال آفریقا نشان داده شده است :

ندارد • کویت قبل از حمله عراق روزانه در حدود ۱۸ میلیون بشکه بخارج صادر میکرد و بعلت صدماتی که عراق به چاههای نفت کویت وارد آورد محصول آن به صفر رسید که اکنون پس از مرمت چاههای نفت بتدریج افزایش می یابد و تصور می رود قبل از پایان سال ۱۹۹۳ بهمان سطح اولیه برسد •

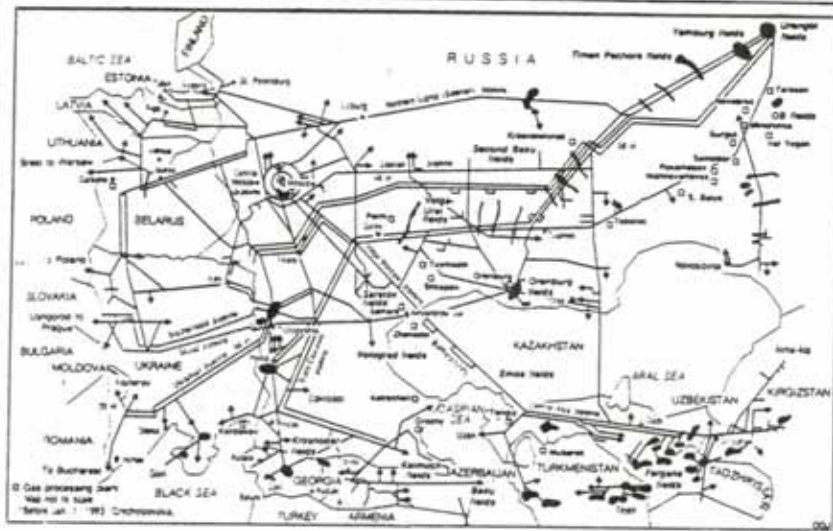
در هفته دوم ژانویه سال جاری یکی از کانالهای تلویزیون لوس آنجلس فیلم مستندی را بنام « جایزه » بمدت چهارشب هرشب یکساعت و نیم پخش کرد که بسیار جالب و دیدنی بود • تاریخچه پیدایش نفت ، تشکیل اولین شرکت نفتی در جهان بنام شل توسط دو بازرگان ، توسعه صنعت نفت ، نقش نفت در دو جنگ جهانی ، پیروزی متفقین بعلت دسترسی به کشورهای صاحب نفت ، علت تجاوز کشوری به کشوردیگر ، اهمیت حیاتی نفت برای کشورهای چون آمریکا ، انگلیس ، فرانسه ، ایتالیا ، علت اغتشاشات محلی در منطقه خاورمیانه ، انقلابها ، کودتاها ، بی مهتری کشورهای اروپائی به اسرائیل همه وهمه در این فیلم جالب مستند مطرح میگردد و تماسهای مخفی بین سران کشورها و مذاکرات آنان با سردمداران کشورهای نفت خیز برملا میگردد • با همه این مسائل کشور اسرائیل با اتخاذ یک سیاست مثبت و محکم و پشتیبانی یهودیان متعهد جهان توانسته است گلیم خود را از آب در آورده و به پیشرفت خود ادامه دهد • جالب اینکه تهیه این فیلم دهسال بطول انجامیده است •

فروریختن پرده های آهنین اتحاد جماهیر شوروی سابق حقایق تلخی را برای ناباوران روشن کرد • اقتصاد ورشکسته ، تکنولوژی عقب افتاده ، فقر عمومی ، نیازمندی بکشورهای صنعتی و سرمایه دار غرب برای توسعه صنایع ، تشویق سرمایه گذاران خارجی در برابر توسعه نفت و گاز کشورهای صنعتی

بخصوص ژاپن و آمریکا را متوجه منابع عظیم گاز و نفت کشورهای که پس از بهم پاشیدن اتحاد شوروی ، کشورهای مستقل مشترک المنافع نام گرفت کرده است • این کشورها عبارتند از ارمنستان ، بلاروس ، قزاقستان ، قرقیزستان ، ملداوی ، روسیه ، تاجیکستان ، ترکمنستان ، اوکراین و ازبکستان آذربایجان

خبرنگار مجله « دیزاین نیوز » که اخیراً به کشورهای مستقل مشترک المنافع سفر کرده است گزارش میدهد که تلاش مردم ستعدیده این سامان برای دستیابی به زندگی بهتر حیرت آور است • حقوق یک مهندس برق بنام سرکیو فقط ۲ دلار در روز است • وقتی باو یک ماشین حساب کوچک الکترونیکی که بانبروی خورشید کار میکند هدیه دادم مثل اینکه دنیائی را باوداده ام شهرکی که فقط ۳۰ دقیقه بامینسک فاصله دارد خانه هایش فاقد برق ، آب لوله کشی و فاضل آب است • ساکنین این شهرک باید کیلومترها پیاده بروند تا مایحتاج روزانه خود را از فروشگاه خواربار تهیه کنند • لبخندی در چهره کسی نمی بینی ولی آنها بگرمی از مسافرین خارجی در خانه های خود پذیرائی میکنند و در انتظار روزی هستند که روابط با کشورهای بزرگ صنعتی کاملاً عادی شود • اینها مردمی هستند که ده هاسال گول شعارهای فریبنده و دهان پرکن را خورده اند و حالا که بتدریج آزادی خود را بدست می آورند خوشحالند •

کشورهای مشترک المنافع از لحاظ ذخائر گازی در جهان مقام اول را دارند (ایران در مقام دوم است) و این منابع آنقدر عظیم هستند که علاوه بر تامین احتیاجات داخلی میتوانند مقدار معتنابهی گاز را برای صدور به خارج تامین کنند و از طریق خطوط لوله و یامایع کردن آن در کارخانجات و ارسال با کشتی های نفتکش بمصرف کنند برسانند •



نموده است که در آینده نه چندان دور مقدار بسیار زیادی از احتیاجات خود را از این کشورها تامین کنند. آقای لافلین رئیس این کمیته میگوید توسعه حجم واردات نفت و گاز از این کشورها به نفع آمریکا بوده و این کشور را از وابستگی به نفت خاورمیانه بی نیاز میکند. اخیرا شرکت آموکو قراردادی با ترکمنستان منعقد نموده است که مناطق نفتی آن کشور را توسعه دهد. دولت آمریکا به سرمایه گذاران، صاحبان صنایع نفت و پیمانکاران و شرکتهای مهندسی اطلاع داده است که میتوانند متخصصین خود را برای مطالعه و تهیه طرح گسترش منابع نفتی و بهره برداری بیشتر از منابع گاز بکشورهای عضو مشترک المنافع گسیل دارند و دولت ۵۰ درصد هزینه آنرا تقبل خواهد کرد (که البته در صورتی که طرح بمورد اجرا گذارده شود پیمانکار این مبلغ را به دولت مسترد خواهد نمود)

در ژان ۲۰ شرکت بزرگ کنسرسیومی را تشکیل داده اند که در آن جمعا ۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده اند. این بودجه بمصرف توسعه صنعت نفت و گاز کشورهای مستقل مشترک المنافع خواهد رسید تا با ایجاد کارخانجات تولید گاز طبیعی

ظرفیت شبکه خطوط لوله گاز را در کشورهای مزبور که در تصویر بالا نشان داده شده ۲۸۰۰۰ میلیون فوت مکعب در روز است که البته با همه عظمت شاید کمتر از ۴۰ درصد شبکه خطوط لوله گاز آمریکا می باشد. اکثر خطوط لوله گاز و نفت این کشورها بعلت کمبود بودجه کافی از یکطرف و از طرفی بواسطه بکار نبردن تکنولوژی پیشرفته وضع اسف باری داشته و لازم است اقدامات فوری برای مرمت و بازسازی آنها بعمل آید. این شبکه در حال حاضر احتیاجات داخلی را تا حدودی تامین میکند و هرساله مقدار معتنابهی از گاز را به کشورهای مجارستان، بلغارستان، استونی، لیتوانی، لاتویا، آلمان، فرانسه، یوگسلاوی، ایتالیا، لهستان، ترکیه، فنلاند و سوئیس میرساند.

باتوجه به ذخیره گاز در کشورهای فوق میتوان حجم گاز قابل صدور را چندین برابر کرد. اینکار احتیاج به تکنولوژی پیشرفته، سرمایه و مصرف کننده گاز دارد. چه مشتری بهتر از آمریکا، ژاپن و سایر کشورهای صنعتی غربی؟ اخیرا کنگره آمریکا کمیته ای را با عضویت ۲۰ نفر از نمایندگان خود مامور رسیدگی و مطالعه در امر گسترش صنایع نفت و گاز کشورهای مزبور

گرایش کشورهای صنعتی برای پیدا کردن جانشین نفت این منطقه بوده است . بموازات این اقدامات و برنامه های دراز مدت کشورهای صنعتی بخصوص ژاپن ، آلمان و آمریکا تحقیقات دامنه داری را برای استفاده از نیروی خورشید برای تامین انرژی اتومبیلهای برقی دنبال کرده و پیشرفتهای بسیار جالبی در این زمینه بدست آمده است .

با آنچه فوقاً بدان اشاره شد باید قبول کنیم که نفت خاورمیانه بتدریج اهمیت خود را از دست میدهد . سران افراطی در آینده نزدیکی قادر نخواهند بود نظریات خود را بکشورها صنعتی تحمیل کنند و باتوجه بتعهداتی که برای کشور خود ایجاد کرده اند دچار درد سرگردیده و مسلماً با درآمد کمتر نخواهند توانست در پیشرفت صلح کارشکنی کنند و امید میرود که روند صلح مورد قبول همه طرفهای ذینفع در خاورمیانه باتوجه به امنیت اسرائیل پرشتاب تر شود .

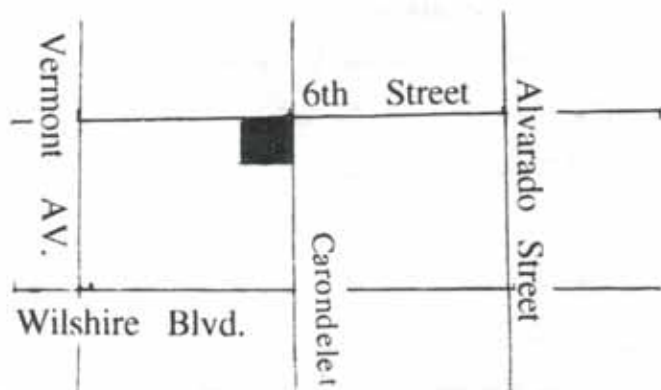
مابع ، سالانه مقدار بسیار زیادی از احتیاجات خود را از این منابع تامین کنند و بهیچ مناسبت از واردات خود از منطقه خلیج فارس بکاهند . ژاپن در حال حاضر اکثر صنایع خود را براساس استفاده از نیروی برق پایه گذاری کرده است و ۳۵ درصد انرژی مورد نیاز از کارخانجات برق اتمی و یادغال سنگ تهیه میشود . ژاپن در توسعه تولید برق هسته ای علیرغم مخالفتهایی که در آمریکا بایجاد این نوع کارخانجات میشود، همواره پیشقدم بوده و باتدابیر لازم فنی و بکاربردن تکنولوژی کاملاً پیشرفته از خطرات راکتورهای اتمی کاسته و همچنان بر تعداد کارخانجات برق اتمی خود می افزاید .

این اقدامات بیشتر برای رهائی از وابسته بودن به کشورهای نفت خیز خاورمیانه بعمل آمده است . افراط گریهای بعضی از سران کشورهای نفت خیز این منطقه بخصوص خطر افراطیون مذهبی و بی ثباتی رژیم بعضی از کشورهای منطقه عامل اصلی

انبارهای کوچک برای اجاره

با ماهی فقط ۲۰ دلار به بالا

در اندازه های مختلف



— قیمت های ارزان

— تمیز ، مدرن ، مطمئن

تلفن ۰۳۸۵ - ۳۸۵ (۲۱۳)

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return)
و مالیات برارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی
و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری
و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها
و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل
کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی،
صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت
از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

نوشته: دکتر حشمت اله کرمانشاهی

شورای داوری

و حل اختلاف



عبداله زرگریان



حقنظر فرح نیک



جمشید بخرد

آن قسمت از تاریخ فعالیت های اجتماعی به فراموشی سپرده خواهد شد و شاید برای آیندگان نیز امکان تحقیق و بررسی در آن وجود نداشته باشد، علی الخصوص که نسل جوان ما دیگر با زبان فارسی آشنائی ندارد و بدون ثبت و ترجمه این مطالب، رشته ارتباطی بین دو نسل برای همیشه قطع خواهد شد ولی با نگارش این و امکان ترجمه آنان بزبان انگلیسی در آمریکا که بسیار سهل و عملی است از رابطه تاریخی دو نسل میتواند برای همیشه محفوظ بماند. و بسیار بجا خواهد بود آندسته از

در این شماره پیش از آنکه به تداوم کار شورا در آمریکا پردازیم، معهذاً بدلیل اینکه ناگفته درباره کار فعالان دلبسته به مردم و جامعه بسیار بجا مانده بود، با توجه باین واقعیت که متأسفانه در اثر حوادث سال ۱۹۷۹ اکثریت جامعه ما ناچار به ترک زادگاه خود گردیده و دسترسی باسناد و مدارک فعالیت های اجتماعی آن دوران میسر نیست، وظیفه خود میدانم که خدمات و فعالیت های کسانی را که در آن تاریخ بار سنگین خدمات اجتماعی را بدوش میکشیدند برشته تحریر در آورم زیرا در صورتی که درباره این خدمات مطالبی نوشته نشود برای همیشه

خدمتگزاران جامعه که هنوز در قید حیات هستند دست که از آنان یادی به نیکی شده باشد - چرا که با کمال تأسف یکی از خصوصیات عجیب ما نفی خدمتگزاران در طی مدت حیات و تکریم و تجلیل از آنان بعد از وفاتشان میباشد که هنوز علت چنین رویه ای بدرستی برابم روشن نیست که چگونه ممکن است خدمتگزاری را در زمان حیات مورد شدیدترین انتقادات و حملات قرار دهند و چشم بر همه خدمات و زحماتش فرو بندند و فردا روزی که از این جهان رخت بر بندد، با بر پائی مجالس تذکر مفصل و ایراد سخنرانیها و انتشار مقالات، محسنات و ارزشهای فردی و اجتماعی او را اگر اندیسمان نموده و با نهایت تأسف از این واقعیت یاد کنند که «در دوران حیات قدرش را نداشتیم».

نخستین بار که این مطلب برای من روشن شد در دوران نو جوانی بود که سخت مشغول تلاش برای سازمان دهی جوانان یهودی در باشگاه برادران بودم و با هم پیمانی و همفکری زنده یادان: موسی کرماتیان، یعقوب ملمد، دکتر همایون حکمتی، ابراهیم امید الحاج، و آقایان فرج اله ناتان شادی، منوچهر امیدوار، ابراهیم حاخامی و تعداد زیادی از علاقمندان، نهضت عظیمی در جامعه بوجود آمد که اثرات عمیقی بجای گذاشت و در این باره بعدها به تفصیل خواهم نوشت.

در گرماگرم این فعالیت ها روزی با شادروان عبدالله نایب (یمطوب) برخورد کردم. او با مهربانی بسیار مرا به نوشیدن چای دعوت کرد و گفت: «پسرم، من بعد از پنجاه سال خدمت صادقانه به این جامعه اینک به درجه مارشال «فوش» رسیده ام مواظب باش فردا روزی تو هم مارشال «فحش» نشوی». (مارشال فوش فرمانده پیروزمند ارتش فرانسه در جنگ بین الملل اول بود که بعالی ترین مدارج افتخار در فرانسه نائل شده بود) و در حقیقت عبدالله نایب با استفاده از تشابه کلمه «فوش» و «فحش» میخواست نشان دهد که جامعه حد اعلای بی مهری را در مورد این خدمتگزار صدیق و صمیمی خود بکار برده است. جالب آنکه بخاطر درگذشت عبدالله نایب، با شکوهترین تشییع جنازه ای که هرگز تا آن تاریخ نظیر آن دیده نشده بود برگزار شد.

با ذکر این مقدمه، چنین بنظر رسید که از خدمتگزاران شورای داوری و حل اختلاف تهران که در قید حیات هستند و بخدمات صادقانه خود ادامه میدهند ذکری بمیان آید تا نسل جوان ما بدانند که خدمتگزاران ما در آینده مورد احترام بوده و نامشان با بزرگی و افتخار برای همیشه در تاریخ خدمات اجتماعی ثبت خواهد شد.

در مورد خدمات آقای مسعود هارونیان رئیس شورای حل اختلاف در شماره قبل مطالبی ذکر شد و اینک درباره سایر اعضا، به اختصار مطالبی بنظرتان میرسد.

یکی از فعالترین اعضای شورای داوری و حل اختلاف، آقای جمشید بخرد از اعضای برجسته مجمع عمومی صندوق ملی بود. جلسات این مجمع غالباً با شرکت حدود سی تن از خدمتگزاران همه هفته روزهای چهارشنبه تشکیل میگردد و بعد از درگذشت شادروان عطاله یمطوب، آقای جمشید بخرد در سمت صدر جلسات مجمع عمومی این جلسات را با شایستگی اداره میکرد.

جمشید بخرد طی عضویت در شورای داوری و حل اختلاف از خود جدیت و صداقت بسیاری در حل و فصل اختلافات افراد اجتماع نشان داد و بسمت معاونت شورای داوری و حل اختلاف برگزیده شد. نامبرده در عین حال ریاست کمیته تحقیق و کاریابی صندوق ملی را نیز بعهده داشت و با همکاری خانم ملیحه کشفی، خانم نهاد و شادروان عطاله یمطوب و آقای نجات اله دردشتی در مورد وضع مالی افرادی که برای ازدواج و یا ایجاد و توسعه کار از صندوق ملی تقاضای کمک مالی داشتند تحقیق مینمودند و با نظر اعضا، کمیته کمکهای لازم به افراد مذکور پرداخت میشد.

خدمات آقای جمشید بخرد در مورد «جمع آوری وجوه» و شناساندن صندوق ملی و تشویق مردم بقبول عضویت صندوق ملی و پرداخت حق عضویت ماهیانه بسیار وسیع بود تا آنجا که به تنهایی بیش از پانصد خانواده را به عضویت در صندوق ملی در آورد. ایشان در فعالیت جشنها وابسته به کمیته روابط عمومی صندوق ملی شرکت مینمودند و با معاضدت باتوان، ملیحه کشفی و مهین الیاسیان و آقایان دکتر داود کاشانی (رئیس روابط عمومی صندوق ملی) الیاس اسفندی، سلیمان کهن و لقمان سخانی فعالیت چشم گیری در برگزاری جشنهای متعدد صندوق ملی داشتند.

آقای حقنظر فرح نیک یکی از مردان خود ساخته و خدمتگزاران صدیق و فروتن و بی ادعائی است که از سنین نو جوانی بار سنگین مسئولیت خانواده را با از دست دادن پدر بر عهده گرفت و خدمات اجتماعی خود را از شورای امور اجتماعی در کنار شادروان

جمشیدکشی و آقای الیاهو بروخیم شروع کرد و سپس به عضویت مجمع عمومی صندوق ملی انتخاب شد و سالیان طولانی رئیس کمیته جمع آوری وجوه در منطقه بازار بود که با همکاری آقای باروخ شاهری و سایر اعضا، کمیته موفق به جمع آوری عضویت بازاریان گردیدند و فعالیت درخشانی را ارائه دادند.

آقای فرح نیک سپس به عضویت شورای داوری و حل اختلاف انتخاب گردید و در جلسات بسیار طولانی و پر تلاطم رسیدگی به اختلافات مردم با حوصله و صبر و شکیبائی شرکت مینمود.

بعد از کوچ اجباری جامعه، حقنظر فرح نیک دامنه فعالیت خود را در اسرائیل و نیویورک و کالیفرنیا گسترش داد و هم اکنون با وجود کبر سن، از اعضا، برجسته هیئت امنا، و کمیته اجرائی و شورای حل اختلاف فدراسیون یهودیان ایرانی میباشد و با همکاری بانوان گیتی بروخیم، مهین الیاسیان و آقایان جناب راو داوید شوفط، الیاس اسفندی و دکتر فروزان پور و دکتر ابراهیمی صندوق اضطراری را اداره مینمایند.

آقای عبدالله زرگریان، موسس کنیسی «زرگریان» در بلوار کشاورز تهران از مردان صدیق و خدمتگزار جامعه است که تاکنون فرصت زیادی برای معرفی ایشان و همسر ارجمندشان بانو ملوک زرگریان تهیه کننده کتاب «نیایش زن یهودی» بدست نیامده. ایشان در مورد فعالیت های خود در صندوق ملی چنین مینویسند: «در اولین قدم شورای داوری و حل اختلاف که موضوع روز بود به سرپرستی آقای مسعود هارونیان و شرکت شادروانان، دکتر مرتضی معلم، عبدالله ناسی، ایوب الیهو، موسی نورافشان که بدرود زندگی گفتند و آقایان الیاس قدسیان، جمشید بخرد، حقنظر فرح نیک و حاخام حییم شوفط و اینجانب و چند نفر دیگر که نام ایشان فعلاً در نظرم نیست تشکیل و به رتق و فتق امور جامعه مشغول شدند.

مراجعه اشخاص به این شورا، با استقبال شدیدی روبرو شد که بواسطه کثرت مراجعین در جلسات تا ساعت دو بعد از نیمه شب مشغول رسیدگی بکار مردم بودیم و خدا را شکرکارها با موفقیت هم روبرو بود و اشخاص و خانواده های زیادی که حتی در بسیاری از موارد بدادگاه هم مراجعه کرده بودند و با ناکامی مواجه شده بودند بما مراجعه میکردند و کارشان بطور مسالمت آمیز و دوستانه حل میشد».

با این بیان ساده، عبدالله زرگریان تصویر بسیار جالبی از فعالیت شورای داوری و حل اختلاف بدست میدهد و شواهد و نمونه هائی از پرونده های رسیدگی شده را یادآور میشود که بخوبی اهمیت تشکیل چنین شورائی را روشن میسازد.

و اینک آنچه که در مقاله اول ذکر شده برای نمونه از فعالیت های آن شورا، گزارشی از یک پرونده که در نشریه صندوق ملی بسال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) بچاپ رسیده عیناً از نظر خوانندگان محترم میگذرد

دختر جوانی با تحصیلات عالی به ازدواج پزشکی در میآید و خانواده دختر انتخاب را بعد از خود او می گذارند. پس از گذشت مدتی، خانواده دختر پس از چندی متوجه می شوند که پزشک مزبور، برخلاف ادعای خود، از امکانات مالی کافی برخوردار نیست و بهمین دلیل پدر دختر که متمکن بوده، طبقه پائین منزل خود را برای مطب و یک طبقه دیگر آنرا برای محل سکونت در اختیار دختر و دامادش می گذارد.

پس از مدتی پزشک مزبور با همسرش بنای ناسازگاری میگذارد و در اثر تحقیقاتی که خانواده زن بعمل میآورند معلوم میشود که علت ناسازگاری و پرخاشگری و حتی کتک زدن دخترشان بوسیله همسرش، ناتوانی جنسی او بوده است. خانواده دختر متقبل هزینه معالجه دامادشان در خارج از کشور میشوند ولی معالجات موثر واقع نمی شود و در بازگشت رفتار مرد با همسرش چندین برابر بدتر میشود تا آنجا که خانواده زن به دادگستری شکایت میبرند و دعوا در محاکم دادگستری سالیان دراز بطول انجامیده و بهیچ نتیجه ای نمیرسد.

در این مرحله زن و خانواده اش به شورای داوری و حل اختلاف رجوع می کنند. شورا طی جلسات متعدد با تحقیق گسترده از نزدیکان طرفین و نیز تحقیقات از دیگر کسانی که به گونه ای از این اختلاف آگاهی داشته اند و بررسی و مقایسه شواهد و نیز گفتگوهای مفصل با خانواده های طرفین کلیه امکانات سازش را بررسی و به طرفین پیشنهاد می کنند، لیکن معلوم میگردد بهیچوجه امکان سازش وجود ندارد و از این رو رای نهائی برای جدائی صادر می شود و مرد، بدلیل وجهه و مقبولیت شورا و یکایک اعضای آن، به رای صادره تمکین مینماید.

در شماره های آینده بخش دوم تداوم کار شورای داوری و حل اختلاف از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

خدمات بیمه نهائی

تلفن ۲۱۳-۸۵۸-۵۸۰۰



NAHAI INSURANCE SERVICES

433 N. Camden Drive, Suite 810
Beverly Hills, CA 90210
TEL: (310) 858-5800
FACSIMILE: (310) 273-5981

متحدان بی اتحاد



بعنوان فرمانده جبهه مرکزی بمن دستور اکید داده شده بود تا از هر گونه اقدامی که امکان داشت اردن را به حمله به اسرائیل ترغیب کند احتراز نمایم. اما علیرغم این خواسته ما، بناگاه در روز پنجم ژوئن ۱۹۶۷ - در شرائطی که تقریباً کلیه نیروی هوائی اعراب توسط اسرائیل منهدم شده بود - سپاهیان اردن در راستای ساحل غربی و در اورشلیم، بروی ما آتش گشودند و تا ظهر آنروز، اردنی ها ساختمان فرمانداری اورشلیم را به تصرف خود در آوردند.

نبرد اورشلیم آغاز شده بود. من باید این نکته را تاکید کنم که چنانچه لشکر اردن بما حمله نکرده بود، ما واکنشی نشان نمیدادیم و اورشلیم تا به امروز تقسیم شده باقی مانده بود و مرز میانی شهر را همچنان نیروهای سازمان ملل حفاظت میکردند.

از این نبرد، سه لحظه سرنوشت ساز بیاد من مانده است. اول: روز ۵ ژوئن که جنگ با اردن آغاز

بیست شش سال پیش بود، اما انگار دیروز بود. رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر - مردی زیاده خواه با اعتمادی که بی تفاوتی جهانی باو ارزانی داشته بود - دهانه دریای سرخ را بست، نیروهای سازمان ملل را از شبه جزیره سینا بیرون راند و آماده جنگ با اسرائیل شد.

کشورهای عرب و همینطور ممالک مسلمان و جهان سوم و بلوک کمونیست (یعنی ۸۰ درصد ممالک جهان!) عمل او را تأیید کردند. هنگامی که مفسران نظامی جهان غرب وضع نظامی اسرائیل را در قبال کشورهای عرب سنجیدند، نتیجه گیری آنان خیلی ساده بود: اسرائیل محکوم به نابودی بود - نتیجه گیری که شاید در میان اسرائیلیان هم طرفداران کمی نداشت.

انتخاب دیگری برای دولت اسرائیل نبود مگر حمله به سپاهیان مصر که در امتداد مرز جنوبی اسرائیل پیاده شده و موضع گرفته بودند. اما اسرائیل مایل به حمله به اردن و سوریه نبود.

پافشاری زیاد نمودم چرا که میدانستم عامل زمان علیه ما در حرکت بود و بزودی با مداخله ممالک بزرگ، این فرصت طلائی از ما گرفته میشد.

سوم: روزی که با سپاهیانم پهای دیوار ندیه رسیدیم - روز ۷ ژوئن ۱۹۶۷.

امروز، بعد از ۲۶ سال، اورشلیم شهری زیبا و متحد است اما دور، خیلی دور از یک راه حل سیاسی برای مسئله خود.

من گاه از خود میپرسم، اگر نبرد اورشلیم صورت نگرفته بود، چه میشد؟ و پاسخ اینست که این نبرد صورت گرفت. جنگ شش روزه صلح با مصر را امکان پذیر ساخت و راه مذاکرات صلح را با دیگر ممالک عرب همسایه ما هموار کرد.

شد و من دریافتم که از وضع موجود باید بهره گرفته به ضد حمله اقدام نمایم. (واقعیت اینست که نبرد اسرائیل برای رهائی اورشلیم تنها یک ضد حمله بود).

دوم: روز ششم ژوئن، وقتی موشه دایان وزیر دفاع وقت و من بر بام کتابخانه ملی واقع بر روی تپه اسکوپوس ایستاده و بشهر خیره شده بودیم، و من بیاد آوردم که ۲۰۰۰ سال پیش تیتوس، جنرال رومی با مورخ یهودی جوزفوس فلاویوس در همین مکان ایستادند و به اورشلیم فتح نشده که در شرف سقوط بود نگرستند. اما در آن زمان آنان بشهری یهودی نشین مینگرستند و اکنون ما بشهری عرب نشین.

از ژنرال دایان پرسیدم: «کی بمن اجازه خواهید داد تا شهر قدیمی را تسخیر کنم؟» من در این باره

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق اف دربورلی هیلز

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تراز و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

دکتر لیدیا حکیمزاده

دندانپزشک

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه
درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت و کشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک
ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)
دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه های دندانپزشکی

به بهانه روز پدر

مردی؛ همیشه با ما



نوشته: ص. ابراهیمی

از اینکه از دست معلمشان کتک خورده اند و من به آنها نگاه میکردم، اما فکرم به پدر بود و کیسه ی کتایش. به آنها گوش میدادم اما صدای گام های مردانه ی پدرم را می شنیدم. انتظار بی انتها به نظر میآمد، اما مثل همه ی انتظارهای دیگر، بسر میرسید - در وا میشد و پدر با قد بلند و افراشته اش در دهانه ی در ظاهر میشد و این آغاز ماجرا بود. از جا می پریدم، بسوی پدر خیز میگرفتم. پدر کیسه را به زمین میگذاشت و بغلم میکرد و میبوسیدم و من زیر چشمی کیسه را می پائیدم. از این کیسه خیلی چیزها میتوانست بیرون بیاید. من با بی طاقتی می پرسیدم: «چی خریدید بابا؟» اما پدر که بقول امروزها وقت «حال کردنش» بود با بچه ی ته تغارش، بهیچوجه خیال نداشت که جواب مستقیم بدهد. میگفت:

- که میخائید بدونید تو کیسه چی چیس؟ خیلی چیزای عالی!

غروب که میشد، مادر از آشپزخانه به اطاق میآمد، لحاف کرسی را به کناری میزد و به آتش منقل زیر کرسی نگاه میکرد ببیند تا آخر شب کفاف میدهد یا نه. بعد چراغ نفتی را برمیداشت میبرد از پیت نفتی که روی ایوان بود پر میکرد و میآورد میگذاشت روی سینی مسی گردی که روی کرسی بود. کبریت میزد و چراغ را روشن میکرد. من و برادرهایم و مادر زیر کرسی می نشستیم و با هم گپ میزدیم - اما همه مان زیر چشمی، چشمان به در بود. چشم براه پدر بودیم.

توی ذهن کودکانه ام، پدرم را میدیدم که دارد از خیابان هاتف می پیچد توی کوچه ایکه به محله میرسید - محله ی ما، محله ی کودکی من، گتوی یهودی نشین ما یهودیان اصفهان - جوواره، جوواره، جهانباره پدر با قدم های بلندش میآمد با کیسه ای از کتان سفید که بروی دوشش می انداخت.

مادر از استخون دردش حرف میزد - برادرانم

- چی بابا چی، ترا خدا چی؟

- به جور چیزایه پیچ پیچی!

خیز میگردم بطرف کیسه که آترا باز کنم - پدر دستم را میگرفت.

- صبر کن، صبر کن، کیسه که باین مفتکی ها باز نمیشه!

میدانستم که باج باز شدن کیسه چند تا بوسه است. می پریدم دوباره بغلش و گونه اش را می بوسیدم. نگاهم میکرد و میگفت:

- همین؟ فقط به ماچ. اونم سمت راست - خب طرف چپ حسودیش میشد!

مشغول بوسیدن سمت چپ گونه اش بودم که با انگشت به پیشانی اش اشاره میکرد:

- او این بالام ماچ لازم دارد.

پیشانی تمام نشده، اشاره به زنخدان میکرد:

- نوتی چونه اس!

و آخر از هم به برآمدگی زیر گلویش:

- ناقلوسیم ماچ میخواد.

و با ماچ زیر گلو، در کیسه ی جادوئی باز میشد و پاکتی قهوه ای رنگ از آن بیرون میآمد که قاعدتاً توی آن شیرینی خشک بود یا قیسی و اگر شیرینی بود پدر حتماً این نیم بیتی را میخواند:

« شکر شکن شوند همه طوطیان هند.»

این روی تابلوی مغازه شیرینی فروشی شکرشکن که پدرم شیرینی از آنجا میخرید نوشته شده بود. از توی کیسه خیلی چیزهای دیگر هم در میآید: پرتقال، نارنگی، لیمو شیرین، گردو، عناب....

مادر شام را می کشید - روی کرسی و توی همان سینی روی کرسی. شام میخوردیم و به گزارش روزانه پدر گوش میدادیم - اول مادر می پرسید: «بازارا چیطور بود امروز» و می شنیدیم:

- ویا اومدس او هر چی بازارسا بردس. چه بازاری. آسور آگه از صبح تاظرفای عصر، یکی اومد در دکون بوگه: آقا این کریاسه گزی چند؟

غم چهره مادر را میگرفت. روزگاران سختی بود - زمان جنگ جهانی دوم بود و همه چیز معشوس اما انگاری - بعد از ده ها سال زندگی با پدرم - مادر از نحوه گفتار پدر حس کرده بود که فروشی در کار بوده. پس ادامه میداد: «گفتید تا طرفای عصر مشتری نبود، عصر چطور؟» و پدر جواب میداد:

- نه باروخ هشم عصریه، یه مشتری تو پستمون خورد بد

نمود، تلافیش در اومد! یه توپ کدری خرید، یه مشتم دبیت و خرت و پرت دیگه. آخرش هم چند قواره ابریشوم و ململ به زور بش فروختم - اما جون کند تا خرید او جون منم بالا آورد.

و مادر لبخندی از سر رضایت میزد.

پدر، ساعتی بیکاریش را در محل کارش بیهوده نگذرانده بود. به کسی کمکمی کرده بود، دعوانی را فیصله داده بود، مسئله کسی را حل کرده بود و شب، زیر کرسی نشسته بودیم و بیرون یا سرمای یخندان بود یا برف و باران می بارید و ناودانها صدا میکرد و پدر تعریف میکرد. البته قبل از تعریف، همیشه حرفش را با توصیه ای شروع میکرد:

- از من به شما وصیت - خودتونا آلوده کار مردم نکنید که پادون تا ابد میرد رو پوست خربوزه، پدر خدا بیامرزم بمن این وصیت را کرد و من بش گوش ندام - اما شما بمن گوش بدید.

و بعد تعریف میکرد:

- صبح علی الطلوع، هنوز در دکونا وا نکرده، سروکله یعقوب ملا مثیر پیدا شد. گریه و زاری و له لا و التماس که: حجی آقا، یا بداد من و زن و بچم برسید یا همین جا، جلو دکوندون، چاقو میزنم شیکم را پاره میکنم! ما را میگوی، مات و مبهوت که: چه کخی سرد رفتس میرزا یعقوب. حالا صبحیه اول صبح چه وقت شیکم سفره کرده - اونم شیکم خوددا؟ از بسا از دس نحما یائیر منشر - شوور خارش فالید - موخولیا کردم. آبنارخ و ره قلاج نفسش بیاد که چقدم حرف میزند - مگه ول میگرد.

ما گوش میدادیم. مادر می پرسید:

- اینا که جونشون برام در میومد - چشون شد یهو بهم پریدند؟

- پول خانوم، پول! ام الفساد. مایه همه دعوای دنیا. شیش سال آزرگار با هم شریک بودند - تا کاسی خب بود، با هم جون جونی بودند - حالا که کساد شد افتادند به جون هم و به خون هم تشنه شدند. هیچی - فرسادم ذنبال نحما - یه مشت با این حرف زد، یه مشت با اون و بعدشم دادم سرهم دیگه رو ماچ کردند رفت پی کارش.

نفوذ کلام غریبی داشت پدر و مهمتر آنکه مردم به او گوش میدادند.

و بعد بزرگتر شدیم و مرفه تر. از محله جوباره



بیرون آمدیم و از فیض رفتن بمدرسه یهودی محروم شدیم. بمدرسه غیر یهودی رفتیم و از همکلاسانمان کتک خوردیم و گریه کنان به خانه آمدیم - و پدر همیشه استوار بفریاد میرسید و مردانگی و مردی میآموخت:

ناشتانی میخوردیم و کیف به پشت آویخته راهی مدرسه میشدیم و پیش از آنکه از در خانه خارج شویم، به آخرین نصیحتش گوش میدادیم:
- زنده، بز!

و ما میزدیم و میخوردیم - می افتادیم و بلند می شدیم - تحقیر میشدیم و پس گردنی میخوردیم، اما سرسختانه گردنمان را افراشته ترنگه میداشتیم - چرا که مقاومت و پایمردی را از پدر آموخته بودیم - و نه فقط این، که مهربانی را نیز، حتی به آنها که دوستان نداشتند. بقالی در نزدیکی محل کار پدر من بود که به یهودی فروش نمیکرد. وقتی پدرم از این دنیا رفت، این بقال و دیگر مسلمانان همسایه اش، در مسجد محل برای پدر یهودی من مجلس ختم گرفتند. پدر میدانست چگونه دوستی و دوست داشتن بیآموزد.

صبح هنوز آفتاب نزده از خواب بلند میشد، روی ایوان میرفت و سماور را روشن میکرد و با صدای بلند که همه را از جا میپراند میخواند:
- آبی برخیز - آتیش بدل سماور انداز!
ما توی رختخوابهایمان از این دنده به آن دنده می غلطیدیم و غر میزدیم، اما پدر دست بردار نبود:
- آبی، تبلی آرد به چشمون تو خواب!
و اگر بروی خودمان نمیآوردیم، لحافها را از رویمان کنار میزد و باز میخواند:

دوستی دارم همشهری و هم محله ای خودم، گهگاه که فرصتی دست میدهد، با هم می نشینیم و از کودکیمان با هم حرف میزنیم و در گذشته هایمان سیر و سیاحتی می کنیم. دوست من که فرض کنیم اسمش پرویز است دختری دارد که در شانزده هفده سالگی به ضرب جنگ روانی با پدر و مادرش صاحب یک ماشین

- آخ بچم میرد مدرسه و میخواند درس فرانسه!
و بلندمان میکرد و میفرستادمان لب چاه. سطلی آب از چاه می کشید و ما دست و صورت می شستیم و

- آگه من و تو برای پشت یه درشگه جستن باید شلاق میخوریم. باروخ هشم - خدارا صد هزار بار شکر، اقلا این بچه ها این بدبختی ها را ندارند. نوش جونشون، بگذار کیف کنند.

پرویز پدري است که اگر خودش زندگی را با بدبختی های نامطوبوعی چون در اقلیت بودن و در گتو زندگی کردن تجربه کرده، ادامه زندگی را که بچه هایش هستند در رفاه می بیند و لذت می برد.

پدران ما بفا بردباری و مقاومت آموختند و ما دست آورد این آموزش را که رفاه و رهائی است به فرزندمان هدیه می کنیم.

پدران ما همیشه با ما هستند - چه آنها که رفته اند و چه آنها که هستند. آنها که هستند - که سایه شان بر سر فرزندان و خانواده شان همیشگی باشد - در زمان سختی یاری دهنده فرزندان شان هستند و اونها که رفته اند ... اونها هم هستند - دست کم میراثشان - و آنطور که ما یهودیان ایرانی میگوئیم - «زخوشان» با ماست و در سختی نهیب میزنند که: «مرد باش و مقاومت کن».

روز پدر مبارک!

نو از کمپانی بیرون کشیده شد. روز بعدش من پرویز را دیدم و به بهانه خرید این ماشین، ساعتها از گذشته هامان، در قیاس با حالای بچه هایمان گفتگو کردیم. پرویز میگفت:

- یادته زندگیای ما را؟ بالاترین کیف مون این بود که ببریم پشت یه درشکه و سواری مفتکی بگیریم. بعدم درشگه چیه - ازهمون جائی که نشسته بود، شلاقشا تو هوا می چرخوند و میزد پشت درشکه.

پرویز، که هنوز هم که هنوز است، داغ تسمه یکی از این شلاق ها را وسط پیشانی به یادگاری دارد، آهی می کشد و ادامه میدهد:

- شیون سر زندگیای مام بکنند. چقده حصبه و ممشه و سینه پهلو و سرخک و مخملک و زردی گرفتیم؟ به پرویز نگاه میکنم. نکند دارد به دخترش حسودی می کند؟ توی این فکر که انگاری پرویز فکر مرا میخواند و میگوید: -

- نمیدونی چقده این دخترچیم نقاما جون ما گذاشت تا این ماشینه را براش خریدیم - تو که غریبه نیسی، راسش وضع مالیم طوری نبود که بتونم ماشین نو بخرم - اما حالا که سوار ماشینه میشه و میرونه، کیف می کنم. و ادامه میدهد:

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن رو برو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

Biochemical Impedance Analysis

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تاکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

دکتر داریوش سامی



BANK HAPOALIM

**BANK HAPOALIM B.M.
PRIVATE BANKING**

بانک هپوعلیم

NO. 1 IN ISRAEL

بزرگترین بانک اسرائیل

TOP 100 WORLDWIDE

جزویکصد بانک بزرگ دنیا

We Welcome You to our **PRIVATE BANKING SERVICE** and invite You to come and talk to us regarding your banking needs.

مقدم شما را به بخش خدمات بانکی اختصاصی گرامی داشته از شما دعوت می کنیم
در مورد نیازهای بانکی خود با ما تماس بگیرید

*CD'S IN U.S. DOLLARS AND OTHER CURRENCIES حسابهای سپرده ، دولاری و سایر ارزها

*LINES OF CREDIT اعطای اعتبار

*INTERNATIONAL TRADE معاملات بین المللی

*SAVINGS AND INVESTMENTS PLANS طرح های پس انداز و سرمایه گذاری

PERSONAL*PROFESSIONAL*CONFIDENTIAL*STABLE

شخصی

حرفه ای

محرمانه

ثابت

MEMBER FDIC

**Call: Mr. David Zukerman 6222 Wilshire Blvd.
Los Angeles, Ca. 90048**

Tel: (213) 937-2322

Fax: (213) 964-7765

مهمترین مسئله جامعه یهودی در پایان قرن بیستم همانا بقای یهودیت است

بقای یهودیت

متن سخنرانی گیتی بروخیم در مهمانی نهار هداسا

از مهمترین مسائلی که برای یهودیان آمریکا مطرح است یعنی مسئله بقای یهودیت، از ۳۰ نفر نویسنده، ربای، شخصیت اجتماعی صاحب نظر، استاد دانشگاه، روسای دانشگاهها و غیره خواسته اند که نظریات خود را در این زمینه ابراز دارند که نظریات این ۳۰ فرد مشهور هم همراه مقاله آن سه نفر همه در یک شماره آمده است و خواندن آنرا بهمگی شما عزیزان توصیه میکنم. در سرزمینی که از ۶ میلیون یهودی آن، یک میلیون و صدویست هزار یهودی زاده در یک آمار گیری، خود را فاقد دین معرفی میکنند، در این ینگه دنیا که هر ساله ۲۰ هزار جوان یهودی به یهودیت پشت کرده و مذاهب و فرقه های عجیب و غریب را برمیگزینند ما سرگشتگان حقیقتاً نیاز به راهنمایی داریم. اگر تصور میکنید که این مسئله فقط به یهودیان آمریکائی مربوط است در اشتباهید. این اپیدمی در اجتماع ما هم متأسفانه در حال شیوع است ولی پدر و مادرهای بیچاره از ترس آبرو، هم خود مسئله و هم غم عظیمشان را مخفی میکنند. فدراسیون هر چندگاه با پدر و مادرهایی که گرفتار این مسئله هستند روبرو است.

آخرین آنها هفته پیش رجوع کرده بودند. فرزندشان، پسر ۳۰ ساله شان فریب یکی از فرقه های

ضمن عرض سلام خدمت یکایک خانمهای عزیز خوشحالم که یکبار دیگر توفیقی دست داد تا در جشن سازمان هداسا که برایم یکی از سازمانهای بسیار عزیز است سخنی با شما داشته باشم. فعالتهای بانوان این گروه خیریه حقیقتاً برای همه ما خانمها غرور آفرین و پر ارزش است چرا که تلاش آنها و حمایت مادی و معنوی شما عزیزان باعث شده چرخهای یکی از مجهزترین بیمارستانهای خاورمیانه علی رغم مخارج کمر شکن مرتباً در گردش باشند و میلیونها عرب و یهودی از امکانات درمان کاملاً مساوی برخوردار شوند. چند روزی در فکر بودم که این بار چه موضوعی را برای صحبت انتخاب کنم. از اینکه پشت تریبون دقایقی با پر حرفی هایم مزاحم شما شوم و حرفها از این گوش بیایند و از آن گوش روند چه نفعی عاید میشود؟ بهر حال در همین فکرها بودم که مجله بسیار نفیس و ارزنده هداسای آمریکا بدستم رسید و متوجه شدم که برای اولین بار مقاله بسیار طولانی در آن بچاپ رسیده در یازده صفحه تحت عنوان «روشهایی برای بقای یهودیت» با تیترا کوچک دیگری تحت عنوان «راهنمای سرگشتگان». این مقاله را سه شخصیت صاحب نام یهودی آمریکای شمالی که از اساتید صاحب نام در زمینه تعلیمات یهودی هستند برشته تحریر در آورده اند و ضمن تجزیه و تحلیل یکی

عجیب و غریب افراطی را خورده بود، فرقه ای که با شستشوی مغزی و به کنترل گرفتن همه فعل و انفعالات بدن یک جوان یعنی حتی غذا خوردن او از وی یک عروسک کوکی ساخته اند که به فرمانشان حاضر به همه کاری است. باور نمی کنید اگر بگویم که وزن این جوان فعلاً تا ۹۰ پوند یعنی حدود چهل و خورده ای کیلو کاهش یافته و حدس میزنند که یک ماهی بیشتر از عمرش باقی نباشد. متخصصینی هستند که میتوانند برنامه ریزی را که روی مغز این جوان شده بهم ریخته و احتمالاً او را دوباره به جامعه برگردانند. این عمل دشوار ۳۰ هزار دلار خرج دارد و خانواده چنین قدرت مالی را ندارند. اینها یکی و دو تا نیستند اگر من چهار نفرشان را اتفاقی شناخته ام مطمئن باشید تعدادشان بسیار بیش از اینها است، پس مسئله را سرسری نگیریم. اگر بخواهم کل مقاله و راه حلها را بررسی کنم تمام روز باید با شما باشم. ناچاراً اظهار نظر یکی از ۳۰ نفر صاحب نظر را مطرح کرده یکی از بیشتر راه حلها را هم که انجامش توسط ما خانمها براحتی ممکن است پیشنهاد میکنم به امید آنکه با پشتکار اجرایش کنیم. نویسندای که یهودی بسیار جوانی است چنین اظهار نظر میکند: «سر بقای یهودیت در پنج هزار سال گذشته زاده شدن در خانواده هائی بوده که با اعمال خود هر روزه کوشیده اند زندگی از طریق یهودی را به فرزندان خود بیاموزند. وظیفه مدارس تکمیل تعلیمات والدین بوده است. ولی متأسفانه در زمانه ما تعلیمات مدارس جایگزین تعلیمات والدین گشته چرا که والدین، خود فاقد معلومات و دانش مذهبی و یهودی هستند. در چنین دورانی فقط به تعلیم کودکان اکتفا، کردن بزرگترین خطای ما محسوب میشود. کودکان به مدارس یهودی میروند تا با قوانین مذهبی آشنا شوند بعد بخانه میایند تا شاهد شکسته شدن و نقض این قوانین توسط والدینشان باشند. تنها راه نجات این میراث با ارزش، تعلیم دادن به پدومادرها است. تعلیم خانواده ها باید جایگزین تعلیم فرزندان شود. پدومادرها باید همراه با فرزندان خود یا قبل از آنها تعلیم یهودی ببینند. اگر خانواده های یهودی به این صورت باز سازی شوند بقای ما تا پنج هزار سال دیگر هم محسوس خواهد بود».

نظر این خانم نویسنده صددرصد صحیح است. در مدرسه عبری به بچه میاموزند که شبات مقدس است، بچه در منزل شاهد است که والدینش کمترین ارزشی

برای این روز مقدس قائل نیستند. نه شمعی است و نه براخای شرابی. نه شام کاشری است و نه گرد هم آئی خانوادگی. و نمونه های بیشماری از این قبیل. پس بمرور گیج و عاصی شده پشت پا به یهودیت میزنند. در مدرسه با علاقمندی به او عبری میاموزند، در خانه شاهد است که نه پدر و نه مادر هیچکدام حتی الفبای این زبان را نمی دانند، در مغز کوچک خود چنین نتیجه گیری میکنند که اگر این موضوع دارای اهمیت بود والدینم هم این زبان را می آموختند. بهانه میاورید در سن بالا آموختن زبان مشکل است، ولی سر بچه ها را نمیتوان شیره مالید. او شاهد است که شما برای اینکه با کارگر مکزیکی خود محاوره راحتی داشته باشید در همین سن و سال زبان اسپانیولی را آموخته و با پشتکار دنبال کرده اید. خلاصه اینکه این مسئله نو جوانان و جوانان یعنی دور شدن آنها از یهودیت و بعد جذب مذاهب و فرقه های دیگر شدن را سرسری نگیریم. بدبختانه در این سرزمین این شتری است که در خانه همه ما خوابیده است. در این ینگه دنیا که دلار حکم خداوندگارش را دارد همه چیز جنبه مادی بخود میگیرد. هیچ چیز برای ارضای نیازهای معنوی و روحانی جواتها وجود ندارد. مذهب را سرسری میگیریم، از ادبیات روح پرور و فضای عرفانی مشرق زمین هم خبری نیست. روح جوان چنان دچار خلاء روحانی و معنوی میشود که شارلاتانهائی مثل آقای دیوید کوروش با شعارهای زیبا و فریبنده خود آنها را براحتی بسوی خود جذب میکنند. همانطور که در ابتدای سخن گفتم راه حلها بقدری زیاد است که فرصت برای تجزیه و تحلیل همه آنها نیست قصد دارم فقط به راه حل ابتدائی یا قدم اول که بهتر است آنرا پایه اقدامهای بعدی بنامیم اشاره کنم. و آن اینست که ما والدین و یاحتی پدر بزرگ مادر بزرگها هم تصمیم جدی به آموختن زبان عبری بگیریم. این اقدام اولیه دارای اهمیت بسزائی است. با این اقدام فرزندان یا نوه های ما احساس میکنند ما برای ایمان خود ارزش فراوان قائلیم. در نتیجه آنها هم ایمان خود را جدی تر تلقی میکنند. این درست نیست که در شادی و غم، در شب موعود و در کنیسا، در مجالس ختنه سوران یا خدای ناکرده عزاداری، ما زنها بخاطر وارد نبودن به خواندن زبان عبری بلاانقطاع پر حرفی کنیم و خود را چنین قانع کنیم که مردها میخوانند کافی است. غافل از اینکه بچه ها و نو جوانان ما را زیر ذره بین دارند و این بی

اعتنائی را بی اعتنائی به دین و ایمان میدانند. و در کمال خامی برداشتشان این خواهد بود که این مذهب بی ارزش است اگر نه این عزیزان ما با اینهمه بی تفاوتی این مراسم را برگزار نمی کردند.

نتیجتاً آنها هم به مذهب خود بی اعتنا شده و به جستجوی مذهبی میپردازند که همه پیروانش با عشق و اعتقاد شدید و عمیق دنباله روی آن باشند. خداوند به حضرت موسی امر کرد که هنگام عرضه فرامین الهی، ابتدا، زنها و سپس مردها را مورد خطاب قرار دهد زیرا زنها برای اجرای فرامین الهی آماده ترند. ربای دکتر مناخم برابری استاد دانشگاه پشوا در کتاب خود تحت عنوان زن یهودی مینویسد: «پیشوایان مذهبی پی برده اند که ایمان مذهبی زنان بیش از مردان است. طبیعت زن چنان است که گرایش شدیدی نسبت به مذهب در خود احساس میکند. این گرایش یک خاصیت غریزی نیست اما زن از این موهبت برخوردار است که این عشق را در خود ایجاد کرده، توسعه دهد. چرا که وقایع طبیعی زندگی یک زن از قبیل بچه دار شدن نیازمند ایمان مطلق به این نکته است که این وظایف از جانب خداوند برای او مقرر شده است».

اگر گفته این ربای صاحب نظر صحت دارد زمان آن فرا نرسیده که ما از این ایمان بهره برداری کرده با اقدامهای صحیح این عشق و ایمان را بر فرزندان و نوه هایمان سرایت دهیم؟ می دانم که دردل میگوئید، اگر این وظیفه بعهده ما بود پیشوایان مذهبی زنان را از اجرای بعضی وظایف مذهبی معاف نمی کردند. میلتون استاینبرگ نویسنده مشهور یهودی عقیده دارد که یهودیت نقش زن را بعنوان مادر و همسر آنقدر با ارزش میدانسته که نمی خواسته با متعهد کردن او به اجرای کلیه وظایف مذهبی مانعی بر سر راه اجرای نقش مادری یا همسری زن ایجاد کند.

اما همانطور که در یکی از مقاله های گذشته ام نوشته ام زن یهودی قرون قبل آنقدر گرفتار بوده که فرصت کافی برای انجام وظایف مذهبی نداشت. ما زنهای امروزی با داشتن جاروی برقی، ماشین ظرفشویی و لباسشویی، غذاهای کم و بیش آماده چنین بهانه هائی نداریم و درست نیست حداقل در کنیسا قادر به دنبال کردن و خواندن دعاهای جماعتی باشیم. آیا صحیح است پس از فوت والدینمان که امیدوارم هرگز بی موقع نباشد قادر به قدیس گفتن باشیم که هم آرامشی باشد

برای روان آن عزیز از دست رفته و هم تسکینی برای قلبهای خودمان؟ آیا فرزندان یا نوه های ما در چنین مواقعی متعجب نمیشوند که چرا ما فقط حکم تماشاچی یا شنونده را داریم؟ آیا این وضع را بی اعتنائی ما به دین و مذهب حساب میکنند؟ بهیچ وجه ادعا ندارم که آموزش زبان عبری تنها راه حل بقای یهودیت در این سرزمین است ولی مسلماً یکی از قدم های مهم محسوب میشود. کسی که بتواند دعاها را بخواند بتدریج خود را به مذهب نزدیکتر احساس کرده، ارزش بیشتری برای سنتها و فرائض قائل میشود و فقط نقش یک تماشاچی بی تفاوت را بازی نمیکند. زمانی برای خود من این کاری بسیار دشوار بنظر می آمد ولی بالاخره به تشویق همسر شروع به یاد گرفتن عبری کردم. فرا گرفتن این الفبا بقدری راحت است که شما در منزل و با یک خود آموز عبری هم میتوانید این کار را انجام دهید زیرا الفبای عبری الفبای منفصل است نه متصل.

سه سال پیش یعنی سال ۵۷۵۰ صدمین سال تجدید حیات زبان عبری بود و بهمین جهت این سال را سال «زبان عبری نامیدند» و سازمانهای مختلف یهودی از اعضا، خود در سراسر جهان خواستند که یکدیگر را به فراگیری این زبان تشویق کنند. بیائید با دوستانمان دوره هائی برای فراگیری زبان عبری ترتیب دهیم. امیدوارم زبان قاصر من توانسته باشد اهمیت این قدم را بر شما روشن سازد و سال دیگر در برنامه بعدی نهار هداسا این رضایت خاطر را داشته باشم که یگوئید بعد از سخنرانی تو به کلاس عبری رفته و حالا عبری را براحتی می خوانم. فرزندانمان را که تشکیل خانواده داده اند تشویق کنید به فراگیری این زبان بپردازند تا در برنامه های مذهبی شرکت مستقیم کنند. بخاطر فرزندان و نوه هایمان هم شده از همین فردا این قدم مهم را بردارید. مطمئن باشید با فراگیری این زبان فرائض مذهبی را با علاقمندی بیشتری اجراء خواهید کرد و این قدمی مهم در حفظ بقای یهودیت خواهد بود. همانطور که از قول نویسنده جوان در اول گفتار ذکر کردم برای بقای یهودیت باید خانواده ها آموزش یهودی ببینند و نه فقط فرزندان.

بیائید این راهنمایی با ارزش را بکار بندیم به امید آنکه حتی یک نوجوان یهودی هم به مذهب آباء و اجدادش که اشاعه دهنده یکتاپرستی در عالم بوده است، پشت نکند.

Ardie Bath Collection

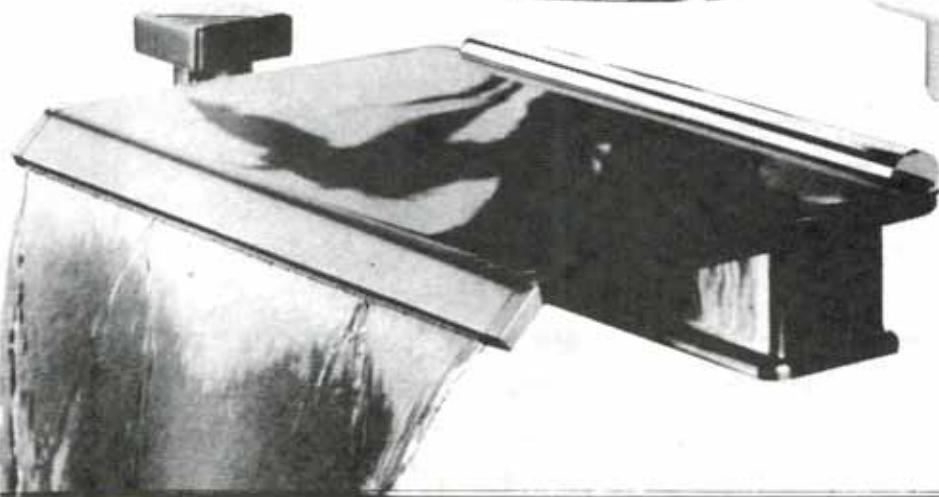


زیباترین
لوازم تزئینی:
حمام، آشپزخانه،
آینه، دستشویی، شیرهای تزئینی،
وان، جاکوزی و قفل های زینتی
با
قیمت عمده فروشی



Ardie Bath Collection

(310) 659-8540
8665 WILSHIRE BLVD.



چگونه می توان مادر شوهری محبوب بود



ترجمه: دکتر باروخ بروخیم

مورد مسخره و استهزاء، این و آن قرار خواهم گرفت
افکار مرا مدتی بخود مشغول ساخت. تصاویر
تلویزیونی لطیفه های رادیویی و شوخیهای جوانان با
یکدیگر به مغز من حمله نمودند. با خود گفتم که
«بامید خداوند من سعی خواهم کرد که از اینگونه
روابط ناسالم و نامطبوع با عروسم که خوشبختی فرزندم
وابسته باو است نداشته باشم و این دختر جوانی که
وارد زندگی ما شده است را از صمیم قلب دوست
خواهم داشت.»

اکنون نه سال از این ماجرا گذشته. عروس من
می تواند در مورد اشتباهاتی که من در این مدت
مرتکب شده بودم شما را مطلع سازد و من هم می توانم
چیزهایی را که از این زندگی مشترک با عروسم یاد
گرفته ام با شما در میان بگذارم. آموزنده ترین
راهنمای موثر و مفیدی که در این باره بدست آوردم، از
طریق مطالعه کتاب «روت» بود که در کنار تورات

نه سال قبل در یک صبح ماه دسامبر از خواب
خوش شب با خوشی و خشنودی زانداوصفی قبل از
وقت همیشگی برخاستم. هنگام شب برف سبکی وضع
شهر را بالکل تغییر داده بود و همه جا را ورقه نازکی
از برف پوشانده شده بود. هنگامیکه آفتاب اشعه
تابناک خود را بر روی زمین تاباند آنچه به ذهن میرسید
این بود که چنین روزی برای برگزاری جشن عروسی
بسیار پسندیده است. بله آن روز، روز برگزاری مراسم
ازدواج پسر من بود که مدتها در انتظار فرا رسیدن آن پسر
برده بودم.

در حین خوشحالی بسیار برای عروسی پسر من، نکته
ای افکار مرا بخود جلب می نمود و آن اینکه «تا چند
ساعت دیگر من مادرشوهر خواهم شد.» بدون شک
بیشتر شما با لطیفه هایی که در مورد مادر شوهر نقل
مجالس و محافل و اسباب شوخی افراد قرار میگیرد با
اطلاع می باشید. طبعاً این نگرانی که من هم بزودی

باشد. چه قول و قرار و عشق و محبتی است که این دو فرد را بیگدیگر وابسته است؟

این حکایت از آنجا شروع می شود و مربوط به خانواده ایست از بیت اللحم بنام «الی ملخ» و «نثومی» که با دو پسرشان که از ناحیه یهودیه بعلت قحطی به ناحیه ای موسوم به «موآب» مهاجرت می نمایند. با وجود اینکه اهالی «موآب» بعلت وابستگی آنان با «لوط» دوداور به یهودیت وابستگی داشتند، معینا موآبی ها از لحاظ مذهب و رسوم و آداب دارای مذهب و طریقتی خاص خود بودند و به یهودیت گرایش نداشتند.

موآبیها بت پرست بودند و به پرستش بتی بنام «حموش» می پرداختند. در مذهب آنان قربانی کردن اطفال برای بت مورد پرستشان مجاز بود. در جریان ده سال اقامت خود در ناحیه «موآب» پسران این خانواده با دو دختر موآبی پیوند ازدواج بستند. پس از سالها که الی ملخ پدر خانواده و فرزندانش در میگذرند، و «نثومی» مادر شوهر با دو عروس خود ناگزیر از آن می شود که در میان بت پرستان بزنگی خود ادامه دهد.

نثومی بالاخره تصمیم میگیرد به بت الحم برگردد و هر چند در آنجا ناگزیر از آن میشد که به یک زندگی تنها و بدون معاشر تن در دهد معینا به عروسان خود خود توصیه نمود که همچنان در همان محل سکونت خود در «موآب» نزد خویشان خود بمانند، چرا که نثومی برای همسران فرزندش «روت» و «اورپا» یک زندگی قرین با موفقیت و شادمانی را آرزو میکرد و حتی در صورت تمایل به انتخاب شوهر جدیدی آنانرا مختار ساخته بود. او معتقد بدان بود که این زنان در صورتیکه در موطن خود و در میان افراد خانواده خود بسر برند خوشنودتر بوده و زندگی



سالهای متمادی مورد بحث و گفتگو بوده است. در این کتاب، این دو جمله بخصوص فوق العاده مورد توجه من قرار گرفت که عروس دربارہ مادر شوهرش گفته بود: «به من اصرار موز و مرا تشویق مکن که تو را ترک نمایم یا آنکه به تو پشت نمایم. بھر کجا که تو بروی من بدنبالت می آیم و هر کجا بایستی من هم می ایستم. دوستان و معاشرین تو دوستان و معاشران من خواهند بود و خدای تو خدای من خواهد بود و آنجا که تو از این جهان رخت بر بندی من هم رخت بر خواهم بست و آنجا که ترا دفن نمایند مرا هم دفن خواهند نمود. امیدوارم که خداوند بمن یاری دهد که در جوار تو زندگی کنم و هیچ چیز جز مرگ نتواند مرا از تو جدا سازد. (کتاب روت، سفر اول آیات ۱۶ و ۱۷). این گفته های یک عروس به مادر شوهرش می

پرداخته بود و در صدد سرزنش و ایرادگیری از وی برآمده بود هیچگاه روت حاضر باین فداکاری نمیشد و جوانی خود را با گذراندن با مادر شوهر خود فدا نمیکرد.

پس از این جریان روت بدنبال کار در خارج از خانه اقدام نمود تا بزندگی خود و مادر شوهرش سامانی بدهد، ولی نثومی هم وظیفه انسانی خود را فراموش نکرد و نادیده نگرفت و در صدد شوهر دادن روت برآمد تا بالاخره روت بازدواج مجدد تن در داد در حالیکه پسر خود را به نثومی سپرد تا او با نوه خود زندگی نماید و تنها نباشد. عشق و محبت نثومی به روت نتایج سودبخش و شایسته تری بیار آورد و روت با وی چنان رفتار نمود و وظیفه انسانی را بجای آورد که از تصور نثومی خارج بود. عشق و محبت بدون قید و شرط احترام فوق العاده و دوستی بی شائبه پاداشی بود که روت نثار نثومی نمود.

آسانتری خواهند داشت.
عشق نثومی به دو عروسش و رفتار عاقلانه و منطقی وی و پذیرفتن واقعیات و احترام گذاشتن به آزادی افراد در انتخاب روش زندگی که بدان تمایل دارند چنان در اورپا و روت اثر گذاشت که با وجود آنکه آنان بخاطر نثومی مایل بودند که با وی به بیت اللحم برگردند معهذاً اصرار نثومی برای باقی ماندن آنان در موآب و گذراندن زندگی خود با افراد خانواده، احترام مخصوصی نسبت به مادر شوهرشان در آنها بوجود آورد. گر چه «اورپا» با کمال نا رضایتی و ناخرسندی این خواسته مادرشوهر خود را پذیرفت، ولی «روت» بعلت عشق و دوستی فوق العاده ای که بین وی و نثومی بوجود آمده بود پیشنهاد نثومی را نپذیرفت و با نثومی به بیت اللحم برگشت و همچنان به زندگی با مادرشوهر خود ادامه داد. اگر نثومی مادر شوهری حسود بود که همواره به مخالفت با خواسته های روت

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

14937 VENTURA BLVD.
SUITE 206
SHERMAN OAKS, CA 91403

(818) 906-3666
(310) 470-6938
FAX: (818) 783-4312

مأمور مالیاتی ... مأمور مالیاتی

شاید آن روزها ما ده سالمان هم نبود ولی هر وقت کلماتی نامأنوس و غریبه مثل مأمور مالیاتی و اختطاریه و احضاریه و اجرائیه بگوشمان میخورد با اینکه درست معنی آنها را نمی فهمیدیم دلمان تو میریخت و متوحش میشدیم چون میدیدیم وقتی پدران و عموها و کاسب کارهای چهارراه حسن آباد و خیابان امیریه و چراغ برق و ناصر خسرو این کلمات را بر زبان میراندند ترس و وحشت و نگرانی در چهره شان خوانده میشود گوئی فاجعه ای عظیم و خانمان برانداز در شرف وقوع است.

- مأمور مالیاتی آمده ... مأمور مالیاتی اینجا بود ... اختطاریه آورده اند ... خدا نابودشان کند. اختطاریه ۱۲۰ هزار تومنی فرستاده اند. یا خدای بر حق ما داریم از دست میریم ... خدا روزشان را سیاه کنه ... خدا بزمین گرمشون بزنه ...

در این مواقع شادی و بگو بخند از منزل و مغازه و حجره و دکان ریخت بر می بست و پدران و عموها عزا می گرفتند و غرق فکر و خیال میشدند. خوراک از گلویشان پائین نمی رفت و خیلی صبح ها وقتی از خواب بلند میشدند چشمانشان از بیخوابی سرخ شده بود و زبانشان بار داشت و گاه بدون ناشتایی خوردن و بدون خداحافظی میرفتند سرکارشان و دلشان مثل سیر و سرکه میجوشید.

آن روزها نان در آوردن آسان نبود و خرده فروشان و بنکداران و بزازان کم سرمایه و عیال وار که سرتاپای موجودی دکانشان به دو سه هزار تومان هم نمیرسید در زحمت بودند و امورشان بسختی میگذشت. وقتی هم هر بهار اختطاریه های مالیاتی پنجاه هزار تومانی و صد هزار تومانی برایشان صادر میشد خودشان را پاک می باختند و بدبختی و ترس و لرز و التهاب و عجز و التماس و چکنم چکنم شروع میشد.

آنها میدانستند اگر جلو کار را نگیرند و خر مأمور و اعضای کمیسیون را نعل نکنند روزگارشان مثل



خیلی از همکاران سیاه خواهد شد. اخطاریه به احضاریه و احضاریه به اجرائیه و حراج هستی آنها منتهی خواهد گشت.

از طرف دیگر هم مالیات بده و هم مالیات بگیر از روی تجربه میدانستند صدور یک اخطاریه مالیاتی صد هزار تومانی برای یک کاسب مسلول که سر تا پایش چندر غاز نمی ارزید یک جوک دردناک است ولی آخر دولت هم خرج دارد و اعضای کمیسیون و مأمور مالیاتی هم باید نان بخورند و چندر غاز حقوق کارمندی دردشان را دوا نمیکند. پس میبایستی ترتیبی داده شود که نه سیخ بسوزد نه کباب و روی این حساب اغلب با قدری حسن نیت (!) و همکاری (!) اقلاً دو صفر از چهار صفر (رقم مالیاتی صد هزار تومانی) را میشد ازاله و سر به نیست کرد و همه را راضی نگاه داشت.

معهداً دریافت یک اخطاریه ۱۲۰ هزار تومانی (هر قدر هم مولای درز آن میرفت و هر قدر هم قلابی و قابل چانه زدن و تخفیف بود) رعب و وحشت ایجاد میکرد و مالیات بده و اهل بیت او هول میخوردند و عزادار میشدند و محیط منزل و محل کار را غبار غم فرا میگرفت و کسی دست و دلش پی کار نمیرفت.

* * *

معمولاً چند روز قبل از رفتن به وزارت دارائی (یا اداره مالیه) و ملاقات با مأمور مالیاتی مقدمات این برخورد حیاتی با دقت فراهم میشد و فرد «مالیات بده» و زهره ترک شده مثل یک هنرپیشه ای که خودش را برای بازی کردن رلی در تئاتر آماده کند دست بکار میشد. او چند روزی صورت خودش را نمیشراشید و پیراهنی کهنه و کت و شلوار وصله داری را هم که برای این قبیل مواقع کنار گذاشته بود میپوشید و حتی گاهی در جلو آینه تمرین بغض کردن و اشک ریختن را میکرد و حقیقتاً قیافه رقت انگیزی بخودش میگرفت و ما نیم وجبی ها هم از این کارشان سر در نمی آوردیم. عجیب اینکه در روز موعود (و ملاقات با مأمور مالیاتی) اشک و بغض آنها اغلب حقیقی بود و نه ساختگی و احتیاج به تمرین نداشت.

آنها دست بسینه و وحشت زده در صندلی اطاق بازرسی بحال خضوع و خشوع در آمده بخود می پیچیدند و خودشان را حتی المقدور کوچک کرده با لحنی التماس آمیز میکوشیدند او را سر رحم بیاورند چون میدانستند هستی آنها و ممر معاش آنها و نان زن و

فرزندانشان در خطر است و اگر قافیه را باخته دست خالی برگردند و مأمور مالیاتی را بسر خشم بیاورند روزگارشان سیاه است و بخاک سیاه خواهند نشست.

بازرس چند دقیقه ای با اوراق روی میز خودش ور میرفت و بعد از روی آکراه نگاهی به اخطاریه ۱۲۰ هزار تومانی می انداخت و با لحنی طعنه آمیز میگفت: - شما لاله زاری ها که ناتان توی روغن است و کارتان چاپیدن زنها و دخترهای ماست. دیگه چتونه؟ مرگ میخواهید بروید گیلان.

- قربان بهمه مقدسات خلاف خدمتتان عرض کرده اند. من هفت سر نون خور دارم ... بخدائی خدا قوه ام نمیرسه. فروش من روزی ۲۰ الی ۳۰ تومن هم نیست چطور میتونم ۱۲۰ هزار تومن مالیات بدم؟ رحم کنید. - قسطی بده ... قسطی

- آقا همه سرمایه من به ۵ هزار تومن هم نمیرسه. آخه از کجا بیارم؟

- دولت هم خرج داره ... دولت در آمد میخاد. اینقدر گدا بازی در نیار خودم چندین بار از جلو مغازه ات رد شده ام. مشتری دو پشته وایستاده پارچه متری یک تومن را سه تومن بدختر من فروختی دکمه دونه ای یک تومن! شما خون مردم را دارین شیشه میکنین.

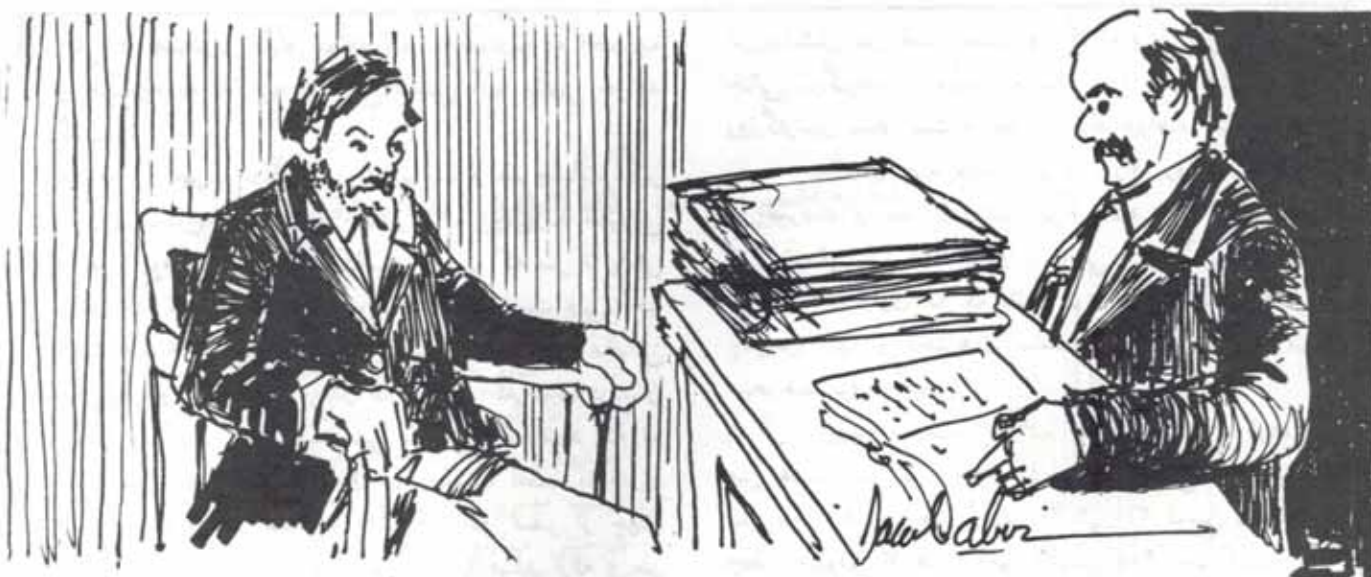
- جناب سرکار من یک متر چیت میفروشم ۵ شاهی بیشتر استفاده نداره. منو از نون خوردن نیندازین. کنیز شما، عیال این کمترین هم رماتیس داره هر چی در میارم پول دوا و دکتر میدم یک بزرگواری در حق ما بکنید. خداوند عزت و حرمت و عمر طولانی به شما و متعلقان شما بدهد.

- ننه من غریبم و بازی را بزارکنار. من امثال شماها را خوب می شناسم اینقدر اشک تمساح نریز بجائی نمیرسه. - قربان یک علاقبندی که دو تا قرقره و چهار تا دکمه و یک بسته سوزن را یک تومن میفروشه اونم نیسه چطور میتونه کمر ۱۲۰ هزار تومن مالیاتو بشکنه....؟ آخه رحم و مروت هم خوب چیزیه ... خدا را خوش نیاید.

- مواظب باش مواظب باش و حرف دهنتو بفهم

چون داری یواش یواش به دولت و مأمور دولت توهین میکنی و منو عصبانی کردی.

- منو ببخشید.... منو ببخشید.... هر چه بفرمائید اطاعت میکنم. فقط نگذارید من بی پا بشم. هفت سر نون خور دارم و یکم زن غلیل... - آقا بهمه مقدسات بسر خودتان قوه ام نمیرسه. سه ماه اجاره من عقب افتاده.



و هم خطر اجرائیه (اقلاً برای آن سال) مرتفع خواهد شد. کاسب (اغلب خیس عرق) از جا بلند میشد و با خضوع و خشوع دست مأمور مالیاتی را که میکوشید خودش را عقب بکشد میبوسید و گاه چند قطره اشک حقیقی هم به روی آستین مأمور دولت میچکید و حال رقت و دلسوزی در او ایجاد میکرد.

— جناب آقا امیدوارم بحق که همه خوبی بهتون بده ... خدا شما و عزیزان شما را در پناه خودش بگیره و پاینده تون بداره. شما نمیدونید امروز چه ثوابی کردید. از ثواب یک سفر مکه بالاتره بلکه ما هم زیر سایه شما یک لقمه نونی بدست بیاریم و دعا بچون شما بکنیم ... خواهشاً به خانم و اهل بیت بفرمائید مغازه مال خودشان است و قدمتان همیشه روی چشم ماست.

مأمور مالیاتی با بی حوصلگی ساختگی حرف او را قطع میکرد و سرش داد میزد.

— میگم برو دیگه ... سر منو که بردی. اینقدر وراجی نکن ارباب رجوع پشت در وایسادن. گفتم که فردا شب میام ببینم حرف حسابت چیه ... دیگه از جون من چی میخای؟

— التماس دعا ... التماس دعا...

کاسب مالیات بده تعظیمی کرده پس پسکی از اطاق بازرسی بیرون میرفت. او رل دردناک و تحقیر آمیز سالیانه خودش را بخوبی بازی کرده بود و امیدوار بود که تیر بهدف خورده است و مأمور مالیاتی بکمک وردست خودش در کمیسیون از او دفاع خواهد کرد.

هر ساله در فصل بهار، در فصل دریافت اخطاریه های مالیاتی صحنه بالا یا مشابه آن (با بازیکنان مختلف)

— یعنی میگی من چکار کنم؟ (بازرس دارد دم نرم نشان میدهد).

— خدا همه مرادهای دلتون را بدهد. میدونم براتون سخته. خودتون تشریف بیارید مغازه این بنده کمترین و وضع کار و کاسبی مرا از نزدیک ببینید ... (مالیات بده دارد تلویحاً و با احتیاط مأمور مالیاتی را دعوت میکند).

— نمیتونم ... نمیتونم ... وقت ندارم.

— یک بزرگواری درحق بنده بکنید. میدونم خیلی کار سرتون ریخته ولی من منتظرتون هستم. هر ساعتی بفرمائید بنده حاضریم. من تا ساعت ۹ شب مغازه هستم. واله دخل بخرج نمیرسه. این روزها نون در آوردن «سوزن چاه کنی» شده. خودتون دستتون توی خرجه میدونید من چی میگم.

— امروز منو حسابی خسته و فرسوده کردی. سرم دنیگ شده برو من فردا شب یک سری میزنم ببینم حرف حسابت چیه (یعنی مدارک (!) لازمه را فراهم کن).

— خدا عمرتون بده. خدا مأمورین دلسوزی مثل شما را نگاه داره. بعد از ساعت ۸ یا موقع بستن مغازه تشریف بیارین که سرم خلوت باشه و مشتری های مزاحم نباشن تا حرف بزینم (یعنی گوشه دستم است و «پشت سبز» حاضر خواهد بود).

این چند جمله پر معنی و چند پهلو و وعدو وعید، رمزی بود بین مأمور مالیاتی و کاسب «مالیات بده» و هر دو بخوبی میدانستند از هم چه میخواهند و درعالم خودشان میدانستند که طرفین در این بده بستان بوعده خودشان وفا خواهند کرد: هم سیل چرب خواهد شد هم چند تا از صفرهای رقم صد و بیست هزار تومانی رنگ عدم بخود خواهد گرفت و هم آنها از آسیا خواهد افتاد

هزاران بار تکرار میشد. از عروسک فروش خیابان ناصریه گرفته تا بزاز سرای مشیر خلوت و سقط فروش خیابان مولوی و خرازی فروش خیابان امیریه و دارو فروش چهار راه عزیزخان و لوازم التحریر فروش خیابان ژاله. همه از روی ناچاری این رل دردناک و خفت آور (ولی اغلب نتیجه بخش) را بازی میکردند و التماس میکردند و بگریه می افتادند و وعده ملاقاتی محرمانه میگذاشتند و بده بستان شروع میشد.

مأمور مالیاتی و مالیات بده (اخطاریه صادر کن و احضاریه دریافت کن) همه کم و بیش وظیفه خودشان را میدانستند و بخوبی از عهده ایفای رل خودشان بر می آمدند. آنها میدانستند که سنگ بزرگ علامت نزدن است و باید مصالحه و مباحثات کرد باید بده بستان کرد و یک سهمی هم بدولت داد.

بازرس و کاسب و عضو کمیسیون همه زن و بچه داشتند و همه میبایستی نان بخورند همه هشتشان گرو نه شان بود. همه قربانی سیستم بودند و میدانستند.

ترس از اجرائیه و از هستی ساقط شدن مثل خنجر نامرئی و زهرآلود در بالای سر مغازه دار و کاسب کار در نوسان بود و او با میل و رغبت «پاکت» محتوی مدارک «بشت سبز» را فراهم میکرد و بازرس هم محرمانه وصول آنها به اعضای کمیسیون راپورت میداد (یا گنااهش گردن باشد خودش همه را خودش بالا میکشید) و بعد مفاصا حساب ۱۲۰۰ تومانی جای اخطاریه ۱۲۰ هزار تومانی را میگرفت و طرفین دعوا میرفتند پی کار خودشان تا سال بعد، تا بهار بعد، تا رسیدن اخطاریه های صد هزار تومانی بعد و به دست و پا افتادن های بعد....

فعلاً دم غنیمت بود و یک متارکه یکساله بین مالیات بده و مالیات بگیر برقرار شده بود فعلاً آنها از آسیا افتاده بود و دولت دست از سر کچل او بر داشته بود. تا سال بعد که بزاز در حال ورشکستگی در خیابان منوچهری اخطاریه ای کلان برایش برسد تا سال بعد که مأمور مالیاتی، مغازه یک جوراب نایلن فروش تنگ نفس دار در خیابان شاه آباد را ورندهز کند و سری تکان دهد و برود گزارش خود را بدهد و آشی برای آن فلک زده پیزد که یک وجب روغن روی آن باشد ...

تا باز کاسبان زهره ترک شده به دیدن مأمورین مالیاتی بروند و سیل چرب کردن و داد و ستد و بده

بستان از سر گرفته شود.... تا شب بعدش وقتی مغازه خلوت بود، از دور از چشم اغیار بیاید و پاکت محتوی اسناد (۱) را تحویل گرفته در کمیسیون بنفع او رأی بدهد و منافع خود و دولت را حفظ کند و همه بنوائی برسند. در این میانه هم عیال مأمورمالیاتی تعارف «شاه عبدالعظیمی» کاسب را بشوهرش جدی گرفته و مغازه را مال خودش می پنداشت و مرتب می آمد و یک مشت جنسی از جوراب نایلن گرفته تا توری و روبان و پارچه و کاموا برمیداشت و میگفت حسابش با آقااست... حسابش با آقااست!

ولی این ماجرای دردناک کلنجار رفتن کاسب ضعیف و مأمور مالیاتی و این تاتر شوم و غم انگیز بین مالیات بده و مالیات بگیر همیشه با «مصالحه» و خر کریم را نعل کردن پایان نمی یافت و گاه مأمور مالیاتی و اعضای کمیسیون برای چشم زهره گرفتن از باقی کاسب کارها عقب قربانی میگشتند و با امودی بدبخت چپ افتاده عجز و التماس او را نادیده گرفته و اجرائیه صادر میکردند و کاسب بدبخت از هستی ساقط میشد و حتی اثاثیه منزل محقر او هم از دیگ و ابرق گرفته تا لحاف و گلیم مصادره میشد و خود او هم گاه از زندان سر در می آورد.

این بود که وقتی یکی از مغازه داران از کمیسیون مالیاتی برمینگشت همسایه ها و همکاران او دورش را گرفته میبردند:

– یعقوب.... یعقوبک... شیری یا روباه؟ (یعنی دست پر برگشته ای یا چوب توی آستین چپانده اند؟)

سرانجام وقتی غائله اخطاریه ۱۲۰ هزار تومانی با ارائه مدارک لازمه فیصله می یافت، کاسب کاری که هفته ها از خواب و خوراک افتاده بود نفس راحتی میکشید و بار سنگینی از دوشش برداشته میشد. وقتی هم رأی کمیسیون و مفاصا حساب را میگرفت و با جان کندن و قرض و قوله آنها می پرداخت شب بطری عرق دو آتسه را از دولابچه بیرون می آورد و جام نقره ای روی یخ را پر میکرد. بعد جرعه جرعه آنها با لذت مینوشید و ماهی دودی و مرزه و ترخون مزه آن میکرد و برای اولین بار بعد از مدتی بروی زن و فرزند خود لیخنه میزد و گاهی هم آهنگ های قدیمی را میخواند و بعد زیر لب زمزمه میکرد:

– خدایا بازم شکر بازم شکر.....

گروه خدماتی شری جلیلوند

*Social Services Specialist
Sherry Jalilvand*



با ۲۳ سال سابقه و اجازه رسمی از دولت آمریکا به عنوان:

متخصص کمک های اجتماعی

مورد توجه ۶۵ ساله ها و دیگران

اگر بیش از ۶۵ سال دارید، شما و همسرتان واجد شرایط جهت گرفتن حقوق نقدی و کارت بیمه از دولت آمریکا می باشید. همچنین اگر فرزند زیر ۲۱ سال دارید یا یک بیماری دائمی شما را از کار کردن باز میدارد میتواند از این مزایا استفاده کنید.

TEL: (818) 501 - 0444

Fax: (818-501-0452)

در جستجوی مادر

نوشته شبنم که برای روز مادر نوشته شده بود، دیر بدست ما رسید - اما با نگاهی به محتوای لطیف، مهربانانه و بی گمان «مادرانه»ی این نوشته در میابیم که براستی همه روزهای خدا روز مادر است. همه روزها بهمه مادران مبارک باد.



Shahla Alavi

اگر غمی داری که بخواهی با من در میان بگذاری، خود به سخن خواهی آمد. بهمین خاطر در جواب اولین جمله ات که گفتم «مامان صدایت چه زنگی دارد. انگار خیلی خوشحالی. مگر نه که میگفتم وقتی من و برادرم از تو دور شویم، دیگر از تو هیچ چیز باقی نمی ماند؟» شوخی او را جدی گرفتم: «روزهایی که از من چیزی باقی نبود، روزهایی بود که شما در آشیانه بودید و راه پرواز را نمی دانستید و من در کنار شما جوجکانم سرا پا مادر بودم و جز این چشم چیز دیگری را نمیدید. آن چنان در تو و او غرق بودم که نه فقط دست و پایم، بلکه همه خودم را گم کرده بودم و میدیدی آنقدر محو و مست دانه گذاشتن بدهانتان بودم و چشم براه بال و پر گرفتنتان که چیزی از خودم را برای خود نگه نمیداشتم، منی وجود نداشت، هر چه بود شما بودید. سپس از تو پرسیدم: «آیا امروز درس تازه ای را

نازنیم، صدای در زدن و صدای پاهای تو که جای خود دارد، من حتی صدای زنگ تلفنت را هم میشناسم. زمانی که شماره مرا میگیری و تلفن به زنگ در میآید، ارتعاش آن قلبم را میلرزاند و سراپایم را پر از شور و شوق میکند، زنگ تلفن آهنگ دلنوازی میشود و فضا را پر از نتهای زیبای موسیقی میکند. شنیده ای، بارها بمحض برداشتن گوشی پیش از آنکه تو سخنی بگویی نام تو را صدا زده ام. و چنین است دوست داشتن حس عزیز و گرانبهائی که به اجسام بی جان اطراف هم روح و شکوه و گرمی زندگی می بخشد. اما امروز چقدر صدایت گرفته بود. بالینکه به ظاهر میخندیدی، احساس کردم غمی در سینه آزارت میدهد، اما میدانی که گوش من برای لمس آنچه بر تو میگذرد همیشه تیزتر از مهارت تو در پنهان نگهداشتن آنهاست. و من سخت کوشیدم تا کنجکاوی خود را مهار کنم و نزد خود چنین استدلال کردم که

برای من داری؟» و تو باز با غمی که در صدا داشتی گفتی: «تو حرف بزنی مادر. بیشتر بگو امروز دلم گرفته. بتو و بانهانی که میگویند چیزی نمیدانند نزدیکم. در این اعتراف نکته های آموختنی وجود دارد. بامن از آنها بگو.»

گفتی: «دلم گرفته» و چقدر من برای یافتن دلیل آن بی صبر بودم اما حرکتی با تو زیرکانه و آرام بود: - امروزت را برای من بگو پسر. امروز را چگونه دیدی؟

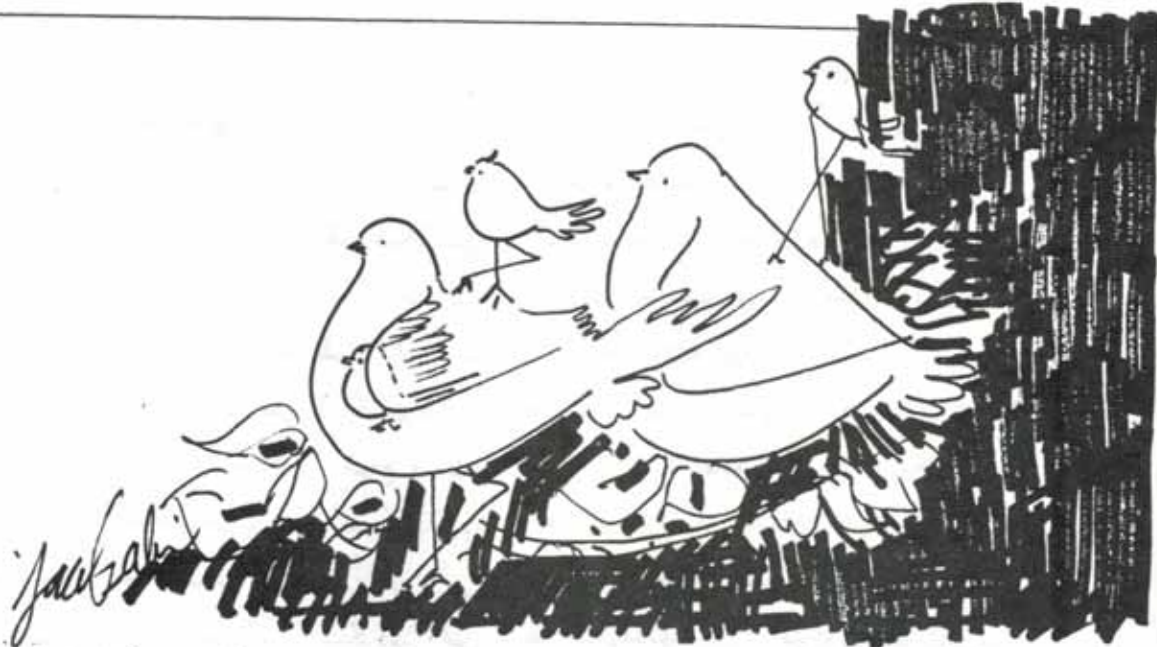
- امروز روز بی رنگی بود مادر. روزی که اصلاً رنگ نداشت و جلوه ای در آن نبود، نه شاید رنگ داشت اما رنگی سپید و مات، یک دست و دیگر هیچ. از درس خواندن که خسته میشدم روی روی پنجره اطاق میایستادم و تنها چیزی را که میدیدم سپیدی بود. زمین و دشت و آسمان به بی انتهای سپیدی رسیده بودند.

همه جا برف بود و سکوت مطلق و برفی که به زمین می نشست با همه سبکی و بیصدائی، نمیدانی چه سنگین بود. انگار من هم زیر بار سنگین برف زیر بارش آن ذره ذره یخ میشدم.

- ولی نازنین من، تو هستی و سلامتت را داری و اطاق کوچک گرمی را که از پنجره اش به آن سردی و سکوت چشم بدوزی و بفکر فرو روی. تو بخشی از آن سپیدی و بی رنگی که نبودی، تو نظاره گر آن بودی. حتی اگر به بی رنگی هم گریسته باشی اکنون از خورشید پشت ابرت میتوانی مایه بگیری و به رنگین کمان برسی و از قوس و قزح وام گرفته امروز را رنگ ببخشی. و نگو که خورشید در وجودت گم شده که اگر چنین باشد پس ابری هم وجود ندارد. تو که میدانی نشست و پدیداری ابر از خورشید است، و درد اگر تونی، درمان هم تو.

کوشی تحمل موعظه و نصیحت نداشتی چرا که دنباله گفتگوی خود را گرفتی و گفتی: «بدور دستها که چشم دوختم در انتهای این سپیدی حرکت لکه ای را دیدم. لکه قرمزی را. قشنگترین قرمز دنیا. دقیق تر که نگاه کردم دیدم پرنده ظریفی است. در آن پهنه بیکران سپید، آن قرمز زیبای جاندار، جست و خیز شادمانه ای نداشت. من برف را همیشه دوست داشته ام اما برف امروز را غمگین دیدم و دانه هایش را سرگردان و پراکنده و بی هدف، دانه ها مسیر خود را کم کرده بودند و آرام بزمین نمیرسیدند، بدست باد اسیر بودند و باین سو و آن سو وزیده میشدند. آن پرنده قرمز هم گونی بالهانی شکسته داشت و نیمه جان بود. احساس کردم که بزودی خون گرم و تازه اش به همراه بالهای نازک و خوشرنگ و خیال انگیزش در آن سرمای بیدادگر خشکیده و منجمد خواهد شد.»

کوشی تلفن در دستم میلرزید. نامطمئن و لرزان و بی تاب گفتم: «اما میشود طور دیگری هم دید پسر. میشود گفت سپیدی رنگ صلح و آرامش است، رنگ صفا و پاکیزگی، رنگ انعطاف پذیری که ماهیت هیچ رنگی را عوض نمیکند و هر چه را بگیرد پس میدهد و منعکس میکند. میدانی که روز حتی میتواند سیاه هم باشد. تو از سپیدی مینالی؟ حتی شکستن آن پرنده قرمز زیبا هم می توانست پند آموز باشد. میشود گفت چگونه است که پرندگان با آنهمه جلوه و ابهت و با آن پر پرواز رهانی، اندیشمندی و آینده نگری فردا را ندارند و میگذارند که بدنبال آذوقه، حیات کوتاهشان بآسانی دستخوش باد و طوفان فصل گردد. حال آنکه مورچگان با آن ناچیزی و حقارت ظاهری و چسبندگی به زمین، از مدتها قبل با اراده و پشتکاری بی نظیر توشه روزهای سرد و بارانی را تهیه دیده در سوز سرمای زمستان با دلی گرم و مطمئن در



بگو گل من برف امروز چگونه توانست پژمرده ات سازد؟»

آنهمه مقدمه سازی برای بحرف در آوردن تو، برای من و کنجکاوای من طاقت فرسا بود و تو چه سخت بالاخره سد را شکستی و به سخن آمدی - با تردید و تأمل و با سکوت‌های ممتد و طولانی گویی که رازی را با من در میان می‌گذاری گفتی: «دوستم دارا چند روزی پیش در تعطیلات آخر هفته بیدار مادرش رفت، به زیارت مزارش. تمام دیشب و امروز را که روز مدرسه بود با نگرانی منتظر بازگشتش بودم و خبری نشد تا اینکه ساعتی پیش بمن تلفن زد و گفت: در این یکی دو روز و در این سرما و برف و بوران شدید مونترال و در آن فضای بسیار وسیع آرامگاه هنوز نتوانسته مقبره مادر را بیابد و با اینکه گورستان را بدلیل بدی هوا تعلیل کرده اند و کسی رامگر برای ضرورت فوری بآنجا راه نمی دهند، او یعنی دارا و برادرش با سماجت ایستادگی کرده برفها را زیرورو می کنند تا نام مادر را بروی سنگش بیابند. و گفت این جستجو هر چند روز بطول بیانجامد باز او دست بر نخواهد داشت. مادر من سخت نگران سلامت او

لانه خود جا دارند. و باز هم میشود گفت چه خوشبخت است انسان که هر دو زیبایی را یک جا در خود دارد. هم رنگارنگی و بال پرنده را - و هم دوراندیشی موجوداتی ریز و سخت کوش را. آیا بخود نمی بالی که تو انسانی و مظهر و نشانه ای از عظمت خداوند و تو سپاس نمیگویی اینهمه قدرت را در خود و در خالق خود؟»

« ولی مادر تو که میدانی ما هم با همه دانش و ادعائی که داریم و خود را با خدا هم‌ردیف میکنیم همین برف بظاهر ناچیز و زیبا برای ما گاهی چه مسئله ساز است! »

« آری عزیز دل دست ما هم کوتاه است و برف که از حد گذشت می تواند بهمن باشد و بی خانمانی و فاجعه بیار آورد اما بگذار که ما خود بهمن نباشیم و بر سر خود فرود نیانیم. میدانم که همه گل‌های دنیا رنگ و بو و عطر دلپذیری دارند اما تو از گلی حرف بزن که من آن را با دست خود پرورده و آبیاری کرده و با دیدگانی همیشه باز و خیره بیای غنچه اش نشسته ام تا باز شود و گلستان گردد. بمن

هستم. »

و بعد پر بار و سرشار رهسپار راه زندگیشان می سازد. هیچ باور میکرده که مادر، حتی تنها اسم مادر بعد از مرگ هم ضرورت بزرگیست؟ »

تو مرا تکان میدادی و به عالمی دیگر میپردی، عالمی جدا از خودم. قبل از آن اینقدر در خود فرو رفته بودم که تنها یک چیز را میدیدم، وابستگی مادر را بفرزند، نه نیاز فرزندی بشمر رسیده و رشد یافته را بمادر. تو مرا با حقیقتی روبرو ساختی که برای درک آن احتیاج بخلوت خود داشتم. این بود که بعد از دلداری بتو و گفتن اینکه نگران دارا نباش بر میگرده و وقتی برگشت در درسهای عقب مانده باو کمک کن و اطمینان از اینکه آسوده تر از او ساعتی قبل هستی، طولانی بودن تلفن راه دور را بهانه ساخته و با تو خداحافظی کردم. وقتی راه دل اینقدر نزدیک است تلفن راه دور که غم و مانعی نیست. میدانستی که من و تو هرگز دریند پرده و حجاب و حصار بین دو دل نبودیم و کار تلفنهای ما همیشه از احوالپرسیهای معمول و متعارف گذشته بود.

گوشی تلفن را که گذاشتم یکی دو ساعتی در التهاب بودم. تو در وجودم جا گرفته بودی، با گرفتن نبمی از بار غمت، صاحب سهمی از نگرانی دارا شدم. تو و غم آن پسر دوست داشتنی مهربان، بقلبم چنگ زد. نتوانستم دردم را بتنهائی تحمل کنم و چون در آن لحظه خود تو بودم، تونی که در ساعاتی پیش بدنبال همرازی میگشتی و مرا پیدا کردی، من هم یاور دیگری را یافتم. مرا ببخش که راز دار خوبی نبودم، شماره برادرت را گرفتم و داستان را با او در میان گذاشتم: اما او بر خلاف انتظارم بعد از شنیدن داستان، خنده ای سر داد و گفت: « امان از دست شما مادر و پسر احساساتی! برف که برای اینکارها نیست که سنگ قبر را زیرش پیدا کنی، برف فقط برای یک چیز است -

تو میگفتی و من میدیدم آن دو جوان را در سرمای چند درجه زیر صفر در تنهائی مطلق گورستان در جستجوی مادرشان. تو میگفتی و من دیگر نمی شنیدم. - تنها می شنیدم که زنگ غم از صدایت زدوده میشود و آرام تر میشوی. بار غمت را که با من تقسیم کردی احساس کردم سبکتری. اکنون من و تو با فاصله هزاران فرسنگ با مدد از امواج صوت، مهربانانه در کنار هم قدم میزدیم و بهم تکیه میدادیم، تو دیگر تنها نبودی که از سردی برف بلرزی و از بی رنگی گلایه کنی. تو را بخوبی لمس میکردم. این دیگر گوشی تلفن نبود، دستهای گرم و مهربان تو بود که در دستهای من قفل شده و رازها میگفت.

از تو پرسیدم: « چرا او را به بازگشت تشویق نکردی؟ » بر آشفته پاسخ دادی: « این حرف را نزن مادر. او رفته است تا موجودیت خود را بیابد» که او هم مادر داشته و این دروغ بزرگی نبوده. او با پیدا کردن اسم مادر احساس غبن را از خود دور کرده و حقیقت را باور می کند، خشم او برای نداشتن مادر فروکش میکند و کسی چه میداند شاید هم با برادر چشم در چشم هم دوخته، همدیگر را در آغوش میگیرند و خود را در اشگ شستشو می دهند و پاک و صادقانه از خاطرات مادر حرفها میزنند. میدانی هفت هشت ساله بودند که او را از دست دادند اما مطمئناً چیزهای بسیاری را بیاد دارند. همه ما سالهای زندگیمان را با زیر و بم هایش، و مخصوصاً دوران کودکیمان را در خود نهفته داریم. و سایه مادر که محو شدنی نیست. مادر دارا با اسم رنگ باخته روی سنگش آن دورا بهم نزدیکتر و عاشقتر میکند و بیآدشان میآورد که هر دو یکی هستند و با دستهای نامرئی و نا پیدایش آنها را بسوی خود میکشد، نوازشها میکند

برای اسکی.»

به بی تفاوتی او اعتراض کردم. لحن صدایش آرامتر شد و گفت: «میدانی که اینطور نیست مادر. اما اینرا هم میدانی که مادر دارا دیگر آنجانیست. مادر او همه جا هست. کافیت که دارا مادر را طلب کند و او را همه جا ببیند. زندگی یک میهمانی کوتاه است مادر، نگذار کسی فرصت مهمانی را از دست بدهد و بماتم بشیند. دست همه آنهاهی را هم که ساکت نشستند و تماشا گر هیچی و پوچی شدند بگیر و ببر و برقص و پایکوسی وادار. تو که خودت میگفتی خوشی ها هم باندازه ناخوشیها در زندگی حقیقت دارند. مسئله این است که ما بکدام حقیقت بها بدسیم. فرصت زندگی را دوباره بتو نخواهند داد. یادت باشد که دیروز و فردا وجود ندارد زندگی همین لحظه است، فراموش کن مرده ها را، با پرداختن بآنها رنگ نیستی میگیری و به رکود میرسی. آمده و نیامده ها را نجسب. واقعیب را دریاب که تو هستی و زندگی هست و ترکیب تو و زندگی معجون شیرینی است - تو در زندگی و زندگی در تو - مادر تو بگو چه چیز بیشتر از این باید بما میدادند، چه چیزی بالاتر از این؟»

دیدم او هم مثل تو اما بطریقی دیگر داشت مرا از خود بیخود میکرد، حرفهایش، پیامی از شعر حافظ و خیام را داشت. او را بسیار فهمیدم و تو را هم همینطور. اینکه بین تو و او نظر کدام را ترجیح میدادم، امر بی جانی بنظر میآمد. مقایسه ای در کار نبود زمین پر است از گلهای گوناگون با عطر و رنگهای گوناگون و پر از انسانهای متفاوت و افکار متفاوت اینکه فکر یکی را بدیگری برتری دهیم، درست مانند این است بخواهیم بگونه حق با بوی یاس است، یا بوی نرگس، موی سیاه راست میگوید و موی طلائی

دروغ، و یا رنگ آبی فهمیده تر از رنگ زرد است.

زیبائی را تفاوتها میآفرینند و بزندگی روح میدهند و رنگارنگش میسازند. اگر اندیشه ها کلیشه شده و قالبی بود، دنیا چه جای ملال آور و کسل کننده ای میشد. تو را با افکار خودت دوست دارم، همین که هستی بدون دستکاری و او را هم همینطور. و در کنار تو و او آن دیگری را دارا را؟

او را هم فهمیدم و در یکی از بلندترین جایگاه اندیشه ام نشاندمش. بر پیشانی بلندش بوسه ها زدم، در آغوش فشردمش و در خیال هزاران بار دستهای مهربان پدر فداکارش را و باو آفرین ها گفتم، باو که هم پدر بود و هم مادر و فرزندانش را بتنهائی این چنین که می بینی پرورش داد. باو که می بینم حتی گاهی تو هم با کنایه از طعم غذاهای خوشمزه ای که با دست پخت خود برای پسرش میفرستد حرف میزنی و او را برخ من میکشی !! عاطفه پر ایرانی هم حکایت گرمیست.

و اما روز مادر نزدیک است. بتو گفته بودم که من این روز را دوست ندارم و با اینکه این روز را از سالها پیش در وطن خودمان برگزار میکردیم، میدانستم که تحفه این سرزمین است. و اینجا سرزمینی است که عشق را هم با کاغذهای جور واجور بسته بندی میکنند و برای ابرازش روز بخصوصی را در نظر میگیرند. و براستی چطور میتوان عشق لایتناهی را در بسته جا داد و در محدوده یک روز گنجانید؟

بتو، بهر دوی شما گفته بودم که برای عشق ورزیدن و ابراز عشق دل بی انتنهائی دارم. یک روز برای من کافی نیست، همه روزها مال من است. همه روزها روز مادر، همه روزها روز فرزند و همه روزها عاشقانه است. گفته بودم برای من هدیه ای میآورید که من هدیه ام را سالهاست گرفته ام، همان لحظاتی که

تو و او دنیا آمید و شاید زودتر از آن. لحظاتی که حرکت خفیف شما را در وجود احساس کردم. بعد از آن هر لحظه و هر روز شاهد زیبایی و رشد و تکامل هدیه ام شدم، تو و او نه تنها خود را که اسم بزرگ مادر را بمن هدیه دادید و این غنیمت گرانبهنیست. بیاس آن شما را به خود و بدنای خود و به طبیعت هدیه میکنم. عشق این است: خاصیت دادن و گرفتن آزاد، دادوستد والای محبت. تعلق نداشتن و تعلق نگرفتن.

با اینکه گفته بودم روز مادر برایم معنایی ندارد اما بیادم هست تو و او شما دو برادر این روز را چگونه و چه زیبا میآرستید. بخانه میرسیدم و میدیدم همه جا پر از گل است، خانه گلباران شده و عطر آن اگر سر مستم میکرد، بوی گل نبود رایحه عشق بود و یا بار دیگر بهر کجای خانه که تصادفی سر میزدم کارت قشنگی با جملاتی پر معنا و یا شاخه گلی خوشبو غافلگیرم میکرد: در آشپزخانه، روی میز آرایش. و از من که دور شدم، باری دیگر با فاصله زمانی زیادی که بین ما بود تلفنی گفتم: «مادر ترسیدم شب بشود و پیدایت نکنم که بگویم روزت مبارک. اشتیاق گفتگو با تو و درد سر پیدا کردن وقت تلفن باعث شد حواسم را سر جلسه امتحان بسیار طولانی امروز از دست بدم، نمره بدم هدیه تو.. دوستت دارم»

تو و او همیشه این روز را چگونه ای جالب و ابتکاری برگزار میکردید. این بار را بگذار من بگویم چه میخواهم. روز مادر پنجره ات را بگشا و روز مرا نه، حضور خورشید را جشن بگیر. آن روز مات و بی رنگ چند ماه پیش را بیاد بیاور که از پنجره به برون نگاه میکردی و بدنبال اطمینانی میگشتی، بمن تلفن زدی و ظاهراً بشوخی گفتم «مادر چه خوب و

شادست صدایت.. تو زنده زنده ای...؟ مرا حس کن که آن چنان در تو فرو رفتم که میخواهم خود را در وجودت جاودانی کنم و همیشگی شوم این چنین از خود مراقبت کن. ببین که میخواهم خود را در وجودت جاودانی کنم و همیشگی شوم این چنین از خود مراقبت کن. ببین که مادر در تو جریان دارد و تو خود مادر خود شو.

با را فراتر از بند تعلقات بگذار و بیرون از خودت چیزی را طلب مکن. مادر باشد یا نباشد همه ما فرزند کائناتیم. عزیز و عزیز کرده ایم. هستی مادر ماست، مادری این چنین پر عظمت و بخشنده، این چنین دامن گسترده و آغوش باز کرده. مادری دست یافتنی و نامحدود که بهر کجا پا بگذاری سایه اش را بر سر خود حس میکنی. حضورش را در بیکرانی آسمان، در عظمت دریا در وسعت جنگل و صدای لالانی اش را در زمزمه جویبار، در ترنم نسیم، در نغمه آبخار، همه جا و همه جا نشانه و سر انگشت نوازش از مادرست که ما را در بر گرفته. عزت خود را دریاب و با خود عهد کن که همیشه و هر روز همه این روزهای مادر را همه این روزهای هستی را بخود و بدنیا تبریک بگویی.

و بعد از آن دارا را نزد خود بخوان، در آغوش بگیر و بگو بی مادر نیست که پسری بخوبی و قدرشناسی او را هر مادری آرزو میکند داشته باشد. بگو قصه اش را، قصه جستجو برای یافتن مادر یافتن نام بیخ زده مادر بروی سنگش را پیشکش میکنم از طرف او بهمه مادران که به اهمیت خود پی ببرند و بر خود ببالند و مبارک شوند! بگو باد و باران آن روز گورستان هلله و اشگ شوق مادر بوده که از آسمان مباریده. شوق دیدن فرزندی برومند که بعد از سالها بیدار مادر آمده کم نیست. طوفان میشود!



B. RAEEN

CONSTRUCTION INC.

Lic. No. 465214

شرکت ساختمانی رائین

تحت سرپرستی مهندس بهرام رائین

"مهندس ساختمان از دانشگاه های تخنیکون، حیفا و آریزونای آمریکا"



- با بیش از دوازده سال تجربه در طرح و اجرای ساختمان های تجاری، مسکونی و خانه های لوکس در کالیفرنیا و جنوبی.
- دادن طرح های زیبا و با قیمت مناسب با در نظر گرفتن فروش بعدی.
- انجام تمام محاسبات فنی.
- آشنایی کامل با قوانین ساختمان در کالیفرنیا و استفاده از آنها در جهت صرفه جویی.
- کمک در اخذ وام ساختمان و انجام کلیه امور مربوطه.
- استفاده از متخصصین با تجربه.
- سرعت عمل در انجام طرح ساختمانی، اجرای آن و تحویل بموقع.

برای مشاوره تهیه نقشه و انجام طرح های آپارتمانی، کاندو، ساختمان تجاری، شاپینگ سنتر و منازل شخصی با ما تماس حاصل فرمائید.



Tel: (310) 826-2646

11628 Santa Monica Blvd., Suite 201
Los Angeles, CA 90025

نوشته : عزیزاله متحده از اسرائیل

پرنده

از سن ۶۵ سالگی نیروی آدمی رو بکاهش مینهد، سیما و مکانیزم تن دستخوش دگرگونی میگردد، چین و چروکها، کندی، فرسودگی، سائیدگی، سستی، رماتیسم، راشی تیسم، فشارخون و پدیده های دیگر درون و بیرون اندک بسراغش میآیند.

انسانی که در برنائی، پی هائی پولادین، بازوانی پرتوان و مغزی برتر از کامپیوترها داشته برایش این پرسش مطرح میشود که « جوانی کجائی؟ »

اگر آلبومی از عکسهای سالهای مختلف زندگیتان را دارید آنها را بدنبال هم نگاه کنید تا همه چیز دستگیرتان شود.

کوشش بشرا نیست که باروش پیشگیریها، رسیدن این پدیده های ناخوانده را دور کند. دندانها را با مسواک زدن از کرم خوردگی و پوسیدگی دور نگاه میدارد، واکسن هائی برای رویارویی با بیماریها تزریق میکند، بابکارگیری بهداشت، ورزش، بهره گیری از ویتامین ها و همانند های دیگر تن را در چالاکى یاری میدهد و ریه هایش را از هوای آلوده و دود سیگار دور نگاه میدارد.

همانطور که راننده ای ورزیده برای سالمتر نگاه داشتن اتومبیل خود از بوق زدنهای بلند، ترمزهای ناگهانی و تندی زیاد دوری میکند - انسان کاردان نیز از فریاد، خشم، آزارپی ها، فشار در کار و خستگی دوری جست، به مهربانی، خنده، گشاده روئی و آرامش روی میآورد. اما گرفتاری اینجاست که برای تن آدمی وسائل یدکی وجود ندارد



دوستی تعریف میکرد : وقتی درکشاکش این اندیشه بودم « که بناگاه به فکرپرندگان اقدام و این موضوع جلب توجهم را کرد که پرندگان مثل انسانها نیستند ، انگاری خیلی راحت ترند ، نگاهی به آسمان انداخته گفتم خدایا در دستگاه کبریائی ات ناشدنی نیست ، مرابا پرنده ای که از اوانام و نشانی دارم عوض کن ، من آن شوم واومن ، بال و پرواندام کوچکم و سبک او از آن من ! دست و پاومو پووشاکم و عینک و کیف دستی ام از آن او ، فارغ البالی ، سبک پروازی ، آزادی و بی بندوباری او برای من و درعوض خانه ، دفتر ، اتومبیل و دارائی من برای او .

آنی پس از نیمه شب بیدار شدم ، باورکردنی نبود ، پرنده کوچکی بودم زندانی در اطاق ! بایک جهش از پنجره به بیرون پریدم ، گویی پرنده بجهان آمده بودم ، آنچنان نرم و آسان پرواز میکنم و از برخورد بالهایم با باد لذت میبرم و از خوشحالی بهیچ چیز نمیاندیشم ، مثل اینکه تمام گریس ها و روغن ها در نرمی پرهایم بکاررفته ، همه آسودگیها و سبکبالیها باهستی ام آمیخته شده بآنکه هرگز صابون و شامپو و لیف و چیزهای پاک کننده بکار نبرده ام و نه زیردوش آبی بوده ام پاک و پاکیزه هستم .

انگار همه روغنهای جلادهنده در درخشش پرهایم بکاررفته و کارورزیده ترین مانیکوریست ها و پدیکوریست ها برای نرمی و کارآئی چنگالهایم کوشیده اند .

سستی پی ها ، بیماریهای روانی ، زخم معده ، دشواری گوارش ، بیماریهای مهلک گوناگون مانند ایدز برایم ناآشنا نیستند ، نیازی به پزشک خانوادگی ، ادارات ، سازمانها ، آئین نامه ها نداشتم ، بدون نیاز به دوربین و ریزبین و تلسکوپ ، ماهیان شناور در رودها و پشگان ریز پرنده در هوا از نگاهم

دور نبودند ، به عرش رسیده بودم دنیای بزرگ بزیر بالهایم کوچک بود ، همه پولها ، بانکها ، بورسها و دارائیها برایم بی تفاوت بود و برایم پیشیزی ارزش نداشت و برای آدمیان اندوه میخوردم که چرا پرنده نیستند .

براستی نازندگانی زنده ای دگرگون نشود ، زندگیمهای دیگر را نمیتواند بشناسد ، ماهیها میپندارند زندگی تنها در آب است ، جوجه درون تخم جهان رازندان در بسته ای می پندارد .

برای پرواز از جانی بجای دیگر نیازی به بلیط و گذرنامه و ویزا نداشتم ، زادروزم در هیچ دفتر و آیشگاهی نوشته نشده بود ، تابعیت برایم خنده دار بود ، شناسنامه بهیچ کارم نمیآمد ، در هیچیک از بایگانی ها ویژه گی هایم یادداشت نشده بود ، کسی شهردار و نماینده و رئیس جمهور من نبود نیاز به یادگیری در هیچ کودکستان ، دبستان ، دبیرستان و دانشگاه یا سازمان دیگری نداشتم ، همه چیز رایگان و نشانی از درود یوار ، راهپا و دست اندازها نبود .

آهنگ شکار کردم ، بدون تفنگ و گلوله ، برای خوراکم نمیبایستی به سوپرمارکت ، کافه و یارستوران بروم ، ورزشی در پرواز آنچنان بمن شادی میبخشید که سراز پانمیشناختم ، از این درخت به آن یکی ، از این چمن بدان سبزه زار ، از این کشتزار بدان مرغزار ، روی بام ، آتن ، ستون ، دیوار ، مناره یا گنبد ، نه کیفی بدستم سنگینی میکرد نه بامداد در پی کفش و جوراب و گزیدن لباس بودم - نه ساعتی بدست داشتم ، نه انگشتر و گردن بند ، نه باغ ، ویلا ، آپارتمان ، مستغلات ، زمین ، مغازه ، دفتر ، کارخانه ، قالی ، زروسیم ، برلیان ، آنتیک و نه نگرانی .

در این آن به پرنده بیچاره ای اندیشیدم که بجای من آدم خاکی شده و باید با غوغای آدمیان

کنار چشمه ساری فرودآدم • کمی آب نوشیده سپس
 بالهایم رادر آن شستم و بایک تکان خودرا خشک کردم
 • گرمای خورشید هرچایم را گرم کرد گوئی
 از موشک چالاک تروبا انرژی تریبوم • دلم برآن پرنده
 بیگناه سوخت • بپروازآدم • هرچه توان داشتم
 بلندی گرفتم هرچه میخواستم از تماشا سیراب شوم
 نمیشد •

ناآسودگی پرنده آدم شده آزارم میداد •
 دیگر نتوانستم خودداری کنم • گفتم خدایا دیگر بردباری
 دیدار و اندیشه ناشکیبائی این پرنده بیگناه راندارم •
 شکنجه اش بگیر، بال و پرش بازگردان ، من برای
 آزادی آن بیگناه آماده ام بزندان آدمها بازگردم •

از بهشت آزادی بیرون شدم و باز همان آدم پیشین
 بودم •
 برای پرنده ندا آمد این روز درزندگیت
 بشمارناید •

دسازگردد • گرفتن شناسنامه ، گواهی رانندگی ،
 گواهی پیشینه ، کارتهای گوناگون پناهندگی ،
 شهروندی ، تابعیت ، کسب دانش ، جستجوی کار ،
 پرداخت مالیات ها ، پول شهرداری ، روشنائی آب ،
 گاز ، تلفن ، بیمه ، بهداشت ، سوخت ، ده
 هاجورآبونمان ، آشنائی با وکیل ، دادگاهها ، رایزن ،
 پزشک ، مهندس ، کارشناس ، بیمه گر ، کارگزار ،
 روان شناس ، الکتریکی ، لوله کش ، گاراژدار ،
 سازندگان ، مرمت کنندگان ، خریدار ، فروشنده ،
 کمسیونر ، ایستادن در صف ها ، ماندن پشت چراغهای
 قرمز ••• و یا هزارویک گونه دستورات
 و فرمانها و مقررات و بایستی های دیگر •

بفردا نمیاندیشیدم - نیازی به روزنامه - رادیو -
 تلویزیون و ماهواره نداشتم • نزدیکی های
 بامداد خورشید آرام آرام از پس بلندیها آشکار
 گشت • هرگز آنرا بدان بزرگی و زیبایی ندیده بودم •



کیتیرینگ کاشر بهادر

«اعتبار کیتیرینگ های لوس آنجلس»

محفل های گرم و خاطره انگیز خود را با غذاهای خوشمزه و انتخابی
 کیتیرینگ بهادرترین و تکمیل فرمائید.

بهادر پرسابقه ترین کیتیرینگ کالیفرنیا با کادر ورزیده و مدیریت
 صحیح ارائه دهنده سرویس برتر و کیفیت بهتر به شما و مهمانان عزیز
 میباشد.

از مشاوره آزادانه با مدیریت بهادر کیتیرینگ بهره مند شوید.

(818) 222-6067

(۸۱۸) ۶۰۹-۷۱۳۵

آدرس: 6027 1/4 Reseda Blvd., Tarzana, CA 91356

دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

قلم - مداد

زرد شش پهلوی من

نوشته: دکتر نوراله دانیالی پور



میآمد من فوری اعلان میکردم که پدر و مادرم از یزد به
رفسنجان آمده اند و در آنجا ماندگار شده اند.

سالها گذشت و من تحصیلات متوسطه را در
رفسنجان باتمام رسانده و بامید راه یافتن بدانشکده
پزشکی، رفسنجان را بقصد تهران ترک کردم.

با اینکه در تهران فامیل زیادی داشتم، معهذا
دوری از شهر کوچکمان چندان آسان نبود و سالها طول
کشید تا من باوضاع و احوال شهر تهران خو گرفتم و
بصورت جزئی از این شهر بزرگ در آمدم. اوضاع
مغشوش ایران بار دگر مرا از شهری که بتازگی با آن
خو گرفته بودم باین سوی اقیانوس ها کشاند و این بار
نه تنها، تنها و بی کس، بلکه درمانده بی زیان.

در این دیار غربت احساس دلتنگی و دوری از
وطن، مرغ خیال مرا بهر جا کشانید و هر نوع غذای
ایرانی را مزه کرد و چه خوشمزه و روح افزا فسنجان را
یافت. در حین چشیدن فسنجان به رفسنجان رسید و از
راه کوچه «حصار» بدرخانه کوچکمان رسید، خانه
کوچکی که چندین درخت انار و انگور داشت و باغچه
های پر گل اطلسی و شب بویش که تماما بدست پدرم
آبیاری شده بود آنچنان شب را معطر و لطیف میساختند
که ترس بدگونی همسایه مسلمانان را خنثی میکردند.

مرغ خاطره من، مرا بیاد اولین روز مدرسه
انداخت. روزیکه پدرم دستم را گرفت تا بمدرسه
«هدایت» برود. من لباس نو خاکستری را که مادرم
برایم دوخته بود بتن کردم و با یک جفت کفش گیوه
سفید یزدی، کتاب اول دبستان، دفترچه ۲۰ برگی و نصف
یک قلممداد زرد شش پهلوی (دوران بعد از جنگ بود و
قلم مداد خیلی گران) همه را در کیف پارچه ای نهاده
بزیر بغل گرفته و از راه کوچه «حصار» بطرف مدرسه
رفتم.

پدرم مرا به مدرسه برد، به مدیر مدرسه «آقای
عامری» سلام کرد و گفت «آقای مدیر، این غلام
شماست» بعد مرا بگوشه ای کشید و دستش را ب سرم
نهاد و برایم «شیرها معلوت» خواند و دوباره و ده باره
نصیحتم کرد «مواظب خودت باش، سر بسر گوئیم ها
مگذار، اگر توی سرت هم زدند چیزی نگو، هر چی باشه
ما ایسرائل هستیم».

هنوز بیش از یکی دو روز از مدرسه من
نگذشته بود که تمام بچه های مدرسه «پسر موسی جهود»
را کشف کردند و با لگد کردن با کفش، گیوه سفید

وقتی بچه ای کم سال بودم از رفسنجانی بودن
خودم خجالت میکشیدم زیرا فکر میکردم ک رفسنجان از
فسنجان درست شده است و من اصلاً فسنجان را دوست
نمی داشتم. از این رو هر موقع صحبت از شهرمان پیش

زنگ تفریح بیشتر به جنگ کربلا شباهت داشت تا زنگ تفریح مدرسه. هنوز صدای زنگ در هوا نمرده بود که یازده کلاس تشنه و خسته بطرف دو سطل آب (که قبلاً توسط فراش مدرسه پر از آب شده و بهر کدام از آنها یک لیوان مسی زنجیر شده بود) هجوم میآوردند. صحنه آب خوردن اغلب به دعوا و کتک کاری تبدیل میگشت و دامنه فحش و فحش کاری بدفتر مدرسه میرسید.

در طواف بشکه آب مسئله مذهب و مرام مطرح نبود، مسئله زور و قدرت بود. از این رو معمولاً بچه های کلاسهای بالاتر هر دو سطل آب را تمام میکردند و موقعی که لیوان آب بدست من میرسید یا دیگر ته بشکه آبی نبود و یا اینکه زنگ مدرسه خورده و ناظم مدرسه با شلاق خود بما یادآوری میکرد که راه کلاس کدام طرف است.

و در یکی از همین روزها بود که من کتاب و قلم خود را در کیف گذاشته در گوشه کلاس نهادم و بامید خوردن آب بخارج از کلاس رفتم. وقتی تشنه و کتک خورده برگشتم، قلم مداد زرد شش پهلوی من نبود....

من را از صورت غلام شب چهارشنبه سوری سیاه تر کردند. «ماشاءاله» پسر «الياهو» یکی دیگر از بد اقبالان کلاس ما بود. هیچکدام از ما دو نفر یارای پیدا کردن نیمکت خالی در کلاس را نداشت، چه همه نیمکت ها را بچه مسلمانها اشغال کرده بودند.

مسئله نشستن ما دو نفر مسئله روز شده بود و مبدأ دعوا و مرافعه. مدیر مدرسه بالاخره به میانجیگری برخاست و قضیه را بخوبی و خوشی حل کرد. چرا که او قبلاً با چنین مشکلاتی روبرو شده بود و حل مسئله را در آستین داشت. راه حل بسیار ساده بود - او ما دو نفر را در گوشه کلاس بروی زمین نشانید. مسئله حل شده و آرامش بکلاس بازگشته بود. روی زمین خاکی نمناک (که فراش مدرسه هر روز قبل از جارو زدن آنرا آب پاشی میکرد) نشستن، جای راحتی نبود، لباس نو مرا خاکی و مرطوب میکرد و پاهای من پس از یکساعت چهار زانو روی زمین نشستن خشک میشد و درد میگرفت - اما بهتر از روی نیمکت نشستن و اذیت و آزار دیدن بود.

(نتیجه اخلاقی: من قضیه نسبت را در همان سال اول مدرسه کشف کرده بودم!).

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران خبره آمریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant
 12100 Wilshire Blvd., Suite 635
 Los Angeles, CA 90025
(213) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سربررسی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای واخذ وام

اخبار سازمانها

آکادمی نصح ایسرائل

تا ۱۲ صبح سه شنبه و پنجشنبه ۴ تا ۶ بعدازظهر برگزار میگردد که برنامه آن آموزش یهودیت برای کودکان ۶ تا ۱۲ سال در کلاسهای زبان، عبری و آشنائی با اعیاد، سنن و تاریخ یهود است. علاوه براین کلاسهای بعد از برویت میتصوا روزهای چهارشنبه ۴ تا ۶ بعدازظهر برگزار میگردد. مدرسه نصح ایسرائل آماده ثبت نام برای کودکان، کلاسهای عبری بعدازظهر و بر میتصوا و بت میتصوا و کمپ تابستانی میباشد.

کمپ تابستانی

شامل برنامه های تفریحی متنوع از قبیل موزیک، رقص، نقاشی، تجربیات علمی، شنا، کارهای هنری، زبان انگلیسی، آشپزی و غیره برای سنین دو سال و نیم تا پنجسال است.

برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر آکادمی نصح با تلفن ۲۲۱۸-۲۵۳ (۳۶۰) میتوانید تماس بگیرید.

برای آشنائی فرزندان شما با یهودیت و آموزش آن ثبت نام برای سال تحصیلی ۹۴-۱۹۹۳ از هم اکنون آغاز گردیده است.

کودکستان

نرسری نصح ایسرائل با کادر آموزشی با تجربه و برنامه های متنوع آموزشی و تفریحی آماده پذیرش کودکان شما میباشد.

۵ روز در هفته بین ساعتهای ۱۲ تا ۹ یا ۳ تا ۹ بعدازظهر برنامه های آموزشی کودکستان شامل: روابط اجتماعی، زبان انگلیسی، آشنائی با امور روزمره، بازیهای دسته جمعی، مهارتهای مختلف، اعیاد یهود، زبان عبری و برنامه های متنوع مختلف مناسب با سن کودک میباشد.

مدرسه بعدازظهر

کلاسهای عبری سه روز در هفته یکشنبه ها ۱۰

سازمان بانوان یهود ایرانی



این مراسم خانم حشمت شوفط (همسر جناب حاخام یدیدیا شوفط) بعنوان مادر نمونه و خانم بی بی هارونیان بعنوان زن سال انتخاب شدند.

در تاریخ ششم ماه می، بمناسبت روز مادر، جشنی از سوی هیئت مدیره سازمان بانوان یهود ایرانی بمنظور معرفی مادر نمونه و زن سال برگزار گردید. در

در آمد حاصله از این جشن بمصرف وام دانشجویی میرسد. سازمان بانوان یهود ایرانی از همکیشان عزیز میخواهد که چنانچه مایلند بانوانی را برای احراز مقام مادر نمونه یا زن سال کاندید نمایند. با تلفن ۱۴۱۹-۳۱۰۴۷۵ تماس بگیرند.

این مراسم مانند سالهای پیش در منزل خانم حوری و آقای سیروس کروبیان برگزار گردید که در آن بیش از ۴۰۰ نفر شرکت نمودند و از مادران شرکت کننده هر یک با یک شاخه گل استقبال بعمل آمد.



جوایز دانش آموزان ممتاز را معمولاً یک شخصیت علمی و یا فرهنگی جامعه اهدا مینماید و امسال مربی و استاد محبوب و با سابقه ما آقای دکتر باروخ بروخیم اهداء کننده جوایز بودند. این برنامه همه ساله اجرا میشود و برای کسب اطلاع و شرکت در این برنامه علاقمندان میتوانند با اعضاء سازمان بانوان و یا تلفن ۱۲۳-۲۷۵ (۳۱۰) تماس حاصل نمایند.

در فوریه گذشته سازمان بانوان یهود ایرانی چهارمین فستیوال سالیانه هنری و معرفی دانش آموزان ممتاز را که بمنظور تشویق نو جوانان بجامعه برگزار میشود در سالن کنیسیای نصح اسرائیل برگزار نمود. این برنامه شامل برنامه موسیقی تکنوازی، آواز، ارکستر نو جوانان، نمایشگاه نقاشی و معرفی دانش آموزان برجسته در رشته های علمی، هنری و ورزشی و یا اجتماعی بود.

سازمان پایا

سازمان پایا در جشن استقلال اسرائیل که از سوی سازمانهای یهودی اورنج کانتی ترتیب داده شده بود شرکت فعالانه ای نمود و داوطلبان عضو سازمان در برگزاری این جشن همکاری نمودند و در غرفه ای، غذای کاشر ایرانی به میهمانان عرضه گردید. بخشی از مراسم این جشن به یهودیان ایرانی تخصیص داده شده بود که در آن گروه جوانان عضو سازمان یک سرود مردمی را که شعر آن از دکتر اردشیر بابک نیا بود اجرا نمودند. شوفار: ما پشتکار مداوم و دلبستگی قابل تقدیر خانم گیتی شومر و همسرشان آقای مهندس خسرو شومر را که با کوششهای شبانه روزی خود، پیوند یهودیان اورنج کانتی را نیرو می بخشند سپاس میگوئیم.

سازمان پایا (پیوند یهودیان ایرانی اورنج کانتی) و عضو فدراسیون یهودیان ایرانی همچنان به فعالیتهای گسترده خود برای تشکل یهودیان ایرانی در اورنج کانتی و نیز ایجاد ارتباط با دیگر سازمانهای یهودی آمریکائی ادامه میدهد.

خلاصه بخشی از فعالیتهای و اخبار این سازمان که در بولتن های پایایی منتشر میشود عبارتست از عضویت آقای دکتر اردشیر بابک نیا یکی از فعالان سازمان پایا و عضو هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی در هیئت مدیره فدراسیون یهودیان اورنج کانتی و نیز انتصاب خاتم پروین رفیعی بعنوان نماینده بانوان سازمان پایا در هیئت مدیره فدراسیون مزبور.

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303
Beverly Hills, CA 90210
(310) 859 9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602
(818) 980-8881

**JACOB
F. ESAG OFF
D.D.S.**

دکتر جیکوب اسحاق اف دندانپزشک

• روت کانال

• روکش چینی و دندان های مصنوعی (ثابت و منحرک)

• زیبایی دندانها با باندینگ

• سفید کردن دندانها

• جلوگیری از پوسیدگی دندانها

• جلوگیری از بیماری های لثه

• جراحی دهان و دندان

قبول اورژانس های دندانپزشکی

مشاوره رایگان

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 652-9114

239 S. La Cienega Blvd., Suite 200
Beverly Hills, CA 90211 بلاک جنوب و بلشر

بارکینگ رایگان شهرداری بوری هیلز

با فاصله یک بلاک

یک بلاک جنوب و بلشر روبروی پارک لاسونگا

افتتاح مطب جدید در منطقه ا نسنو

4237 Coloma Ave.

Woodland Hills, CA. 91364

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

□ مشکلات عاطفی

□ کسب اعتماد به نفس

□ مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

□ جلوگیری از افسردگی و اضطراب

□ سازش با محیط

□ ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

تلفن ۲۴ ساعته: ۲۸۰-۳۵۰۲ (۲۱۳)

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

کتابهای منتشر شده

سپید و سیاه

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

سپید و سیاه سومین مجموعه نوشته های نوراله خرازی است که از سوی بنی بریت - گروه فریبرز مطلوب منتشر شده است.

خوانندگان ما با آثار نوری از سالها پیش آشنائی دارند. قلم نوری نه فقط در خدمت یهودیان که در راستای ایثار همه عواطف انسانی او در راه بشریت کار میکند و این دلدادگی او به آرمانهای انسانی در تمام نوشته هایش موج میزند. نوری در نوشته هایش نه فقط از واژه پردازیهای فاخر دوری میکند، بلکه دست مایه اش گفته ها و اصطلاحات روز مره من و شما است - و این ابزار کار اوست برای نقب زدن به دلهای خوانندگانش

در پیشگفتاری که از صیون ابراهیمی در آغاز این کتاب آمده، کارهای اولیه نوری اینطور توصیف شده است: «...قلمی پر بار که همیشه پیامی رسا، و بگفته عوام، بی شیله پیله را یدک می کشید. تند بود، اما نرم. مثل راحت حلقوم میشد قورتش داد، اما گاه هم گلو گیر بود. شراب کهنه را می مانست که هم گوارا بود و هم نشسته جانانه ای داشت. راستی را، سبزه قبا (یکی از نامهای مستعار «نوری» هنگامی که در توفیق قلم میزد) قلمی جادویی داشت چرا که خندانند و همزمان تکان دادن خواننده، مشخصه کار او بود. کاری که چندان آسان نیست.»

و در مورد نوشته های اخیرش میگوید:

«در این تولد دوباره، قلم نوری، افزون بر توانائی طنز پردازی که مشخصه کار او و در حقیقت ستون فقرات نوشته های اوست، به بار عرفانی و فلسفی نیز آراسته میگردد و این ترکیبی است که در کار کمتر نویسنده ای میتوان ردیابی کرد - چرا که ایندو شیوه کار، ترکیب پذیر نیستند. آب و روغن را می ماند. اما

این «ناشدنی» از زیر قلم نوری «شدنی» بیرون میآید.»

«...در این مجموعه که ترکیبی از نوشته های قدیمی و جدید نوری است، نویسنده دست ما را میگیرد و از بالاترین شاخه های درختی که درخت زندگی من و شماست، برگ به برگ و شاخه به شاخه پائین میآورد و به عمق ریشه هایمان که در آنسوی کره خاکی است میبرد. سبزه قبای دیر آشنای ما، چون پرنده ای با بالهایی به بزرگی زمین و همه زمانها، مارا «بر بال خیال» مینشانند و به سرزمین خویمان ایران میبرد و «میرزا مهدیخان» را روبرویمان می نشانند. با نوری به کودکیش - و ناگزیر به کودکی خودمان - میرویم. به بازار کاشان و روبروی تعصب کور ضد یهودی بستنی فروشی می ایستیم و خوردن بستنی را در کاغذ روزنامه تجربه میکنیم.»

برای نوراله خرازی عمری طولانی و موفقیت در ادامه کار درخشانش آرزو میکنیم.

در کوچه پس کوچه های غربت

نوشته: هما سرشار

با نام و چهره هما سرشار، برنامه ساز رادیویی، و تلویزیونی، روزنامه نگار و نویسنده توانای یهودی ایرانی بسیاری از ما آشنائی داریم. در آنسو، در سرزمینمان، از برنامه «چهار دیواری» تلویزیونش و کار پر بارش در «زن روز» و در اینسو با کار ارزنده اش بعنوان سردبیر شوفار در سالهای پیش و سپس برنامه های رادیویی و تلویزیونی او.

برای خلق کردن یک اثر، اگر نویسنده باشی، بر

صندلی خود تکیه میدهی (با کاغذی روبرویت و قلمی در دست) و عنان خیال را رها میکنی و همراه با خود، خواننده ات را به آنجا که به آن ایمان داری، و آنچه را که رسالت خود می پنداری، میبری و پیامت را با او در میان میگذاری.

برای تهیه یک گزارش، اگر روزنامه نگار حرفه ای باشی، احساسات را در تنگنا می گذاری - و روی آن سرپوشی شاید - و میکوشی که تنها گزارشگری صدیق باشی. بعنوان مثال، مردی همسر و فرزند خود را می کشد. «من» نویسنده چه اثری میتوانم از این فاجعه خلق کنم اما «تو» ی روزنامه نگار باید ببینی و چون دوربینی آنچه را که دیده ای برای خواننده، شنونده یا بیننده ات - بدون هیچ کم و کاست تصویر کنی.

هما ترکیبی از ایندو پدیده است که بقول عوام «جفت و جور» کردن ایندو کار متعارض و متناقض به توان بسیار نیاز دارد و وقتی «در کوچه پس کوچه های غربت» به او همراه می شوی، در میابی که او چه راحت توانسته است ایندو ناجور را با هم جور کند - هر چند که در پیشگفتار کتاب خود میکوشد فروتنانه خود

را تنها یک «روزنامه نگار» بنامد و با اشاره ای از این مسئله بگذرد. هما سرشار مینویسد: «ما روزنامه نگاران، نه چون شاعران استعداد بهره گیری از استعاره و کنایه و اشاره داریم، نه مثل نویسندگان توان خلق کردن و نه چون هنرمندان نیروی تخیل. ناچار همه عواطف و احساسات خود را، در رویارویی با حوادث روز، به سادگی خیلی طبیعی تجربه می کنیم و همانگونه روی کاغذ میآوریم. ما، چون همه انسانهای معمولی، واکنشی آتی، بی پیرایه و آینه وار داریم و نوشته هایمان نیاز به تجزیه و تحلیل ندارد - همین است که هست».

هما سرشار هم نویسنده است و هم خبرنگار و از عهده هر دو کار هم بخوبی بر میآید و این توانایی او را براحتی میتوان در مجموعه آثارش «در کوچه پس کوچه های غربت» شاهد بود. کتابی که حتماً باید خواند.

جای خوشوقتی است که زنان نویسنده یهودی ایرانی از پیشاهنگان نشر نوشته ها و دیگر آثار خود هستند.

این مجموعه در دو جلد توسط شرکت کتاب منتشر شده است.

دکتر آونر منظور

جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی

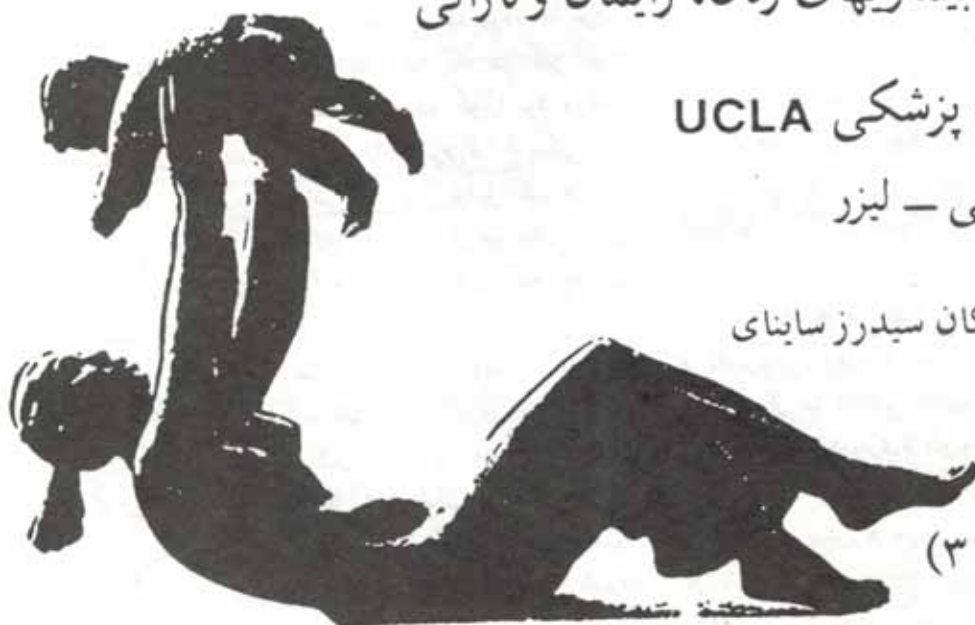
دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

تلفن:

۷۰۷۱ - ۸۵۵ (۳۱۰)





نصرت مختار زاده (آیزک)

مشاور مورد اعتماد شما در امور املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، بورلی هیلز و حومه بورلی هیلز

The Prudential
California Realty



(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

All Pro-Video Photo



با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

آلبرت طیبیان

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

(310) 247-1010

9033 Wilshire Blvd., Suite 403
Beverly Hills, CA 90211

جراحی با لیزر

کنتاکت لنز

درمان کودکان کر

معجزه ای که به کمک مالی نیاز دارد

کسب شهرت و محبوبیت نبوده و از این نظر از مقامات بیمارستان در خواست کرده که نام وی کاملاً محرمانه بماند. و این خود موجب احترام بیشتر گردیده است - گرچه مقامات بیمارستان همیشه ترجیح میدهند که نام فرد نیکوکار اعلام گردد و از او تجلیل لازم بعمل آید تا افراد مرفه دیگر نیز تشویق شوند برخی از امکانات مالی خود را برای خدمت به هموعان و کسب پاداش ابدی بکار گیرند.

تا چندی پیش اجرای این معجزه پزشکی تنها برای کرهاانی امکان پذیر بود که دوران بلوغ را پشت سر گذاشته اند. ولی گام مهم دیگری که اخیراً در این راه برداشته شده و اسرائیل یکی از پیشقدمان آن در دنیا محسوب میشود، اجرای عمل جراحی مشابه برای کودکان و افرادی است که هنوز بلوغ جسمی آنها تکمیل نشده است.

در این شیوه پزشکی سیم بسیار ظریف و نازکی را از پشت گوش فرد ناشنوا به بخش میانی گوش او وصل میکنند و در قسمت خارجی این سیم یک مغناطیس کوچک نصب کرده و زیر پوست پشت گوش پنهان میسازند که از بیرون قابل رؤیت نیست. مرحله

یکی از معجزات دنیای پزشکی امروز شنوا ساختن افرادی است که کر متولد شده اند و دستگاههای کامپیوتری امروز و پزشکان مبتکر و ورزیده با یک عمل جراحی ساده نعمت شنوائی را به آنان باز میگردانند.

فردی که مورد این عمل جراحی قرار میگیرد نه تنها میتواند پس از مدت کوتاهی همه صداهای اطراف خود را همانند یک فرد سالم بشنود، بلکه پس از یک سلسله تمرینات قادر به حرف زدن نیز خواهد بود و میتواند منظور خود را نه تنها با علامت دست بلکه با زبان خود و بصورت بسیار واضح بیان دارد.

این شیوه نوین پزشکی برای نخستین بار در اسرائیل، در بیمارستان تل هشومر در تل آویو معمول گردید و هزینه های سنگین خرید دستگاههای لازم و اجرای عمل جراحی و تعلیم دادن افرادی که نعمت شنوائی به آنها اعطا گردیده است توسط یک ایرانی تبار نیکوکار مقیم یکی از کشورهای خارج تأمین گردید که مورد تقدیر و سپاس مقامات بیمارستان و نیازمندان به عمل جراحی قرار گرفت.

فرد نیکوکار ایرانی هرگز مایل به فخرفروشی و

هزینه هر عمل جراحی برای کودکان حدود ۲۰ هزار دلار است. فرد نیکوکاری که این مبلغ را تأمین کند بیمارستان عکس و مشخصات کودک کروی را که برای انجام عمل جراحی تعیین شده برایش میفرستد و آن کودک در تمام مراحل بعدی با ارسال نامه برای «پدر خوانده خود» او را از پیشرفتهای خود آگاه میسازد. فرد نیکوکار هر گاه که به اسرائیل بیاید میتواند با کودکی که زندگی نوین خود را مدیون از میدان دیدار کند و با او عکس بگیرد و از پیشرفتش آگاه شود... و حتی میتواند او را به کشور محل سکونت خود دعوت کند.

به این ترتیب، فرد نیکوکار دقیقاً میداند که مبلغ اهدانی او برای چه فردی خرج شده و به چه مصرفی رسیده است.

در صورتی که فرد نیکوکار حاضر به افشای نام خود باشد بی تردید مطبوعات اسرائیل و جهان مایل خواهند بود درباره او و کودکی که تحت حمایت خود گرفته مطالبی انتشار دهند و از او تجلیل کنند... ولی اگر مایل به مخفی نگاه داشتن نام خود باشد کوچکترین مطلبی در این باره انتشار نخواهد یافت.

افراد نیکوکاری که مایل به شرکت در این اقدام بشر دوستانه و خیرخواهانه باشند میتوانند مستقیماً با بیمارستان تل هشومر تماس گرفته و کمک خود را به بخش جراحیهای گوش انتقال دهند و مطمئن باشند که مبلغ اهدانی آنها به هدف تعیین شده خواهد رسید.

نیکوکاران علاقمند میتوانند مستقیماً با دکتر کروئنبرگ که مبتکر و مجری این عمل جراحی نوین میباشد به نشانی زیر تماس بگیرند:

DR. KRUNENBERG
TEL-HASHOMER HOSPITAL
TEL AVIV, ISRAEL
TEL: 972-2-5302242

بعدی آن است که یک دستگاه کامپیوتری به بزرگی دو جعبه سیگار به کمر فرد آویخته میشود که سیمی به آن وصل است که انتهایش یک مغناطیس ظریف قرار دارد و از پشت سر روی مغناطیسی که پشت گوش پیوند داده شده قرار میگیرد که عملاً دستگاه کامپیوتری آویخته به کمر را با بخش میانی گوش مرتبط میسازد.

وظیفه کامپیوتر آن است که امواج صوتی و صداها را به فرکانسهایی مبدل میسازد که درک آن توسط مغز امکان پذیر است. یعنی در واقع این کامپیوتر نقش گوش میانی را ایفا میکند و فرد ناشنوا کمک آن صداها را اطراف خود را بخوبی میشنود.

با توجه به آنکه افراد ناشنوا در مراحل اولیه قادر به درک صداها و جذب آنها نیستند باید یک دوره کارآموزی کوتاه بگذرانند. در این دوره، کارشناسان طرز سخن گفتن را نیز به آنها یاد میدهند و فردی که همه این مراحل را با موفقیت گذراند میتواند مانند یک فرد سالم به آغوش اجتماع بازگردد و همه وظایف خود را انجام دهد و دیگر سربار اطرافیان خود نباشد.

استفاده از این معجزه پزشکی برای درمان کودکان ناشنوا از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا کودک اگر از همان اوائل زندگی خود شنوا شود به فراگرفتن درس و علم خواهد پرداخت و سربار جامعه نخواهد بود و دچار ناراحتی روحی نخواهد گردید.

این شیوه نوین درمان ناشنوایی اکنون مدتی است که در بیمارستان تل هشومر در تل آویو در مورد کودکان اجرا میشود و نتایج خوبی داده است. ولی از آنجا که بیمارستان با کمبود مالی روبرو میباشد طرح جالبی تهیه کرده که افراد نیکوکار میتوانند هزینه عمل جراحی یک یا چند کودک را تأمین کرده و آنها را تحت حمایت خود بگیرند و بعنوان یک فرزند خوانده با آنها در ارتباط باشند.

شما زیر عنوان «ما به کجا آمده ایم» را برای خوانندگان شوفار درج مینمائیم:

قوم یهود پس از خرابی خانه مقدس دوم و پراکندگی دوهزار ساله همیشه در گالوت و در تعقیب و آزار برای ترک دین، در اقلیت واقعی بین ملل و اقوام مختلف زیست میکرد و بعناوین زشت و ضد انسانی ملقب شد: مهمان ناخوانده، مزاحم، سریار، طفیلی و پول پرست و قوم غیر قابل ترحم. همیشه از ما هتک احترام و ناموس کردند و صدمات جانی و مالی بیکرانی تحمل کردیم (تاریخ قوم یهود نوشته دکتر حبیب لوی) چرا؟ چون دارای اتحاد و اتفاق نبودیم و بر عکس نفاق و چند دستگی تاروپود ما را در مدت بیست قرن متلاشی نمود.

پشه چو پر شد بزند پیل را
با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگانرا چو بود اتفاق
شیر ژیان را بدر آرند پوست



آقای پرویز یعقوبیان

پیشنهادات شما در مورد شیوه فعالیت فدراسیون یهودیان ایرانی با من کنونی فدراسیون و سازمانهای عضو آن مطابقت کامل دارد. ما از شما دعوت میکنیم برای آگاهی کامل با دفتر فدراسیون تماس حاصل فرمائید. سازمانهای مردمی متعلق ب مردم است و حضور اشخاص روشن و مدبری چون شما در متن فعالیتهای فدراسیون و سازمانهایی که زیر چتر فدراسیون قرار دارند میتواند کار ساز باشد.

خانم پروانه ذلیخانی

نوشته های خانم نینا استوار، انعکاس فریاد یک زن یهودی ایرانی است برای احقاق حق طبیعی و انسانی خود. اگر شما با شیوه فکری ایشان موافق نیستید، لطفاً نقطه نظریتان را مورد به مورد بنویسید تا در شوفار منعکس گردد و اگر قلم ایشان را تند می بینید - آنرا هم بنویسید تا ما از خود خانم استوار بخواهیم بشما پاسخ دهند. آنچه مطرح است اینستکه یک نویسنده باید برای خود رسالتی قائل باشد و مسلم آنکه در راه رسیدن به هدفی که دارد میتواند پاهائی را لگد کند و باعث انتقاد شود. یک انسان صاحب رسالت، می ایستد و به انتقاد هم پاسخ میگوید و ما میدانیم که خانم استوار هر گونه انتقاد منطقی را پاسخگو هستند.

خانم فروغ اورشلیم

نوشته شما زیر عنوان «داستان روشن» نشان های واضحی از قلمی توانا دارد. باز هم برای ما بنویسید اما با این توصیه که اولاً سعی کنید نوشته شما پیام و مسیر مشخصی را دنبال کند و دوماً آهنگ نوشته یکنواخت باشد. مشتاقانه در انتظار آثار دیگر شما هستیم.

آقای رحیم بن حینم - پنسیلوانیا

ما هم با شما هم عقیده هستیم که در رسانه های گروهی آمریکائی بسیاری از ابتدائی ترین اصول اخلاقی و معیارهای اجتماعی زیر پا گذاشته میشود. گویا اخیراً از جانب سازمانهای محافظه کار کوششهای زیادی برای محدود کردن برنامه هائی که برای جوانان بدآموزیهای در بر دارد آغاز شده است.

آقای نعیم سعیدی - تل آویو

با سپاس فراوان از لطف شما به یاران مادر فدراسیون یهودیان ایرانی، سپاسگزار خواهیم بود چنانچه نوشته های خود را در آینده نیز برای ما بفرستید - با این قید که نشریه شوفار با توجه به وضع خاص گروهی از همکیشان هموطن خود در انتشار بعضی مطالب باید با دور اندیشی اقدام نماید. در زیر، گوشه هائی از نوشته

در آن موثرند. از شما دعوت میکنیم به جمع فعالان
فدراسیون به پیوندید.

آقای پرویز اتحاد

اشعار ارسالی شما از لحاظ محتوا قابل توجه
است اما از نظر ساختار شعری نیاز به اصلاح دارد.
لطفاً با دفتر شوفار تماس بگیرید تا در مورد آثارتان
بیشتر با شما گفتگو کنیم.

خانم مهین یاشارزاده

در مورد چشم هم چشمی ها و خودبزرگ بینی
هائیکه در جامعه ما رایج شده، آنچه در توان دست
اندرکاران شوفار، فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای
وابسته به آن بوده از طریق انتشار مقالات، برگزاری
سینارهای مختلف و گفتارهای متعدد در کنیساها، انجام
شده و میشود. متأسفانه بعضی از بیماریهای اجتماعی
چون ایدمی هائی هستند که اینگونه اقدامات تا حدودی

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

دکتر پرویز پیرنظر

از امریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806
Los Angeles, CA 90024

(310) 824-0049

پذیرائی ماتبیین وقت قبلی

۱۰۹۲۱ ویلنر بلوار - نس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سویت ۸۰۶

۰۰۴۹ - ۸۲۴ (۳۱۰)

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333

ضد یهودیگری

در جستجوی ریشه ها و انگیزه های
ستیزه جوئی با یهودیان

۶ - توطئه چینی و دسیسه بازی ؛

بهانه سوم

دکتر: هوشنگ ابرامی

توطئه ای داشته روشن نیست. اما ماجرای مدون این دسیسه، بدان شکل که در انجیل آمده، چنان مایه ای برای ماهیت توطئه گری قوم یهود پدید آورد که قرنهای متوالی به بهانه آن آتش ضد یهودیگری را دمیدند و هزاران هزار از پیروان موسی را در این آتش سوزاندند. بهانه توطئه گری که مثل بسیاری از اتهامات قوی و هراسناک دیگر در دنیای مسیحیت بیش از دنیای اسلام وسیله آزار و شکنجه یهودیان بوده بهنگام ظهور حضرت محمد نیز بصورت هولناکتر دیگری تکرار شد.

میدانیم که تعلیمات موسی و کتاب مقدس یهودیان در اسلام نفوذی عمیق دارد و همانطور که در سوره ۴۶ آیه ۱۲ قرآن آمده: «بیش از قرآن کتاب تورات بر موسی که امام و پیشوای مهربان خلق بود نازل گردید و این کتاب (قرآن) مصدق کتاب آسمانی پیشین، به زبان فصیح عربی نازل شده» نام موسی با احترام، بیش از یکصد و سی بار در قرآن مجید ذکر گردیده. در واقع دکترین یهودیت که یکتاپرستی مطلق است و از «تثلیث» مسیحیت بدور در اسلام اثر آشکار دارد و «لااله الا الله» را می توان برگردانی از «شع ايسرائيل» دانست. در سوره پنجم آیه ۷۲ میخوانیم «آنان که مسیح پسر مریم را خدا خواندند براستی کافر شدند. در صورتی که مسیح به بنی اسرائیل گفت: خدائی را که آفریننده من و شماست پبستید» اسلام از دین پیشین خود یعنی مسیحیت فاصله گرفت و خود را بدین اسبق یعنی یهودیت نزدیکتر کرد. در آغاز مسلمانان بسوی اورشلیم نماز می گذاردند و در

گرایش به توطئه و دسیسه بازی سومین اتهام یهودی آزاری و یهودی کشی است و شگفتا که این بهانه نیز چون مسئله مسخره خون و نان فطیر ریشه در بهانه نخستین یعنی اتهام کشتن عیسی دارد. گویا برای یافتن سر نخ کلاف سر در گم ضد یهودیگری باید اعدام عیسی بدست رومیان را دقیق تر و گسترده تر بررسی کرد. مشایخ اسرائیل برای دستگیری عیسی توطئه چیدند و او را تحویل سربازان والی قیصر روم دادند. این چیز است که عهد جدید میگوید و هر چهار انجیل یعنی انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوتا و انجیل یوحنا آنرا بازگو می کنند. منتهی رنگ اتهام در انجیل یوحنا بسیار تندتر و غلیظ تر و کینه توزانه تر است. داستان، آنچنانکه در انجیل آمده از این قرار است: یکی از دوازده حواریون عیسی که یهودای اسخر یوطی نام داشت نزد کاهنان و کاتبان رفت و در برابر دریافت سی پاره نقره پذیرفت که وسیله دستگیری و تسلیم عیسی را فراهم آورد. شب اول عید پسخ هنگامی که عیسی و حواریون آماده خوردن شام بودند، یهودا با گروهی شمشیر بدست و چوب بست وارد شد. یهودا بهمراهان گفته بود هر که را که بر صورتش بوسه زند عیسی است و اوست که باید دستگیر شود. یهودا شتابان نزد «استاد» رفت و او را بوسید و شمشیر بدستان و چوب بدستان دور عیسی را گرفتند و دستگیرش کردند و تحویل رؤسای مشایخ و کاهنانش دادند و آنان که به عیسی حسد می بردند ویرا بدست والی قیصر سپردند. اینکه چرا دستگیری عیسی اصولا نیاز به چنین

یوم کیپور روزه می گرفتند. قانون کثروت پایه قانون حلال و حرام در اسلام گردید. ابراهیم پیشگام یهودیت و یکتاپرستی نیز بنیانگذار اسلام خوانده شد (سوره ۲، آیه ۱۱۲۵).

با وجود تمام این واقعیت ها دیری نپائید که در زمان حیات پیامبر اسلام وضع دگرگون گردید و عداوت با یهودیان در اسلام پایه گذاری شد. محمد از نوشته انجیل و آنچه که در پایان کار بر عیسی رفته بود مسبوق بود و بیم داشت در مقام پیامبری با توطئه ای تازه روبرو گردد. از آنجا که در انجیل پای جمع یهودیان در زمینه اعدام عیسی بمیان کشیده شده بود از زمان هجرت پیامبر اسلام به شهر مدینه که جمعیت کثیری یهودی داشت هراس وی فزونی گرفت. گر چه در قرآن آمده که یهودیان مسیح بن مریم را نه کشتند و نه او را به صلیب کشیدند بلکه خداوند او را بسوی خود بالا برد (سوره ۴ آیه ۱۵۶-۷) اما این سند برائت مهمین نیست. اشاره به عروج عیسی است.

زمانی که فعالیت محمد در مدینه به اوج رسیده بود و منافقین با پیامبر دشمنی آغاز کردند شایعه درگرفت که قوم «بنو فریضه» که یکی از چند قوم بزرگ یهودی مدینه بود دست بکار توطئه شده تا مردم را علیه پیامبر بشوراند و پیروان او را با دیگر قبایل عرب بجان هم بی اندازد. حضرت محمد با آنچه در ذهن داشت پیشدستی کرد تا جلو «توطئه چینی» یهودیان را بگیرد. چیزی که اگر دروغ ساخته پرداخته ای نبود شاخ و برگ شایعات آنرا یک کلاغ چهل کلاغ کرده بود. افراد قبیله یهودی «بنو فریضه» که می گفتند نقشگران توطئه اند مورد حمله ای دهشتناک قرار گرفتند و تسلیم شدند. بنا بنوشته دائرة المعارف بریتانیکا «مردان قبیله همگی بصورتی سبعانه قتل عام شدند و زنان و کودکان بعنوان بردگان بفروش رفتند... و این واقعیتی تاریخی است که نمی توان آنرا انکار کرد». قبایل دیگر یهودی نیز جعلگی از مدینه تبعید شدند.

اگر داستان شوم توطئه قتل عیسی وجود نمیداشت آیا اتهام توطئه گری یهودیان بدین شکل وحشتناک در اسلام پایه گذاری میشد؟ با اینهمه در مسیحیت است که بهانه دسیسه بازی یهودیان وسیله ای عام تر و شایع تر بوده است.

از زمان عیسی تا ظهور محمد شش قرن و اندی فاصله است. چه در این فاصله زمانی و چه پس از آن

می توان دهها و صدها نمونه از اتهام توطئه چینی یهودیان در نقاط مختلف دنیا بویژه ممالک مسیحی مثال آورد. میدانیم که حرفه پزشکی از حرفه هائی است که قوم یهود بدان دلبستگی و پیوستگی بسیار داشته و

بسیاری از پزشکان دربارهای سلاطین و حکام، یهودی بوده اند. شاهان و فرمانروایان که تا به برادران و پسران خود ظنین میشدند آنها را نابود می کردند به اندک بهانه ای پزشکان یهودی را عامل توطئه سازی قتل خود می شناختند و چه خود آنان و چه گروه کثیری از همکیشان آنها را معدوم می کردند. در دوره «مرگ سیاه» در اروپا پزشکان یهودی را بدین اتهام که با توطئه موجب شیوع طاعون شده اند زنده زنده آتش میزدند. در همین زمینه باید از اتهام «توطئه پزشکان یهودی» در دوره استالین نام برد که در اواخر عمر او روی داد و شش پزشک یهودی بدستور وی اعدام شدند و بعد معلوم گردید که این اتهام بسبب اختلال حواس دیکتاتور شوروی در سالهای آخر عمر بوده است!

اما اتهام دسیسه بازی محدود به علم پزشکی نمیشود. همه جا هست و خیلی جدی و بزرگ و همه گیر. در مارس ۱۸۸۱ وقتی تزار قدرتمند روس ترور شد و در میان چند ده تن کسانی که در انجام این قتل موفق شده بودند به نام یک یهودی برخورد ترور را توطئه یهودیان دانستند و به قتل عام آنان پرداختند. اوکراین مرکز تجمع یهودیان به قصابخانه آنها بدل گردید. میکشند و آتش میزدند. خون میریختند و خانه ها را به خاک و خاکستر تبدیل می کردند. شکست آلمان در جنگ اول جهانی و سقوط اقتصادی آنرا توطئه یهودیان می دانستند. نیز می گفتند رواج بلشویسم در روسیه دسیسه تروتسکی یهودی و یاران او بوده است.

بر روی هم هر کجا، در هر کشوری، هر فلاکتی پیش می آمد آنرا زیر سر یهودیان می دانستند و هنوز هم می دانند. اینستکه گفته اند یکی از علل ضد یهودیگری بکار گرفتن یهودیان بعنوان «سپر بلا» است. یعنی اگر می خواهی با گروهی، نهضتی، فکر تازه ای، ایده کهنه ای مبارزه کنی و زورت نرسید بگو «کار کار یهودیان است، توطئه یهودیان است» آنوقت شجاعانه پیش برو و بگذار شمشرها بر فرق سپر بخورد؛ بر فرق یهودیان.

اگر برآستی آنچه را در طول دوهزار سال اخیر به توطئه های یهودیان نسبت داده اند رنگی از حقیقت

داشته باشد باید برای یهودیان قدرتی افسانه ای و ماورالطبیعه قائل شد چرا که به ادعای ضد یهودان اگر پادشاهی، شاهزاده ای و یا شخصیت برجسته ای که نیرو و نفوذی شگرف داشت نابود میشد، اگر بیماری خطرناکی همه گیر میشد و مرگ و میر بالا میرفت، اگر دشمن بخاک وطن حمله میکرد و به تارو مار و کشت و کشتار می پرداخت، اگر رژیمی سقوط می کرد، اگر حکومت تازه ای بر سر کار می آمد، اگر محله ای آتش می گرفت و اگر اتفاقی ناگوار برای جامعه روی میداد همه را ناشی از دسیسه بازی یهودیان می دانستند و جالب آنکه گاه این خیالیافی پر خطر را شامل رویدادهای تلخ طبیعی نیز می کردند و باور داشتند که نازل شدن بلائی آسمانی چون سیل و زلزله و یا قحط و خشکسالی بخاطر توطئه چینی یهودیان است! نکته دردناک آنست که همه توطئه ها با وقایع بد و سیاه و شوم رابطه مستقیم پیدا میکند چرا که چنانکه دیدیم یهودی به اعتبار انجیل یوحنا فرزند ابلیس است و اعمالش همه اهریمنی! در واقع دیگران، بویژه عیسویان اروپا، از این روی از یهودی نفرت داشته اند که از وی ترسیده اند. «ژان پل سارتر» در کتاب کوچک و عمیقش زیر عنوان «یهود و ضد یهود» معتقد است که سرچشمه نفرت از یهودی ترس از یهودی است. گر چه این متفکر در ارتباط از نفرت و ترس بحث اتهام توطئه گری را پیش نمی کشد اما اگر نظر او را درست بدانیم باید گفت غیر یهودیان در عالم وهم و خیال آنقدر به یهودی قدرت و نیروی عظیم و عجیب دادند که او را منشاء بسیاری از بزرگتری رویدادهای دنیا شناختند و بتدریج جنبه منفی و شیطانی این رویدادها را بصورت اعتقاد فردی در آوردند. مثلاً کمونیست گفت کاپیتالیسم توطئه یهودیان است و کاپیتالیست گفت کمونیسم دسیسه بازی یهودیان.

شوری کار و وقاحت اتهام توطئه بازی در زمان ما بدانجا کشیده که دشمنان یهود، چه مسیحی و چه مسلمان میگویند هولوکاست توطئه صهیونیسم برای دستیابی به اسرائیل بوده و یا آنکه ژاپونیا هم بقول معروف داخل معرکه شده اند و در مطبوعات خود تغییر رئیس جمهور آمریکا را توطئه یهودیان میدانند!

قرن بیستم که به اعتباری آنرا دوره شکوفائی تمدن انسانی خوانده اند، نه تنها اتهام زهراگین توطئه گری یهود را از میان نبرد بلکه بشدت آن افزود و آنرا از جنبه های محلی در آورد و بدان صورت جهانی داد.

ریشه این گسترش را باید در رساله «پیمان نامه بزرگان صیون» جست که نخستین بار بسال ۱۹۰۳ در روزنامه ای در سن پترزبورگ که مدیرش یک ضد یهود بود و مردم را با مقالاتی آتشین به ایجاد پوگرام برمی انگیزخت انتشار یافت. بنا به مفاد این پیمان نامه که ثمره کار مثنی روسیان سیاه فکر یهودی دشمن بود یهودیان پنهانی و زیرزمینی پیوند بسته بودند که بر تمامی کره ارض تسلط پیدا کنند و برای رسیدن به این هدف از هیچگونه توطئه ای ولو آنکه به فلاکت و نیستی میلیونها انسان دیگر تمام شود فرو گذار نکنند. اذهان بیمار و ضعیف سازندگان این پیمان نامه قلبی خواننده را به این باور جدی معتقد می کرد که یهودیان در شهرهای اروپا متروهای زیرزمینی خواهند ساخت تا بموقعش بتوانند شهرها را یکی پس از دیگری منفجر کنند و حکومت را بدست گیرند. مطابق پیمان نامه یهودیان وظیفه داشتند که در حکومت هر کشوری نفوذ کنند و وسایل سقوط حکومتها را فراهم آورند و خود توسط عمال خویش دولتهای دست نشانده شان را روی کار آورند. همه نهادهای سنتی مثل سلطنت ها و کلیساها باید واژگون شوند و یهودیان تمام جوامع مسیحی را از طریق ایجاد جنگها و انقلابها به فساد و تباهی بکشانند، ترور رهبران بزرگ، شیوع بیماریهای خطرناک واگیر، ایجاد بی نظمی ها و اغتشاشات بوسیله سازمان مخفی «بزرگان صیون» باید در سراسر دنیا اعمال شود. بزرگان صیون در پشت پرده و در اختفا، پیمان می بندند که از طریق قدرت مالی و نفوذ مطبوعاتی همه یهودیان را برای چیرگی بر دنیا راهنمایی و رهبری کنند. همه پیروان مذاهب دیگر بنده و برده قوم یهود خواهند شد و یهودیت حاکم مطلق در جهان خواهد بود.

با آمادگی فکری که طی نوزده قرن درباره توطئه های یهودیان بوجود آمده بود این پیمان نامه بی پایه چنان مورد قبول عامه قرار گرفت که بزودی بصورت جزوه و اندکی بعد با شاخ و برگهای بیشتر بصورت کتاب در چاپهای مختلف انتشار یافت و بزبانهای مختلف ترجمه و میلیونها نسخه از آن بفروش رفت. بطوریکه تیراژ فروش آن از کتاب انجیل پیشی گرفت.

«پیمان نامه بزرگان صیون» چنان نفوذ شگفتی در جهان مسیحیت پیدا کرد که سران ممالک آنرا بدقت می خواندند و بعنوان ملعبه ای برای دامن زدن آتش ضد یهودی بکارش می بستند. نیکلای دوم تزار روس پس از

انتشار آن هفت سال ادامه پیدا کرد و از جمع شماره هایش پنج دوره قطور پدید آمد که درباره جزئیات توطئه های یهودیان در سطح جهانی قلم پردازی می کرد!

هیتلر که بارها پیمان نامه ها را مطالعه کرده بود در کتاب معروف خود «نبرد من» به آن اشارتی دارد. در مصاحبه ای که با او پیش از آنکه بمقام صدراعظمی برسد بعمل آمده چنین می خوانیم:

هیتلر - من پیمان نامه بزرگان صیون را خوانده ام. چند بار. وحشتناک است. دزدانه عمل کردن دشمن و حضورش در همه جا در این کتاب بخوبی نمایان است. باید در رواج این اثر کوشش کنیم. مصاحبه کننده - فکر نمی کنید که به این وسیله اهمیت بسیاری به یهودیان داده میشود.

هیتلر - (با صدای بلند) نه، نه، نه، ! غیر ممکن است که بتوان ماهیت ترس آور یهودیان را بعنوان دشمن اغراق آمیز کرد. حقیقت مطلق است. مصاحبه کننده - ولی اگر پیمان نامه جعلی و ساختگی باشد چه. بعضی معتقدند که نمیتواند واقعیت داشته باشد.

هیتلر (با خشم) - چرا که نه؟!

پس از جنگ جهانی دوم و استقلال اسرائیل، این کشورهای عربی بودند که در نشر و توزیع پیمان نامه کوشش بی حد و حصر نشان دادند. دهها و شاید چند صد چاپ آن با تفسیرهای گوناگون در ممالک عربی منتشر گردید. در سال ۱۹۵۶ چاپ نخست آن در قاهره انتشار یافت و اندکی بعد عبدالناصر در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «باید پیمان نامه بزرگان صیون را بخوانید تا پی به اهمیت مسئله ببرید. بدون شک این اثر ثابت می کند که چگونه سیصد صهیونیست که همگی یکدیگر را بخوبی میشناسند سرنوشت قاره اروپا را در دست دارند». امروز در ممالک عربی چاپهای مختلف پیمان نامه در دست فروش است.

از آنرو درباره «پیمان نامه» که سمبل توطئه جهانی یهودیان شناخته شده در اینجا توضیح بیشتر دادیم تا هنگام ارائه دلیل جعلی بودن آن بتوانیم آنرا کنار دیگر افسانه های خیالبافانه توطئه سازی یهودیان قرار دهیم و فصلی دیگر از دروغهای بیشرمانه ضد یهودیگری را مانند قضیه خون و نان فطیر آشکار سازیم.

این پیمان نامه ساختگی از کجا ریشه گرفته است؟ پس از نشر آن جسته گریخته گفته میشد که از

آنکه در سال ۱۹۰۵ پیمان نامه را خواند از ترس آنکه مبدا شبکه پنهانی و جهانی یهود تختش را واژگون کند فرمان داد تا پوگرامهای روسیه تشدید شود و دامنه وسیع تر و عمیق تری پیدا کند. در سال ۱۹۱۷ پس از انقلاب بلشویک، برای کاتولیکهای روس شک نماوند که بزرگان یهود در نقشه مخفیانه خود برای دست یافتن به تمامی دنیا توفیق یافته اند و با «قدرت شیطانی» خویش خاندان مسیحی تزار را بخاک و خون کشانده اند !! مردم ارتدکس پس از کشته شدن تزار فریاد برآوردند که «یهودیان پدر روس را کشتند». نه مردم عامی بلکه افسران عالی رتبه و مقامات بالای دولتی همه به پیمان نامه و متن آن اعتقاد داشتند و در هر مرام و مسلک و سیستم و رژیمی که بودند از این «توطئه جهانی» بیمناک و برای نابودی یهودیان همه سراسر دنیا آماده. وقتی مقامات عالی روس پس از انقلاب ۱۹۱۷ از کشور گریختند و به آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا و دیگر کشورهای مسیحی پناه بردند در رواج نوشته های «پیمان نامه» و قبولاندن مفاد آن نقش موثری بازی کردند. دنیای سرمایه داری خیلی آسان قبول کرد که «بلشویسم» روسیه نتیجه توطئه یهودیانست!

در سال ۱۹۲۰ پیمان نامه توسط دو افسر روسی در برلن معرفی و از آن سخت استقبال شد. در سال ۱۹۳۳ با اوج گرفتن قدرت هیتلر دهها چاپ مختلف «پیمان نامه» در هزاران نسخه بزبان آلمانی منتشر شد. جالب آنکه حتی رهبران شکست خورده رایش دوم هم پیمان نامه را سخت قبول داشتند و مغلوب شدن خود بوسیله هیتلر را بعلت توطئه جهانی یهودیان میدانستند!! جدا که از اینهمه اتهامات متضاد می توان مضحک ترین نمایش سیاسی دنیا را عرضه داشت.

«پیمان نامه بزرگان صیون» در آمریکا هم راه یافت و «هنری فورد» پدر صنعت اتومبیل سازی در روزنامه ای که انتشار آنرا بعهده داشت سلسله مقالاتی بر اساس پیمان نامه زیر عنوان «توطئه جهانی یهود» منتشر کرد. این مقالات بعداً بصورت کتاب جداگانه ای با عنوان «یهودیت جهانی: بزرگترین مسئله دنیا» در دست همگان قرار گرفت و بیش از نیم میلیون نسخه آن انتشار یافت. «پیمان نامه» در قبل از جنگ جهانی دوم شهرت بین المللی پیدا کرد و کمتر کسی بود که از آن ناآگاه باشد. حتی در فرانسه مجله ای درباره آن بنام «سازمانهای مخفی بین الملل» منتشر می گردید که

زبان فرانسه به روسی ترجمه شده اما سالها اصل آن جزء اسرار بود تا آنکه بر حسب اتفاق در انگلستان یک سلطنت طلب روسی از یک افسر که قبلاً پلیس مخفی تزار بود مجموعه ای کتاب کهنه خرید که یکی از آنها جلد نداشت و بزبان فرانسه بود. او که در پیمان نامه مطالعات زیاد کرده بود عبارات این کتاب را آشنا یافت. اما چون کتاب کهنه بی جلد بود نمیدانست عنوان آن چیست و مولفش کیست. سر انجام به کتابخانه بریتیش میوزیوم رفت و در همان تالاری که کارل مارکس و برنارد شاو و لنین بمطالعه می پرداختند سرگرم تحقیق شد و کلید کار را یافت. اصل کتاب «محاوره بین منتسکیو و ماکیا ولی در جهنم» نام داشت و در سال ۱۸۶۴ نوشته شده بود و مولف با زبانی طنز و استعاره آنرا علیه ناپلئون سوم نوشته بود و نشان داده بود که او با توطئه ای گسترده در تلاش است تا حاکم دنیا شود. کتاب «محاوره» جمع آوری و توقیف شد و نسخ معدودی از آن باقی ماند که یکی بدست همان روزنامه نگار روسی و یاران او قرار گرفت که با ترجمه آن و افزودن فصول دیگر به آن آنرا بصورت یکی از بزرگترین حربه های ضد یهودیگری در دنیا در آوردند.

قریب دو پنجم کتاب «محاوره» و «پیمان نامه» جمله بجمله یکی است. در «محاوره» ماکیاولی جای ناپلئون است اما در پیمان نامه جای یهودیان را می گیرد. سال جعل پیمان نامه را ۱۹۰۲ یعنی پنج سال پس از نخستین کنگره صیونیسیم در باسل برهبری تئودور هرتصل دانسته اند. همینکه هرتصل بسال ۱۸۹۷ این کنگره را تشکیل داد ضد یهودان حیلہ گر و نیرنگباز فعالیت دامنه دار تازه ای را آغاز کردند و بالاخره با تدوین پیمان نامه قلابی کاری ترین ضربه را به یهودیان وارد آوردند. جالب است که نسخه «محاوره منتسکیو و ماکیاولی» موجود در کتابخانه ملی فرانسه دارای علائمی است که دقیقاً با ترجمه آن به روسی تحت عنوان «پیمان نامه بزرگان صیون» مطابقت دارد. اگر این توطئه جهانی که نظر فرمائروایان دنیا و مردم عامی و متفکران و سیاستمداران را آنهمه بخود جلب کرده و آنهمه دربارہ اش درفشانی کرده اند دروغ محض و جعل آشکار است تکلیف اتهامات دیگری که به یهودیان در زمینه توطئه گری داده اند چیست؟ شاید دروغهائی کوچکتر در برابر دروغی بزرگ و شاید دروغهائی بزرگ در برابر دروغی عظیم.



رستوران گلت کاشر



سیمون

جشنهای کوچک با گنجایش ۸۰ نفر

کیتترینگ - دلیوری

با غذای مخصوص روز ۴/۹۵

دوشنبه تا جمعه نهار

تلفن ۵۵۵۲ - ۶۵۷ (۳۱۰)

آدرس ۸۷۰۶ پیکوبلوارن



By: Rebecca Moradian

CALLS FROM THE CHAMBER

Houses burning
flames that light up intoxicated faces.
Bare bodies running
for the sake of freedom

An echo of six million voices
carrying for miles and miles.
A trail of blood
that lights as fire.

Grey, mystic smoke
fills the sacks of the clouds' lungs.
A line of arms
reaching towards the sky
In hope,
gasping for survival.

Tormented faces
which have been denied,
weep
as four-legged animals.

The sorrowful loss
held inside
could hold a stream full of tears-
no room for one to hide.

Now walking
along the street of reason
there is only six million souls
floating
in the darkest sky.

از: جهانگیر صداقت فر

پگاه

وه چه صبح با شکوهی میرسد از راه
غنچه های نور را میتوان از صخره های کوه مشرق چید
از گلوگاه ملوس لاله ها عطر سحر را میتوان نوشید
میتوان پر زد به اوج پاک بی پایان آبی رنگ
میشود در چشمه سار آسمان رقصید.

میتوان طرحی کشید از غمزه ی خمیازه ی نیلوفر آبی
میشود بیخوابی شب را تکاند از بال کفترهای خواب آلود
میتوان در متن آواز قناری ها خدا را دید.

ای به غفلت خفته، باور کن
زیر باران نوازشهای گرم بوسه ی خورشید
میشود تخم طراوت کاشت.

میشود گل کرد.

میتوان رونید.

آری، آری

زندگی را در شکست انعکاس نور

در بلور موج موج برکه های آب

در عمیق باردار خاک

در نسیم تازه ی غمناک

در رگ و در ریشه و در خوشه های تاک

میشود حس کرد.

وه چه روزی

وه چه روز با صفائی را نوید آورده از بالا بلند کوه

آبشار پر خروش نور

زندگی را میشود...

باید به رنگ و عطر و نور این سحر آمیخت

باید آری طرح این امروز زیبا را

بر بلندای درخت خاطره آویخت

باید آری این شراب ناب را

امروز هم نوشید و هم در جام فردا ریخت.

GK: As we take Judaism into the next century, do you see American Jewry evolving towards a more reform, conservative or orthodox trend?

OGG: I really don't know the answer to that question. Reform, conservative and orthodox, this is an American concept; a modern concept. In Eastern Europe, and, I am assuming Iran, there was only one synagogue. How do you want to deal with this in the future? These are the extremes of the American Jewish culture. Your people have to assimilate.

Iranian Jews seem to me to be closer to conservatism than any other form of Judaism. I am also conservative. But I don't think it negative to be reform. I don't think it is negative to be orthodox. Only Ultra-orthodox. Sinai Temple is conservative. We opened our doors with an open heart to the Iranian Jewish community and it became their central meeting place. Strangely at first to Americans, many Iranians came in as the services were ending. Because of the cultural gap between us there was a lack of initial understanding about the different ways in which we viewed temple.

Are there still Iranian Jews coming out?

SE: Yes. Some are able to come to the U.S.

OGG: You see, I ask you about leaving Iran, and you respond about coming to the U.S.

SE: Well, the facts of life are that they often will not leave Iran unless they can enter this country. Considering the situation in Iran, and the fact that they insist on coming into the U.S. will leave us with no other alternative but to help them.

GK: Do you think American Jews are sorry to see such a large number of Iranians in their midst?

OGG: As long as these people live in the U.S. they should be accepted. They are Jews who happen to come from Iran. Let's put the tomato and the cheese together and get a real tasty mish-mosh, good as it could be. I want to see a little of the cheese rub off on the tomato and a little of the tomato on the cheese. In the case of the Iranians, add some kabob.

SE: No, the kabob and cheese wouldn't be kosher.

OGG: You're right. Just the cheese and tomato then.

GK: What specifically do you think the Iranian Jews have to offer the American Jewish community?

OGG: These are mostly well-to-do people who have

been able to commence their lives here on a higher level than has normally been the case in the history of Jewish refugees who have typically come in without any resources and with no education and this is an excellent combination for any community. Also, many of these people came in speaking English and thus were able to get meaningful jobs within one year of being here.

Also, they are excellent organizers, successful merchants (though I don't give stars to people only because they can make money).

Besides that, I am interested in your people because of their history. You can say that you have been in Persia for 2500 years. I understand that pride. It is a historical fact. Jews who came from Eastern Europe had only a 400 - 500 year history. This is a point of history that we should play upon with pride. To say that this is who we Jews are. That we have a history that goes back to the Bible.

GK: I believe you have three children?

OGG: Yes. Two sons and a daughter, grand children, and a lovely wife.

GK: I'm sure. It has been a pleasure for me to meet a man so well-balanced in his personal life, with a family and varied business interests, and his community activities.

OGG: I think it is very important that we all give back something to the community. I am no longer President of the Federation. Our present president, Terry Bell is a great president and a fantastic person. I want to act on behalf of the Jewish community in whatever way I can to work to prevent anyone from damaging it without thought, without reason, without purpose. I think of it as something I am doing for myself. I think you have to be for self but it should be for the totality of the community and in the context of your position in the community. You should not see yourself in the same place you were ten years ago when you look back. You've got to be involved in the evolution of the community. And this is what matters for you and your readers - the evolution of the Iranian Jewish community.

GK: Your views are very interesting. When we first asked to interview you for Shofar you questioned why we would want to. I'm sure that when you read this interview, you'll say, "Wow! What an interesting man I am!"

OGG: Thank you.

SE: Thank you very much indeed.



people. Although, conceptually it is true that there is a desire to be separate, I don't understand the Iranian Jewish Federation's reason for calling itself something separate from The Federation. I think you have to be part of the totality. We have a federation; why didn't you join that?

SE: Of course the Iranian Jewish Federation is a member of the Federation. Also, there are two Iranians who sit on the Board of the Federation. But to respond to your statement, as a member of the Executive Board of the Iranian Jewish Federation, I can shed some light on what you've just asked.

OGG: Yes, do.

SE: I will try to be brief. As we came to this country, many groups were formed by individuals from our community and every group and its leader had their own kingdom. Focussed leaders of the community decided to bring all these various groups together under an orchestrated leadership in order to avoid duplication of efforts and thus a federation was born.

Jump from 1980 to 1990 when Magbit, a member organization of the Iranian Jewish Federation put on two gala events and raised one million dollars to support Operation Exodus. We now have access to doctors, attorneys like Ms. Karubian here, specialists of all sorts who are in full service to the greater Jewish community. "Iranian Jewish" has to exist because of our proximity to the emotionality of our people and their way of life; we also help them gradually become part of the larger Jewish community around them.

With a heritage of 2500 years as Iranian Jews, suddenly exposed to a new country, it is difficult to settle immediately, particularly when many of us left Iran without choice. What was needed was responsible leadership to bridge these transitions and unify these various splinter groups.

GK: Isn't The Federation also an umbrella organization for various groups?

OGG: Yes. The overall purpose of The Federation is to foster communal activities and strengthen philanthropy. The groups under it work on various issues. For example, the American Jewish Congress is on the more liberal side of communal affairs. The American Jewish Committee works in a different vein again on community affairs. The Anti-Defamation League is much more action-oriented.

SE: Mr. Goren, when we first came to this country, we were asked, "what kind of Jew are you?" When we answered, "we are Jews," we were asked, "but what kind of Jew? Reform? Conservative? Orthodox?" We said, "We are Jews, that's all."

We came here as a united people and were invited to divide! Our youth was targeted by the ultra-orthodox Jews and pulled away from their families, causing untold distress.

OGG: I have a problem with those people as well. I have no problem with orthodox Jews - no problem at all. This is exactly where I think we need to sit down and work together. The Federation needs this kind of information. We are not aware of this problem your community is having with the Ultra-orthodox. Let's do something about it.

OGG: There are other differences I think between the people who came to this country in the past and the new arrivals. When people came here in the past, the essence was for everyone to be Americanized, and that's what they became. But today, you don't have that pressure. I think that the best of every culture should be retained and fostered. You cannot have a line so definitely drawn that you lose appreciation for and acceptance of other cultures. I am not talking only about Jews here, I am talking about the totality of ethnic groups, especially in California and the microcosm of L.A. The best of each culture should be preserved.

SE: But isn't hard to identify the "best"? Isn't it all relative? Bringing these cultures together will inevitably cause certain conflicts. How can we put all these cultures in the melting pot and retain the best of each?

OGG: What I think has happened is that as Jews have assimilated into the U.S., Jewish identity has too often been lost and that is wrong. Now, you can also have the opposite extreme where you resist the society around you. There should be a marriage of the two. That would be ideal. But it is a difficult situation and I cannot say I have the answers. I do believe that it is an issue which should be addressed.

GK: One way of looking at it is this: If you cook cheese together with tomato in a pot, the tomato will take on the flavor of cheese, and the cheese, the flavor of the tomato.

OGG: Absolutely. And I think that our society has to understand that every cultural group that comes in has things to offer and that just because they are different, it doesn't mean that they are wrong. Because it is different, it may also be better. The melding of the two or three, because of synergism can give you a multiple of that in that one and one can become five.

GK: You are also very active in politics. Are you a Democrat or Republican?

OGG: My wife is a Democrat. I am citizen of this country. I hate to be known as a Democrat or a Republican, liberal or conservative. I don't mind being a minority, but I don't like labels; I think it classifies you and that's a negative. Too often people vote for things they don't believe in because of their party ties. And they want to do things they cannot do because of party affiliation. Willy Brown is afraid he will lose his seat or the chairmanship of his committee if he doesn't do so-and-so. I think politics is a

necessary horror. Like those who followed Carter, whom I believe was wrong for this country. But many people supported him because they had to vote for the party. Again, I think it would be ideal to take only the best of each party.

GK: In your many community activities you have come into substantial contact with the Iranian Jews who have entered the U.S. following the revolution. Do you have any perceptions of the Iranian Jewish community?

OGG: After the fall of the Shah in Iran, many of these people believed that some day they would go back to Iran and resume in their former status. I was surprised at what I thought was their naivety. I think that reality struck home when Danialpour was executed that this was for real. The same thing can happen anywhere at any time. That's why I am for the perpetual existence of the state of Israel. That was my first perception of the Iranian Jews here. That they were seemingly forgetful of Jewish lessons throughout history. Russian Jews today have forgotten what was; they get a little bit of freedom and they think everything will be alright again. I think we (you and I) will be here a long time.

The doors to Iran will never be opened up again as they were. May be in 20, 30, or 50 years from now there will be a change but it will never be the way it was.

SE: By then our children will have been assimilated into the American community.

GK: They already are to a great extent.

OGG: I also noticed that the first wave of people who came were generally those with wealth and that later, people with less and less means came. It is always like that.

GK: What other general perceptions do you have of Iranian Jews?

OGG: To me, a Jew is a Jew is a Jew. Sephardic Jews immigrate and people say, "He is an Iranian" or "He is Sephardic." I say, "What do you mean? He is a Jew." What am I, a Russian? No, I am a Jew. The Ethiopian Jews are as dark as we can find, but they are Jews and anything else has to take second place. The Israeli whom we call the "diaspora Jew" is no more an Israeli than I am a Russian. Jews live here in the diaspora just like you and me.

Iranian Jews have a strong desire to care for their



SHOFAR: Mr. Goren, the Iranian Jewish readership of Shofar would be very interested to learn more about you. We know that you are very active as a Jew. You were a past President of The Federation, and a member of Southern California Community Relations Council, a member of the National Conference of Christian and Jews, a member of the Board of Directors of the Jewish Federation Council of L.A., past Chairman of the United Jewish Welfare Fund. Additionally, you sit on the Board of Directors of the American Jewish Committee, and ADL and have been Chairman of the Western Region of the United Jewish Appeal, past Vice-President of The Federation, and Chairman of the Middle East Commission of the Community Relations Council.

OGG: Yes.

GK: Have you been active in Jewish life from an early age, or is it a facet of your life that you indulged in only after you achieved a certain level of success in business?

OGG: I started my involvement with Jewish affairs on a charitable level when I was five years old. I was active in the "blue box" - the Jewish National Fund's donation box. In those days, people put pennies in.

GK: Tell us about your own background. Were you born in the U.S.?

OGG: My father came from the Ukraine and my mother from the Austro-Hungarian Empire. Coming out of the Second World War, of course I had to make a living. I was first involved with Jewish

communal activities, mainly fund-raising, and then became involved in the 1950's with what was then called the Jewish Committee and later the Human Relations Committee.

GK: It is fascinating to learn of your life-long involvement with the Jewish community.

OGG: Well, I enjoy these discussions. I am at the stage in life when I am doing more reminiscing.

SE: You are perhaps lucky in that you were born in this country and you are reminiscing the past as a consistent experience in one country whereas Iranians who are the first generation in the U.S. and newcomers who left a revolution- stricken country, lament what we have lost and had to leave behind.

OGG: My parents lamented what they left behind. My father came here with ten cents, literally, which he made selling oranges on the boat coming over. He left a whole family behind. He was uneducated and so there was less opportunity for him then; the stories of the "sweat shops" in New York - that was what was offered to newcomers then. Today, there is a very strong support system which exists for Jews coming to this country: the Jews who came from the former Soviet Union, the Iranian Jews who came, and the many others who came after World War II. The Jewish community is more organized today having recognized our inability to adequately support the European Jews. But there is always the need to do more.

GK: And there are people like yourself doing as much as you can.

An Interview by Guitta Karubian and Sion Ebrahimi

OSIAS G. GOREN

**Past President of the Jewish Federation
Council of Greater Los Angeles**



Osias Goren has a most impressive record of involvement with the Jewish community. He has many leadership positions and has been active from an early age on in various charitable and philanthropic Jewish groups. Mr. Goren is a man of multiple dimensions. In addition to his long record of outstanding assistance to his community, he has served in the U.S. military, successfully practiced law, and has been involved in various businesses, including farming.

In his position as a former President of the Jewish Federation Council, Greater Los Angeles, ("The Federation") he has been very much involved in the

successful immigration of Iranian Jews into the United States. We therefore considered it appropriate to meet with him to get his ideas and impressions of the Iranian Jewish community as it meets its American counterpart. His views were interesting, his answers direct and honest.

SHOFAR: Good morning, Mr. Goren. Thank you for agreeing to meet with us this morning.

MR. GOREN: Good morning. It's my pleasure to meet with your magazine although I'm not sure why you would want to interview me.

ALLIANCE COMES TO PERSIA:

It took 25 years of prolonged negotiations following Nasser-il-din Shah's trip to Europe in 1873, in which the local committee of UIA petitioned him, to secure his agreement to have the first Alliance school established in Persia. Finally, at the end of June, 1898, Mr. J. Cazes arrived in Tehran to open the first Alliance school in Tehran.

The curriculum of the Alliance schools in Persia was exactly similar to those of the finest French schools of the time. Emphasis was placed on learning French, English, Hebrew and Persian languages as well as mathematics, geography and other subjects. Sports was a big part of the daily life of the students, and this helped in building their bodies as well as their minds.

Soon other Alliance schools were opened up in other major cities of Persia with large Jewish population such as Hamedan. All the schools were fully staffed by French teachers brought over from France.

This was a turning point in the life of the Jews of Persia because in the ensuing years, Alliance helped Jews of Persia become educated and speak and write French, English and Persian which gave them a head start in securing important government jobs. Among them was the famous Mr. Haim, who went on from Hamedan to represent the Jews in the Parliament (Majilis) and to bravely champion the causes of Jewry in Persia. He was eventually executed by Reza Shah, not because he was a Jew, but because he dared to align himself politically with Modarress who had fiercely opposed Reza Khan's quest to become the Shah. Mr. Haim's sacrifice is a measure of the contribution of Alliance to the advancement of the Jews of Persia to the point that they were even able to become involved in the making of important national policy decisions such as who should become Shah and who should not.

Many of Iran's subsequent leading intellectuals, writers and educators are Jews who graduated from the various Alliance

schools in Persia. Quite a few are alive today, among them Mr. Moshfegh Hamedani, the eminent writer, newspaperman and historian who has written a full account of the Alliance school in Hamedan, which he attended, in his memoirs published recently in Los Angeles.

Early during his reign, Reza Shah, who was very familiar with the contribution of Alliance and its French teachers to the education of Persian Jews, decided to send more than a hundred Iranian students to France to become educated. It is rumored that when he received the list of the first wave of students chosen to go to France, he noticed that there were no Jews among them. When told, upon his inquiry, that the reason for this omission was that Jews were already getting a "French style education" in Iran, he ordered that at least two Jews be added to the list because, as he put it: "I want at least two students to come back well educated."

The history of Alliance in Iran is a remarkable story of sacrifice on the part of its French teachers who left the security of France to live, during turbulent times, among their fellow Persian Jews, and to help them triumph over centuries of ignorance and prejudice and overcome a life full of mayhem and insecurity.

To be sure, the advent of the Pahlavi Dynasty and the enlightened leadership of its two rulers, who managed to curb the powers and the excesses of the Muslim clergy, was also a factor in their achievements. Nevertheless, it can truly be said that without Alliance, the Jews of Persia would not have been able to survive the Qajar's dysfunctional dynasty as intact as they did, and to go on to assimilate, as successfully as they did, into the Persian society as a whole.

The historical perspective and the documents referred to in these articles clearly show that the Jews of Persia owe their existence to Cyrus the Great, their survival to the Alliance Israelite Universelle (AIU), their freedom to Reza Shah the Great and their prosperity to Mohammad Reza Shah Pahlavi.

incident. The body was totally decomposed and absolutely unrecognizable.) The crowds accused the Jews of having committed this crime, for which they now demanded revenge.

Then, Ghavam-el-Molk, the interim governor, gave orders to his cavalry to disperse the mob. The crowd then marched to the Jewish quarter where they arrived at the same time as the soldiers sent by Nasr-el-Dowlat. These soldiers, as if they were obeying orders given to them, were the first to attack the Jewish homes and to give the mob the signal to pillage. There followed, for six or seven hours, an orgy of carnage and destruction which no words could describe. Out of the two hundred and sixty homes in the Jewish quarter, not one was spared. Soldiers, ruffians, religious men, women and children - driven less by religious fanaticism than by a frantic urge to destroy and to loot the possessions of the Jews - indulged in this mad stampede. At one particular moment, some one hundred men of the Ghashghaei tribe who had come to town to sell cattle, joined the first assailants to complete their work of destruction.

The looters formed a line in the street. They started to pass down the line rugs, bundles of clothes, sacks full of belongings and anything that had any value. Any item which because of weight or volume could not be carried away was destroyed out of sheer rage of vandalism. The doors and windows of the homes were ripped out from their frames and carried away or smashed to pieces. Rooms and cellars were literally torn up to make sure there was nothing of value hidden underneath.

But these mobs were not contented with depriving the Jews of their possessions. They unleashed upon the Jews every type of violence imaginable. With the assault on the Jewish quarter, the Jews began to flee in every direction, some to the homes of Moslem friends, others to the British Consulate, onto terraces, even to mosques. Some stayed in an attempt to protect their property. They lost their lives or were seriously injured. Twelve among them were killed in the ensuing melee. Fifteen others received knife or gunshot wounds or were bludgeoned; they are in terrible condition now. Another forty suffered light wounds. One unfortunate woman was wearing golden earrings. A soldier ordered her to give them to him. She had taken one off and was trying to get the other one off when the soldier, losing patience, found it easier to rip it off the woman's earlobe. Another woman was wearing a large silk cord around her neck on which hung a small silver locket. A looter wanted to rip it off and finding the cord would not give, cut it off with a knife, and by doing so, made a deep gash in the flesh of the unfortunate Jewish woman. If other instances of comparable atrocity have ever taken place, I have not yet heard about them.

In brief, the results of yesterday's events are as

follows: twelve people killed, approximately fifty gravely injured, the five or six thousand people who comprise the Jewish community of Shiraz have nothing left in the world but a few rags that they were wearing at the time the Jewish quarter was invaded.

What is shocking and strange about these sad incidents is the passivity of the local authorities, who seem to have done just one thing: encourage the soldiers to join the rest of the populace to ransack and draw blood in the Jewish quarter.

Early this morning, I visited the Jewish quarter. How can I describe the spectacle of terrifying distress, the terrible desolation which I saw with my own eyes. The streets which 48 hours earlier were full of such great spirit and life, today transmit the poignant image of a community in of grief, of a place ravaged by some kind of cataclysm, an agonized valley of tears. Women, men, old people, rubbed of all dignity and possession, beat themselves on the chest asking for justice. Others immersed in a state of veritable stupor, appear to be unconscious and under the effect of a horrible nightmare which does not want to end.

It was consequently a matter of attending to the immediate needs of this famished people. Ghavam-el-Molk sent me a gift of 3,000 kilos of bread. A rich Moslem gave me 1,000 kilos of bread. Mirza Ibrahim 400, and Imam Djomeh 400 and Nasre-el-Dowlat 1500. A few other generous Moslems came and themselves distributed bread, raisins or money to the victims.

Mr. Smart, the British Consul, has offered me his complete cooperation; he is most anxious to help during these sad circumstances. He has increased his visits to see us, as well as his protests to the local authorities and his dispatches to the British Ambassador in Tehran."

The Moslem clergy's grip on the minds of the people of Persia and the inability of the central government to control events in the provinces continued until the end of the Qajar Dynasty when Reza Khan became Shah and established the Pahlavi Dynasty. He quickly managed to keep a tight reign on the Mullahs in Persia and establish control over events in the provinces. He respected the Jews and allowed them to leave the ghettos and engage in commerce and pursue their chosen professions. By then another element had entered the lives of the Jews of Persia which had a profound effect on a whole new generation of Persian Jews and greatly enhanced their ability to assimilate into the Persian society as a whole. This was the work of the Alliance Israelite Universelle (AIU).

less than what they had paid for them. The result was that the Jews ended up owing a total of 500,000 Francs (100,000 Tomans) to their Moslem creditors who then gave the Jews six months to either pay up or convert to Islam. The Jewish merchants liquidated all their possessions but could only generate 400,000 Francs in goods sold and 60,000 Francs in credits.

With only eight weeks remaining to pay the balance of 40,000 Francs or convert, the chief Rabbi of Lar and three ex-merchants went to see the UIA representative. Knowing that it would be impossible to raise this money locally in such a short period of time and fearing that such payment would only make war against Jews a lucrative business, he referred them to the Director of the UIA in Teheran whom he thought might be able to secure them a letter from the Shah forcing the authorities in Lar to protect them. But citing the lack of enforcement of the Shah's wishes in the provinces, the UIA representative took it upon himself to also appeal to the Ayatollahs of Nadjaf and Karbella, two holy cities which are the sites of the tombs of Ali and his sons, and whose Ayatollahs are listened to in Iran. *(There is no record of what happened next in this incident.)*

One of the most brutal attacks upon the Jews of Persia occurred on October 30, 1910 in the city of Shiraz. The full account of what transpired on that black day was reported by M. Nataf, to the UIA headquarters in Paris. Since the events leading to this attack typifies the many other similar incidents that was used as a rationale for inflicting horror upon the Jews of Persia during the Qajar Dynasty, the report of Mr. Nataf will be published here in its entirety.

"What happened in the Jewish quarter yesterday surpasses in horror and barbarity anything that the most creative imagination could ever conceive of. Within a period of a few hours, in less time than it would take to describe it, six thousand Jews - men, women, children and elderly - were stripped of all that they possessed.

But let me describe to you in sequence the terrible events that took place yesterday.

First, some details in retrospect: some twenty

days ago, septic tank cleaners were busy cleaning the sewage ditches of a Jewish home, when among the sewage they found an old book which had some sheets still not soiled and was recognized to be the Koran.

On the first day of the feast of Succot, some Jews were returning in the morning from Temple when at the entrance to their house they saw a veiled Moslem woman holding a package in her arms. As soon as she saw them approaching, she hurriedly threw the package into the cesspool, which in Jewish homes was located behind the main entrance to the house. Then she fled away. The Jews approached and retrieved the package. It was again a copy of the Koran. They put it away in a safe place and came to tell me what had happened. This time I decided it was necessary to notify the Grand Mullah of the town, Mirza Ibrahim, of what had happened. I was not sure if, unknown to the residents, other Korans had not been thrown in the same way into other Jewish homes. It was wise to put this dignitary on notice in case one or more of these books were to be discovered by the Moslems in a Jewish home and the incident seized upon as a pretext to molest the Jews. Mirza Ibrahim promised me his good will and advised me to keep the news of the incident from spreading.

On the eve of the day before last of the feast of Succot, around 10 P.M., the houses of the two chief Rabbis of the community was invaded by a band of dishonorable people. They were accompanied by a merchant of the bazaar who claimed that one of his children, a four year old girl, had disappeared that afternoon and undoubtedly was to be found in the Jewish quarter, where she had been kidnapped or killed by the Jews. The unfortunate Rabbis, terrorized beyond belief, swore an oath that they had no knowledge of a Moslem girl lost in the Jewish quarter and protested against such a monstrous accusation. The ruffians withdrew after having threatened to set the Jewish quarter on fire and shed blood if by noon the next day the young girl had not been found. The next day, someone came to tell me that on the night before, the body of a child supposed to be that of the young Moslem girl who had disappeared six days earlier, had been found a kilometer out of town, a hundred meters from the Jewish cemetery, behind an old abandoned palace. He added that the rumor had spread that the Jews had killed the child and that any Jew who ventured outside the quarter would be beaten up.

Soon afterwards, from the school at which I was staying, I began to hear the screams of the crowds. They began gathering gradually in front of the government palace and around a body claimed to be that of the Moslem girl found near the Jewish cemetery. (It was later established that the body was that of a small Jewish boy who had died eight days ago and which had been exhumed for purposes of this

Original paper written by: David G. Littman
Edited and recomposed by: Ebrahim Victory

A BRIEF HISTORY OF THE JEWS OF PERSIA

PART IV - THE QAJAR DYNASTY (1794 - 1925)

EDITOR'S NOTE:

The following is a recomposition of a paper on the subject of the Persian Jewish history written by Mr. David G. Litman, a French historian. The paper is rich with references to books on the subject relevant to the era of the Safavid dynasty and documents available in the archives of the Alliance Israelite Universelle in Paris relevant to the last decades of the Qajar Dynasty. These documents are mostly in the form of letters written by or on behalf of the Jews of Persian. The narratives contained in these books and letters attest to the horrid conditions under which our immediate ancestors lived, and clearly demonstrate that despite the atrocities committed against them and edicts promising them liberation if only they would renounce their religion and convert to Islam, the Jews of Persia persisted in maintaining their Jewish heritage and survived to find liberation and prosper under the Pahlavi dynasty. In this as in the previous issues, SHOFAR will publish a list of the books and some of the letters in their entirety and in English (the original letters were all in written French) for reference by our future generations.

The Imperial proclamation that Mouzaffar-il-din Shah issued throughout Persia in 1897 did precious little to extinguish the fires of prejudice and to eliminate the hardships to which the Jews of Persia were submitted by the fanatic Mullahs who used "Jew baiting" as a tool to gain influence throughout the provinces during the reign of the Qajars Kings.

Despite the apparent protection of the British government (urged upon them by UIA officials in Europe) and the apparent good intentions of Mouzaffar-il-din Shah (forced upon him by the British), the game of cat and mouse between the Shah and the Mullahs continued.

Those who attribute the Jew baiting of the Mullahs to British instigation argue that this

dual policy of urging the Shah to protect the Jews and instigating the Mullahs against the Jews, helped keep the country in turmoil which in turn allowed the British to maintain a strong influence in Iran at this time.

For example, in the city of Lar Jews lived in relative peace until an inhumane Mullah by the name of Sayed Abdul-Hussein Chushtarli came to town and forced the Jews into drinking salt water by denying them the use of the city water supply which was a huge tank where the residents conserved rainwater for use as part of their food supply. When the Shah ordered the Sayed to leave Lar, he summoned all the Moslem merchants and had them swear on the Koran to sever all relations with the Jews. They forced the Jews to put all their goods up for sale at prices far

کیتترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس زاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیتترینگ ر مز موفقیت چشم گیر مامیباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمارا شاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

K. BANAYAN & ASSOCIATES

ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Saheed Bladat

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

90210-5504 Beverly Hills, CA

Dr. Soleyman Aghaee
121 N Oakhurst Dr



ADDRESS CORRECTION
REQUESTED

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048

SHOFAR